راه غدیر ۲

الماس هستی

دکتر مهدی خدامیان آرانی

مناسبت های ایام غدیر



بسم الله الرحمن الرحیم

الماس هستی

نویسنده:

مهدی خدامیان آرانی

ناشر چاپی:

وثوق

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

الماس هستی

مشخصات کتاب

سرشناسه : خدامیان آرانی، مهدی، ۱۳۵۳ -

عنوان و نام پدیدآور : الماس هستی: با مناسبت های ایام غدیر آشنا شوید/ مهدی خدامیان آرانی.

مشخصات نشر : قم: وثوق، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری : ۱۵۲ص.

فروست : اندیشه سبز؛ ۴۷.

شابک : ۴۵۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۶۰۰-۱۰۷-۱۴۸-۵

یادداشت : عنوان روی جلد: الماس هستی: مناسبت های ایام غدیر.

عنوان روی جلد : الماس هستی: مناسبت های ایام غدیر.

عنوان دیگر : با مناسبت های ایام غدیر آشنا شوید.

موضوع : خدامیان آرانی ، مهدی، ۱۳۵۳ - -- سفرها-- عربستان سعودی

موضوع : ذیحجه

موضوع : اسلام -- تاریخ-- مسایل متفرقه

موضوع : عربستان سعودی -- سیر و سیاحت

رده بندی کنگره : BP۱۸۸/۸/خ۳۷الف۷ ۱۳۹۲

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۷

شماره کتابشناسی ملی : ۳۳۳۵۳۳۱

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نگـاهی به من کردی و گفتی: «برای جوانـان بنویس! قلم در دست بگیر و برای آنان از عشق آسـمانی بگو! از علی و فاطمه(ع) برای آنان سخن بگو».

نمی دانم چه شد که سخن تو به دلم نشست، فهمیدم که تو می خواهی کاری بزرگ انجام بدهی و هدفی مقدّس داری و می خواهی همه با علی و فاطمه(ع) بیشتر آشنا شوند.

ماه ذی الحجّه، ماه امامت است، از روز ۹ تا روز ۲۵ این ماه، مناسبت های امامت و ولایت است، همه با عید غدیر که هیجدهم این ماه است، آشـنا هستند، امّا خیلی ها از مناسبت های دیگر این ماه خبری ندارند. تو می خواستی همه را با مناسبت های این ماه آشنا کنی.

از من خواستی تـا کتـابی در این زمینه بنویسم و این گونه بود که من قلم در دست گرفتم، می خواستم دوستانم را با خانـدان پیامبر بیشتر آشـنا کنم. می دانستم که این خانـدان به هر کسـی اجازه نمی دهنـد که برایشان بنویسـد، این بود که از خود آنان کمک

خواستم و به خود آنان متوسّل شدم. اکنون خدا را شکر می کنم که به من توفیق داد و توانستم این کتاب را بنویسم.

مهدی خُدّامیان آرانی

اردیبهشت ۱۳۹۱

چرا در خانه های ما را بسته ای؟

لیوان چای را برمی دارم و روی مبلی می نشینم، کاروان ما، تازه به هتل رسیده است و همه می خواهند زودتر به اتاق های خود بروند. باید صبر کنم تا آسانسورها خلوت شود. سرم کمی درد می کند، پرواز ما ده ساعت تأخیر داشت، خیلی خسته ام. چای سرد می شود، دیگر وقت نوشیدن آن است!

بلند می شوم، چمدان خود را برمی دارم، باید به اتاق شماره ۹۰۸ بروم. اینجا طبقه نهم است. وارد اتاق می شوم. سریع آماده غسل زیارت می شوم، می خواهم به زیارت پیامبر مهربانی ها بروم.

از هتل بیرون می آیم، ساعت یازده صبح است، به سوی حرم پیامبر می شتابم، آن طور که به من گفته اند وقتی به انتهای این خیابان برسم، دیگر می توانم گنبد سبز پیامبر را ببینم، این اوّلین باری است که من به مدینه آمده ام، نمی دانم چگونه خدا را شکر کنم.

دست خود را به سینه می گیرم و به پیامبر سلام می دهم:

السّلامُ علیکَ یا رَسوُل اللّه!

اشک شوق در چشمان من می نشیند... وارد مسجد می شوم، می خواهم به سمت ضریح پیامبر بروم، وقتی روبروی ضریح قرار می گیرم سرجای خود می ایستم، دست به سینه می گیرم تا سلام بدهم. یک نفر با لباس نظامی آنجا ایستاده است، مواظب است تا کسی به ضریح نزدیک نشود. جوانی که چفیه قرمز بر سر انداخته است درست روبروی من ایستاده است، اشاره می کند که حرکت کنم، گویا توقّفِ زیاد در اینجا ممنوع است.

به سمت «روضه پیامبر» حرکت می کنم، «روضه» به معنای گلستان است، پیامبر فرموده است که بین منبر و خانه ام، گلستان

بهشت است. نماز خوانـدن در آن مکان ثواب زیادی دارد و هر مسـلمانی که به مدینه می آید دوست دارد در آنجا حتما نماز بخواند و با خدای خویش راز و نیاز کند. شنیده ام هر کجای مسجد که رنگ فرش آن سبز باشد، آنجا روضه پیامبر است.۱

به روضه پیامبر می رسم، اینجا خیلی شلوغ است، باید صبر کنم تا جایی پیدا شود. نگاهم به گوشه سمت راست می افتد، جای خالی است، به آن سو می روم و شروع به خواندن نماز می کنم.

بعد از نماز با خود فکر می کنم، من کجا نشسته ام. به تاریخ سفر می کنم، به سال های دور می روم... به سال سوم هجری.

* * *

یکی به این سو می آیـد و می گویـد: ای معاذ! پیامبر با تو کار دارد. مَعاذ از جا برمی خیزد و به سوی محراب می رود، من هم همراه او می روم. او به پیامبر سلام می کند، جواب می شنود و در حضور پیامبر می نشیند.

پیامبر رو به معاذ می کند و می فرماید:

ای مَعاذ! امروز جبرئیل نازل شد و از طرف خدا دستور مهمّی برای من آورد.

چه دستوری؟

خدا از من خواسته است تا از مردم بخواهم درهایی را که به این مسجد باز کرده اند، مسدود کنند.

یعنی همه باید درهایی را که از طرف خانه هایشان به مسجد باز می شود، برداشته و جای آن را دیوار بکشند؟

بله. این دستور خداست.

اکنون از تو می خواهم تا نزد عمویم عبّاس بروی و سلام مرا به او برسانی و پیامم را به او بدهی.

چشم.

* * *

مَعاذ از مسجد بیرون می رود، من هم همراه او می روم. خودم را به او می رسانم. همین طور که راه می رویم من از

او چند سؤال می کنم، قلم و کاغذ در دست من است، حرف های او را تند تند می نویسم. او با دقّت به سؤال های من پاسخ می دهد:

چند سال قبل پیامبر از مکّه به این شهر آمد. او دستور داد تا در وسط شهر مسجد ساخته شود. پس از اتمام کار، او در کنار مسجد اتاق هایی را بنا نمود. علی(ع) هم در آنجا، اتاقی برای خود ساخت. بقیّه کسانی که همراه پیامبر از مکّه به مدینه هجرت کرده بودند در اطراف مسجد برای خود خانه هایی ساختند. آنان برای خانه های خود دو در قرار دادند، دری که به کوچه باز می شد و دری که به سوی مسجد باز می شد. در واقع همه خانه هایی که دور تا دور مسجد ساخته شده اند، دو در دارند، اکنون خدا به پیامبر دستور داده تا درهایی که از طرف خانه ها به مسجد باز می شود بسته شود، مردم باید برای آمدن به مسجد ابتدا داخل کوچه شوند و بعد از عبور از کوچه به درِ اصلی مسجد برسند و از آنجا وارد شوند.۲

* * *

نگاه کن مَعاذ در جستجوی عبّاس، عموی پیامبر است. او را در بازار مدینه می یابد، سلام می کند و چنین می گوید:

پیامبر مرا فرستاده است تا از تو بخواهم درِ خانه خود را که به مسجد باز کرده ای، مسدود کنی.

چشم. من دستور پیامبر را انجام می دهم.

خدا به شما جزای خیر بدهد.

عبّاس به سوی خانه حرکت می کند، او می خواهد اوّلین کسی باشد که این دستور پیامبر را انجام می دهد. سریع دست به کار می شود، از جوانان می خواهد تا کمکش کنند، بعد از ساعتی در خانه خود را مسدود می کند.۳

خبر

به همه می رسد، همه باید درهای خانه های خود را مسدود کنند. وقتی عبّاس، عموی پیامبر در خانه خود را مسدود کرده است، بقیّه هم باید این دستور را انجام دهند. درها یکی بعد از دیگری مسدود می شود. نگاه کن، این عمر بن خطّاب است که نزد پیامبر می آید، رو به پیامبر می کند و می گوید:

ای پیامبر! من دوست دارم وقتی تو در محراب قرار می گیری، به تو نگاه کنم، به من اجازه بده دریچه ای کوچک از خانه من به سوی مسجد باز باشد.

اجازه چنین کاری را ندارم.

پس اجازه بده سوراخی به اندازه چشم خود به سوی مسجد باز کنم تا بتوانم شما را در حال نماز ببینم.

نه.

اجازه بده به سوراخی به اندازه سر سوزن از خانه من به سوی مسجد باز باشد.

خدا اجازه چنین کاری را نداده است.۴

* * *

خانه علی(ع) هم دری به سوی مسجد دارد، فاطمه و علی(ع) در این خانه زندگی می کنند، آیا این دستور پیامبر، شاملِ این خانه هم خواهد شد؟

آیا علی(ع) هم باید در خانه خود را که به داخل مسجد باز می شود، مسدود کند؟ به هر حال علی(ع) آماده است که دستور پیامبر را انجام بدهد، گویا علی(ع) امروز در مدینه نیست، چه کسی بیش از او مشتاق اطاعت از دستور پیامبر است؟

آنجا را نگاه کن! فاطمه(س) دست حسن و حسین(ع) را گرفته است و از همان در که به سمت مسجد باز می شود به مسجد آمده است، فاطمه(س) حسن و حسین(ع) را کنار خود می نشاند.

لحظاتی می گذرد، پیامبر نگاهش به فاطمه می افتد، به سوی او می آید و به

فاطمه سلام می کند و می گوید:

دخترم! فاطمه جانم! چرا اینجا نشسته ای؟

منتظر دستور شما هستم، شنیده ام که شما از همه خواسته اید تا در خانه های خود را که به سوی مسجد باز می شود، مسدود کنند.

فاطمه جان! خدا به من اجازه داده است که در خانه ام به سوی مسجد باز باشد، در خانه شما هرگز مسدود نخواهد شد، زیرا شما از من هستید.۵

لبخند بر چهره فاطمه می نشیند، خوشحال می شود، این افتخاری است که خدا برای فاطمه و علی(ع) قرار داده است.۶

* * *

چند روز می گذرد، همه یاران پیامبر درهای خانه ها را مسدود می کنند، در میان یاران پیامبر، فقط خانه علی(ع) است که درِ آن به سوی مسجد باز است.

نگاه کن این عبّاس، عموی پیامبر است که با عدّه ای از خویشان خود نزد پیامبر نشسته است، او اشک در چشم دارد و با چشمانی گریان رو به پیامبر می کند و می گوید:

ای پیامبر! چرا میان ما و علی(ع) فرق می گذاری؟

منظور تو از این سخن چیست؟

من عموی تو هستم و به من دستور دادی تا دری را که از خانه ام به سوی مسجد باز می شود، ببندم، امّا در خانه علی به سوی مسجد هنوز باز است.

عمو جان! من به دستور خدای خود عمل نموده ام. جبرئیل از طرف خدا برایم پیام آورده است و از من خواسته است تا این فضیلت را برای علی(ع) قرار بدهم. آیا می دانی چرا خدا این دستور را به من داده است؟

نه.

حتما به یاد داری شبی که من می خواستم از مکّه به سوی مدینه هجرت کنم. آن شب کافران، خانه مرا محاصره کرده و تصمیم گرفته بودند

تـا بـا طلوع آفتاب با شمشـیرهاشان حمله کننـد و مرا به قتل برساننـد. آن شب، علی(ع) در بستر من خوابیـد و همه خطرها را به جـان خریـد، اگر این فـداکاری علی(ع) نبود، من امروز اینجـا نبودم! خـدا می خواهـد جـان فشانی علی(ع) را این گونه پاداش بدهد.

آری. آن شب را به یاد دارم، علی(ع) با این کار خود خدمت بزرگی به اسلام نمود.

عموجـان! تو از این که درِ خـانه علی به سوی مسـجد بـاز است، تعجّب کرده ای، امّا تو خبر نـداری که مقام و جایگاه علی(ع) نزد خدا بسـیار بالاتر از این می باشد. اگر کسـی علی را دشمن بدارد، خدا او را به عذاب گرفتار خواهد کرد و اگر کسی علی را دوست بدارد، این محبّت باعث نجاتش خواهد شد.

من به آنچه خدا فرمان داده است راضی هستم.۷

* * *

منافقان گروهی از مسـلمانان هسـتند که در مدینه زندگی می کنند، به ظاهر مسـلمان شده اند، امّا به سخنان پیامبر ایمان واقعی ندارند، آنان کنار هم جمع شده اند و با یکدیگر سخن می گویند:

دیدیـد که محمّـد چه کرد، او دسـتور داد تا ما درِ خانه های خود را که به سـمت مسـجد باز می شـد ببندیم، امّا در خانه داماد خود را باز گذاشت.

فکر می کنم محمّد گمراه شده است!!

آری، او شیفته علی شده است، میان علی و بقیّه فرق می گذارد.

نمی دانم علی با ما چه فرقی دارد، علی جوانی است که تجربه زیادی هم ندارد، ولی محمّد او را خیلی دوست دارد.

پیامبر در خانه خود است که جبرئیل نزد او می آید و سـخن منافقان را برای او می گوید و سـپس آیات اوّل سوره نجم را برای او

می خواند.

* * *

پیامبر صبر می کند تا موقع نماز فرا رسد و مردم برای نماز به مسجد بیایند، بعد از خواندن نماز به بالای منبر می رود و چنین سخن می گوید: «چرا بعضی از شما به علی حسادت می ورزید؟ بدانید که من به خواسته خود چنین کاری را نکرده ام.

این دستور خدا بود که جبرئیل آن را برایم آورد، خدا فرمان داده تا در خانه هایتان را که به سمت مسجد باز می شد، مسدود کنید و بدانید باز خدا از من خواسته تا در خانه علی به سوی مسجد باز باشد.

علی برادر من است و خدا این امتیاز را به او داده است».۸

سخن پیامبر ادامه پیدا می کند: «ای مردم! بدانید که خدا این آیات را بر من نازل کرده است، گوش فرا دهید، این سخن خداست: وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَی ...سوگند به ستاره هنگامی که غروب می کند که محمّد هرگز گمراه نشده است و راه را گم نکرده است، او هرگز از روی هوس سخن نمی گوید، آنچه او می گوید، چیزی جز وحی آسمانی نیست.۹

مردم با شنیدن این سخنان به فکر فرو می روند، آن ها می فهمند که پیامبر هرگز بر اساس خواست خود سخنی نمی گوید، او فرستاده خداست و از هر خطا و لغزشی به دور است.۱۰

* * *

این افتخار برای علی(ع) باقی می ماند و دری که از خانه علی(ع) به مسجد باز می شد به حال خود ماند. سال های سال گذشت... مردم از آن در به خانه علی(ع) می رفتند و در آنجا نماز می خواندند.

سال شصت و پنج هجری فرا می رسد و عبدالملک بن مروان به حکومت می رسد، او که بغض علی(ع) را به دل داشت، تصمیم گرفت تا

این نشانه را از بین ببرد، برای همین به بهانه توسعه مسجد پیامبر اقدام به خراب کردن دیوار خانه علی(ع) می کند تا با این کار بتواند این فضیلت علی(ع) را از یادها ببرد، امّا او نمی دانست که هرگز نمی توان حقیقت را پنهان نمود.۱۱

* * *

خوب نگاه کن من کجا نشسته ام!

من در روضه پیامبر هستم، وقتی که رو به قبله بنشینی و ضریح پیامبر سمت چپ تو باشد، باید به دنبال «ستون حَرَس» بگردی، «حَرَس» به معنای «نگهبانی دادن» است، اینجا همان جایی است که علی(ع) می ایستاد و برای پیامبر نگهبانی می داد تا خطری از سوی دشمنان، جانِ پیامبر را تهدید نکند.

وقتی این ستون را پیدا کردی، حدود چهار متر از این ستون به عقب تر که قرار بگیری، اینجا همان جایی است که در خانه علی(ع) به سوی مسجد باز می شده است.

سلام بر دو یادگار پیامبر

روز عید قربان است، دیروز در صحرای «عرفات» بودم، دیشب هم در سرزمین «مشعر» ماندم، امروز صبح به اینجا رسیده ام. اینجا سرزمین «مِنا» است، جایی که آرزوهای بزرگ انسان برآورده می شود.

خسته ام، صبح زود برای سنگ زدن به جَمَره یا همان شیطان بزرگ رفتم و هفت سنگ بر آن زدم. باید در این شلوغی راه خود را پیدا کنم، در جستجوی قربانگاه هستم، به من گفته اند که باید این مسیر را تا انتها بروم، در پای آن کوه قربانگاه است.

لباس احرام به تن دارم، وقتی گوسفند خود را قربانی کنم، باید موی سر خود را بتراشم، آن وقت حاجی می شوم.

به گمانم آن ساختمان قربانگاه است، چه جمعیّتی آنجا جمع شده است، وارد قربانگاه می شوم، چند نفر از دوستان آنجا منتظرم هستند، سلام می کنم، با

هم به سوی محلّ نگهداری گوسفندان می رویم. گوسفندان را انتخاب می کنیم، کتاب دعای خود را باز می کنم و شروع به خواندن دعا می کنم:

بار خدایا! به نام تو و یاد تو می خواهم گوسفندی را قربانی کنم، می خواهم به آیین و سنّت پیامبر تو عمل کنم!

بار خدایا! تو وعده کرده ای که هر کس با اخلاص در این سرزمین قربانی کند، گناهان او را می بخشی، از تو می خواهم تا شیرینی عفو خود را به من بچشانی.

لحظه ای به فکر فرو می روم، به یاد می آورم چه رمز و رازی در این عمل است، به یاد ابراهیم(ع) می افتم...

* * *

سالیان سال است که ابراهیم(ع) در حسرت داشتن فرزند است و بارها از خدا خواسته تا به او پسری بدهد.

سرانجام خدا دعای او را مستجاب می کند و ابراهیم نام پسر خود را اسماعیل می گذارد.

سال ها می گذرد، اسماعیل بزرگ می شود، اکنون موقع امتحان بزرگ ابراهیم(ع) است. گوش کن ابراهیم(ع) با پسرش چنین سخن می گوید: «ما باید به قربانگاه برویم».

اسماعیل در جواب پدر می گوید: «ای پدر! آنچه خدا به تو فرمان داده است انجام بده».

آنان به قربانگاه می رسند. پدر، پسر را روی زمین به سمت قبله می خواباند، اکنون پسر چنین می گوید: «روی مرا بپوشان و دست و پایم را ببند».

او می خواست تا مبادا پدر نگاهش به نگاه او بیفتد و در انجام امر خدا ذرّه ای تردید نماید.

همه فرشتگان ایستاده اند و این منظره را تماشا می کنند، ابراهیم(ع) «بسم اللّه» می گوید و کارد را بر گلوی پسر می کشد؛ امّا کارد نمی برد، دوباره کارد را می کشد، زیر گلوی اسماعیل سرخ می شود. ابراهیم(ع) کارد را محکم تر فشار می دهد؛ امّا باز هم کارد نمی برد، او کارد

را بر سنگی می زند و سنگ می شکند.

صدایی در آسمان طنین می اندازد که ای ابراهیم تو از این امتحان سربلند بیرون آمدی. جبرئیل می آید، گوسفندی به همراه دارد، آن را به ابراهیم(ع) می دهد تا قربانی کند.۱۲

و این گونه است که روز دهم ذی الحجّه، عید قربان می شود، روزی که حاجیان به سرزمین «مِنا» می آیند و گوسفند قربانی می کنند.

من باید فکر کنم و بدانم که اسماعیلِ من چیست؟ ریاست، شهرت، ثروت، آبرو، عزّت و... آیا آماده ام تا همه این ها را در راه دوست قربانی کنم؟

* * *

اگر آن روز اسماعیل(ع) قربانی می شد، از او هیچ نسلی باقی نمی ماند، پیامبر و حضرت علی(ع) و همه امامان ما از نسل اسماعیل(ع) می باشند، آری، اگر او در آن روز قربانی می شد، دیگر پیامبر و اهل بیت(ع) به دنیا نمی آمدند.

عید قربان عید بزرگی است، روزی که همه مسلمانان جشنی بزرگ می گیرند و خدا را شکر می کنند.

* * *

هنوز من در سرزمین «مِنا» هستم، بعد از قربانی کردن، سر خود را تراشیده ام و از لباس احرام بیرون آمده ام، شب یازدهم ذی الحجّه نیز در این سرزمین ماندم، روز یازدهم به سه شیطان بزرگ سنگ زدم. اکنون ساعت ۱۰ صبح روز دوازدهم است، می خواهم به سوی شیاطین بروم و آخرین سنگ های خود را بزنم. پس از آن می توانم به شهر مکّه باز گردم، با انجام این کار دیگر اعمال سرزمین «مِنا» تمام می شود.

تو نگاهی به من می کنی و می خواهی برای تو از راز این کار بگویم، دوست داری بدانی که چرا باید به این سه شیطان سنگ زد.

باید بار دیگر از ابراهیم(ع) برایت سخن بگویم، خدا به ابراهیم(ع) دستور داد تا اسماعیل(ع) را به این

سرزمین بیاورد و در راه او قربانی کند . وقتی ابراهیم(ع) همراه اسماعیل به این سرزمین آمد ، شیطان سر راهشان آمد و او را این گونه وسوسه کرد : «تو چقدر بی رحمی ! آیا می خواهی با دست خود فرزندت را سر ببری ؟» .

جبرئیل به کمک ابراهیم(ع) آمد و دستور داد که شیطان را با سنگ بزند . ابراهیم(ع) سنگی برداشت و به سوی شیطان پرتاب کرد .

او با زبان دل این گونه با شیطان سخن می گفت : «تو می خواهی مرا وسوسه کنی تا دستور خدای خویش را انجام ندهم ! من ، خود ، فرزند و هر چه دارم را فدای خدا می کنم» .

از آن روز است که حاجی به همان جایی سنگ می زند که ابراهیم(ع) به شیطان سنگ زده است .۱۳

شیطان در آن مکان به زمین فرو رفت و ابراهیم(ع) به راه خود ادامه داد، بار دیگر شیطان آمد و ابراهیم به او سنگ زد، بار سوم هم شیطان آمد و ابراهیم(ع) باز هم به او سنگ زد. اکنون همان مکانی که شیطان به دل زمین فرو رفت، جایگاهی شده است برای سنگ زدن به شیطان! آری، حاجی با این کار خود ، به تمام وسوسه های شیطان ، سنگ می زند .

* * *

در سرزمین منا، مسجدی بزرگ وجود دارد که به نام مسجد «خیف» مشهور است. شنیده ام که در این مسجد هزار پیامبر نماز خوانده اند، چقدر خوب است که من هم در این مسجد بروم.۱۴

سمت راست جمرات، پای آن کوه را نگاه کن! مسجد خیف آنجاست. به سوی مسجد می روم، جمعیّت موج می زند، هر چه به مسجد نزدیک تر می شوم، ازدحام جمعیّت بیشتر می شود، به

زحمت وارد مسجد می شوم، به دنبال جایی می گردم تا بتوانم دو رکعت نماز بخوانم، پس از مدّتی، یک جای خالی پیدا می کنم، به نماز می ایستم، بعد از نماز سر به سجده می گذارم و شکر خدا را به جا می آورم. اکنون با خود فکر می کنم، دوست دارم بدانم من کجا نشسته ام. به تاریخ سفر می کنم، به سال های دور می روم... به سال دهم هجری.

در این سال پیامبر به سفر حج آمده است، او روز دهم (روز عید قربان) در اینجا قربانی کرده است، شب یازدهم و شب دوازدهم در این سرزمین مانده است، اکنون که روز دوازدهم ذی الحجّه است، او به محلِ مسجد «خیف» آمده است.

کسی در میان مردم اعلام می کند : «ای مردم ! همگی کنار مسجد خیف جمع شوید پیامبر می خواهد برای ما سخن بگوید» .

جمعیّت زیادی جمع شده است، پیامبر می گوید : «ای مردم ! من به زودی به دیدار خدای خود خواهم رفت ، بدانید که من دو چیز گرانبها در میان شما به یادگار می گذارم ، آن دو چیز گرانبها ، قرآن و عترت می باشند ، خداوند خبر داده است که قرآن و عترت من ، هرگز از هم جدا نمی شوند تا در روز قیامت کنار حوض کوثر به من ملحق شوند ».۱۵

این پیام مهمّی بود که پیامبر در این مکان مقدّس به گوشِ همه مردم رساند ، امروز دیگر همه می دانند که عترت و خاندان پیامبر ، خیلی عزیز و محترم هستند ، قرآن و علی و فاطمه و حسن و حسین(ع)، یادگارهای پیامبر هستند . امروز همه می فهمند که خاندان پیامبر چه جایگاه ویژه ای دارند.

آری، از این سخن استفاده می شود

که خانـدان پیامبر شایسـتگی رهبری جامعه اسـلامی را دارنـد، زیرا پیامبر در این سـخن خود، اهل بیت(ع) و قرآن را دو امانت بزرگ خود معرفی نمود و همـانگونه که قرآن بـاعث هـدایت انسـان ها می شود، پیروی از اهل بیت(ع) هم زمینه رسـتگاری و نجات را فراهم می کنـد. همان طور که هیـچ باطلی در قرآن راه نـدارد، هیـچ باطلی هم در اهل بیت(ع) راه نـدارد و این همان معنای «عصمت» است، آری، خاندان پیامبر از هرگونه خطایی به دور هستند.

بعـدازظهر فرا می رسد، پیامبر به سوی شـهر مکّه حرکت می کند، او همه اعمال حج را انجام داده است، مردم حجّ ابراهیمی را از او فرا گرفته اند، پیامبر خوشـحال است که توانسته است به وظیفه خود عمل کند، او آخرین دین خدا را برای مردم بیان کرد و فقط یک قسـمت مهم این دین باقی مانـده است و آن ولایت علی(ع) می باشد، پیامبر منتظر فرمان خداوند است، منظر فرمان بزرگ خدا درباره ولایت علی(ع).

پیامبر شب سـیزدهم را در مکّه می ماند، روز سـیزدهم فرا می رسد، در این روز جبرئیل نزد پیامبر می آید و از او می خواهد تا علم و میراث پیامبران را که نزد اوست به علی(ع) تحویل دهد.

پیـامبر علی(ع) را فرا می خوانـد و این امـانت هـای آسـمانی را به او تحویـل می دهـد. این امانت ها نشانه های پیامبران بزرگ است که بایـد نزد علی(ع) باشـد، علی(ع) هم وظیفه دارد آن ها را در هنگام شـهادت خود، به امام حسن(ع) تحویل دهـد. این امانت ها سرانجام به دست مهدی(ع) خواهد رسید.

* * *

سخن از امـانت هـای آسـمانی به میان آمـد که نشانه امامت و ولایت است. پیامبر امانت های آسـمانی را در روز سـیزدهم ذی الحجّه سال دهم هجری به

علی(ع) تحویل داد و اکنون همه آن ها نزد امام زمان(ع) است.

در اینجا به دو مورد آنها اشاره می کنم تا با میراث پیامبران بیشتر آشنا شوی:

* اول: پیراهن یوسف(ع).

امام زمان(ع) در مکّه ظهور خواهد نمود، او پیراهن یوسف(ع) را به تن خواهد کرد، امّا چرا؟ زیرا پیراهن یوسف(ع)، یک لباسی معمولی نیست، بلکه لباسی ضدّ آتش است.۱۶

پیراهن یوسف(ع) در اصل از ابراهیم(ع) بود. هنگامی که نمرود می خواست ابراهیم(ع) را به جرم خداپرستی در آتش اندازد، جبرئیل به زمین آمد تا بزرگ پرچمدار توحید را یاری کند. او همراه خود لباسی از بهشت آورد. با این لباس، ابراهیم(ع) در آتش نسوخت.۱۷

پس از ابراهیم(ع)، این لباس به فرزندان او به ارث رسید تا این که لباس یوسف(ع) شد و عامل روشنی چشمان یعقوب!

این لباس نسل به نسل گشت تا پیامبر اسلام و بعد از او امامان معصوم(ع)، یکی بعد از دیگری به ارث بردند.۱۸

خداوند این پیراهن را برای امام زمان نگه داشته است، آتش نمرود بزرگ ترین آتش آن روزگار بود، یک بیابان آتش که شعله های آن به آسمان می رسید ، نمرود با امکاناتی که در اختیار داشت آتشی به آن بزرگی برپا کرد و ابراهیم(ع) را میان آن آتش انداخت؛ امّا خدا، پیامبر خود را با آن پیراهن یاری کرد و در روز ظهور همان پیراهن در تن امام زمان خواهد بود.

* عصای موسی(ع)

وقتی امام زمان(ع) ظهور کند در دست او عصای موسی(ع) خواهد بود.۱۹

با این که چوب این عصا هزاران سال پیش، از درخت بریده شده است؛ امّا تر و تازه خواهد بود، مثل این که همین الآن آن را، از درخت قطع کرده اند.۲۰

در زمان موسی(ع)، بشر در سحر

و جادو پیشرفت زیادی کرده بود و به اصطلاح، فن آوری بشرِ آن روز، سحر و جادو بود؛ امّا وقتی موسی(ع) عصای خود را به زمین زد، ناگهان آن عصا به اژدهایی تبدیل شد که همه آن سحر و جادوها را در یک چشم به هم زدن بلعید.

در روز ظهور هم بشـر هر چه پیشرفت کرده و هر فن آوری جدیدی داشته باشد باید بداند که امام زمان با همین عصا به مقابله با دشمنان خواهد رفت. این عصا، یک عصای معمولی نیست، بلکه هر دستوری را که امام به آن بدهد، انجام می دهد.۲۱

آنچه که بشر به دست خود ساخته است توسط این عصا بلعیده می شود.۲۲

هنر بشـرِ آن روز سـحر و جادو بود، هنر بشـر در روز ظهور هر چه می خواهـد باشـد، آن عصا به اذن خـدا می تواند مقابل آن بایستد.

آیا می دانی وقتی امام زمان(ع) آن عصا را بر زمین بزند، آن عصا تبدیل به چه چیزی می شود؟ امام باقر(ع) فرمود: «وقتی قائم ما، عصای خود را به زمین بزند، آن عصا هر چه را که مقابلش باشد، می بلعد».۲۳

به راستی که خداوند چه حکمت های زیبایی دارد که این چنین با عصای موسی(ع)، آخرین ولیّ خود را یاری می کند.۲۴

روز سیزدهم ذی الحجّه است، هنوز پیامبر در مکّه است، فردا که فرا برسد، پیامبر به سوی مدینه حرکت خواهد کرد.

نگاه کن، علی(ع) به سوی پیامبر می آید و با او سخن می گوید:

ای رسول خدا! من صدایی را شنیدم، گویا کسی با من سخن می گفت، امّا کسی را ندیدم!

علی جان! این جبرئیل است که به تو سلام کرده است. او آمده است تا وعده خدا را به انجام برساند. او

تو را «امیرمؤنان» خطاب نموده است.

اکنون پیامبر به یاران خود دستور می دهد تا نزد علی(ع) بروند و به او این گونه سلام کنند: «سلام بر تو ای امیرمؤنان».

در این میان عُمر و ابوبکر زبان به اعتراض می گشایند و می گویند: «آیا این دستور از طرف خداست؟».

پیامبر در جواب آنان می گوید: «آری، خدا به من این دستور را داده است».

یاران پیامبر به این سخن پیامبر عمل می کنند و نزد علی(ع) می روند و به او این گونه سلام می کنند: «سلام بر تو ای امیرمؤنان».

آری، همه می فهمند که علی(ع) آقای آنان است. این سلام، مقدّمه ای است برای برنامه ای مهم تر!۲۵

«امیر» در زبان عربی، به معنای رهبر است، «امیرمؤنان» یعنی رهبر و پیشوای همه اهل ایمان!

این لقبی است که خدا فقط به علی(ع) داده است و هیچ کس (نه قبل از او و نه بعد از او) شایستگی این لقب را ندارد.

اکنون هر کس این لقب را بشنود، می فهمد که علی(ع) بعد از پیامبر، شایستگی خلافت و جانشینی پیامبر را دارد.

مادر مهربان تو کجاست؟

وقتی به مدینه می روم، گاهی اوقات نماز خود را جایی می خوانم که قبلاً محلّه بنی هاشم بوده است، کسانی که قبل از سی سال پیش به مدینه آمده اند، این محلّه را با چشم خود دیده اند، متأسّفانه امروزه این محلّه خراب شده است و هیچ اثری از آن نمانده است.

وقتی به مدینه می آیی با این آدرسی که می دهم می توانی محلّه بنی هاشم را پیدا کنی. مسجد پیامبر چندین در دارد، وقتی از دری که به در بقیع مشهور است، خارج شوی، می توانی قبرستان بقیع را در دوردست خود ببینی، محلّه بنی هاشم در فاصله بین درِ مسجد (که به نام درِ بقیع است) تا قبرستان بقیع می باشد.

اینجا خانه امام حسن(ع)، خانه امام حسین(ع)، خانه زینب(س) و ... قرار داشته است. اینجا خاطرات زیادی دارد.

امروز هم اینجا نشسته ام تا نماز ظهر را بخوانم، نگاهی به آسمان می کنم، قطرات باران بر صورتم می بارد، گویا باران بهاری در راه است. صدای رعد و برق هم به گوش می رسد. صدای اذان می آید.

نماز که تمام می شود به فکر فرو می روم، دوست دارم بدانم کجا نشسته ام. باید از خاطرات این مکان باخبر شوم، باید به تاریخ سفر کنم. به سال هفتم هجری بروم.

* * *

اینجا خانه اُمّ اَیمن است. پیامبر معمولاً برای دیدن اُمّ اَیمن به اینجا می آید، وقتی پیامبر اُمّ اَیمن را می بیند او را «مادر» خطاب می کند واحوال پرسی می کند و با او سخن می گوید.۲۶

راستی چرا پیامبر اُمّ اَیمن را «مادر» خطاب می کند؟

پیامبر که به دنیا آمد برای او دایه ای گرفتند. حلیمه سعدیّه دو سال از پیامبر نگهداری کرد. سپس پیامبر نزد مادرش آمنه آمد. اُمّ اَیمن به آمنه کمک می کرد. بعد از مدّتی که آمنه از دنیا رفت، عبد المطّلب، پیامبر را به خانه خود برد. اُمّ اَیمن هم به خانه او رفت و در حقِّ پیامبر مادری می کرد.۲۷

هنگامی که رسول خدا به پیامبری مبعوث شد، اُمّ اَیمن جزء اوّلین زنانی بود که به او ایمان آورد.

جالب است که پیامبر در سخن خود اُمّ اَیمن را اهل بهشت معرّفی کرده است.۲۸

نگاه من به درِ خانه اُمّ اَیمن دوخته شده است، اُمّ اَیمن از خانه خارج می شود، به او سلام کرده و می گویم:

شما این وقت روز کجا می روید؟

می خواهم به خانه علی(ع) و فاطمه(س) بروم. دلم برای دیدن حسن و حسین(ع) تنگ شده است.

او

را همراهی می کنم. اُمّ اَیمن به سوی خانه علی(ع) می رود. خانه ای کوچک که همه خوبی های بزرگ دنیا را در آن می توانی ببینی. علی(ع) در خانه را باز می کند و به اُمّ اَیمن خوش آمد می گوید.

اُمّ اَیمن وارد می شود، به حسن و حسین(ع) سلام می کند. این ها عزیزان دل پیامبر هستند. فاطمه(س) هم به استقبال او می آید.

اُمّ اَیمن کنار فاطمه(س) می نشیند و با هم مشغول گفتگو می شوند. صدای در خانه به گوش می رسد.

علی(ع) در خانه را باز می کند. نگاه کن! پیامبر برای دیدن عزیزانش آمده است.

پیامبر حسن و حسین(ع) را در آغوش می گیرد، آن ها را می بوسد و می بوید.

پیامبر وارد اتاق می شود، اُمّ اَیمن به احترام پیامبر از جا برمی خیزد. دیدار اُمّ اَیمن، پیامبر را به یاد مادرش آمنه می اندازد.از این رو از دیدن او بسیار خوشحال می شود.۲۹

چه منظره زیبایی! پیامبر کنار گل های خودش آرام گرفته است. اهل این خانه تنها دل خوشی او در این دنیا هستند. پیامبر آن ها را می بیند و لبخند می زند .

ناگهان ، عطری در فضا می پیچد، نسیمی می وزد. جبرئیل نازل می شود و آیه ۲۶ سوره «إسراء» را بر پیامبر می خواند: « وَ ءَاتِ ذَا الْقُرْبَی حَقَّهُ : ای پیامبر ، حقِّ خویشان خودت را ادا کن !».

آیه تازه ای نازل شده است.پیامبر به فکر فرو می رود. خداوند فرمانی تازه داده است. به راستی منظور خدا از این فرمان چیست ؟

ای جبرئیل برایم بگو که حقّ چه کسی را باید بدهم ؟

ای حبیب من ، اجازه بده نزد خداوند بروم و جواب را بگیرم و بر گردم .۳۰

لحظاتی سکوت همه جا را فرا می گیرد. پیامبر منتظر است.

* * *

دوباره بوی بهار در

فضا می پیچد و نسیم می وزد. جبرئیل باز گشته است:

ای جبرئیل ، چه خبر ؟

خداوند دستور داده است که تو فدک را به فاطمه(س) بدهی ، فدک از این لحظه به بعد مالِ فاطمه(س) است .۳۱

آری، درست شنیدی خدا سرزمین فدک را به فاطمه(س) بخشیده است. این فرمان خداست.۳۲

چرا اشک در چشم پیامبر نشسته است؟ این اشک شوق است؟

نه، اشک فراق است. هر وقت که پیامبر به یاد یار سفر کرده اش، خدیجه(س) می افتد و غمی جانکاه، سراسر وجودش را فرا می گیرد.۳۳

پیامبر به یاد روزی می افتد که تصمیم گرفت به خواستگاری خدیجه(س) برود. دست پیامبر از مالِ دنیا خالی بود؛ امّا خدیجه(س)، ثروتمندترین زن آن روزگار بود.

عموی خدیجه(س) که با این ازدواج مخالف بود در مجلس خواستگاری مهریه خدیجه(س) را بیش از هزار سکّه تعیین کرد. او می دانست که پیامبر از عهده این مهریه سنگین بر نمی آید.

ابوطالب لبخندی زد و گفت: «قبول است». همه تعجّب کردند و با خود گفتند: «محمّد این همه پول را از کجا خواهد آورد».۳۴

پیامبر همه مهریه را پرداخت کرد. آیا شما می دانید چگونه؟

خود خدیجه(س) این پول را به پیامبر داده بود تا به عنوان مهریه پرداخت کند!۳۵

وقتی ابوجهل این را شنید، گفت: «همیشه داماد برای عروس مهریه می دهد، امروز عروس برای داماد مهریه داده است».۳۶

پیامبر از همان زمان آرزو داشت تا روزی مهریه خدیجه(س) را جبران کند.

درست است که خدیجه(س) پول زیادی به پیامبر بخشیده بود؛ امّا من فکر می کنم او همیشه خود را وامدار خدیجه(س) می دید و به این پول به چشم قرض نگاه می کرد و دوست داشت زمانی این پول را به خدیجه(س) بازگرداند.

سال ها از این ازدواج

گذشت و در شرایط سختی که بر مسلمانان می گذشت، خدیجه(س) تمام ثروت خود را در راه اسلام خرج کرد.

تقدیر چنین بود که خدیجه(س) پیامبر را تنها بگذارد و پیش خدا برود؛ امّا یاد خدیجه(س) هرگز از خاطر پیامبر نرفت.

خداوند بعد از فتح خیبر، فدک را به پیامبر داد. اکنون فرصت خوبی است تا بزرگواری خدیجه(س) را جبران کند.

افسوس که امروز خدیجه(س) نیست؛ امّا دختر او که هست. فاطمه(س) تنها یادگار خدیجه(س) است. او وارث خدیجه(س) است و بعد ازمرگ مادرازاو ارث می برد. پس پیامبر می تواند مهریه خدیجه(س) را به فاطمه(س) بدهد.

امروز آیه قرآن نازل شد. آیا موافقی یک بار دیگر این آیه را بخوانیم؟ خدا به پیامبر دستور داد: (وَ ءَاتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ)، ای پیامبر ، حقّ فاطمه را ادا کن !

پیامبر باید حقّ فاطمه(س) را بدهد.۳۷

هرگز فراموش نکن! فدک حقّ فاطمه(س) است، چون او دختر خدیجه(س) است و پیامبر برای همیشه وامدار خدیجه(س) است.۳۸

* * *

فاطمه جان! خداوند دستور داده تا فدک را به تو بدهم. من وامدار مادرت خدیجه بودم. مهریه اش را نپرداخته ام. اکنون که مادرت نیست تا فدک را به او دهم، پس فدک را به تو می بخشم. باید نماینده ای به فدک بفرستی و آنجا را در اختیار بگیری.

پدر جان! تا شما زنده هستید من در فدک هیچ تصرّفی نمی کنم.

نه، باید همه بفهمند، فدک از آنِ توست. می ترسم که اگر فدک را تصرّف نکنی بعد از مرگ من فدک را به تو ندهند.

چشم. چون شما می گویی، این کار را می کنم.۳۹

اکنون پیامبر از علی(ع) می خواهد تا وسایل نوشتن را آماده کند.

پیامبر می خواهد سندی برای فدکِ فاطمه(س) بر روی «اَدیم» نوشته شود.

حتماً می گویی «ادیم» چیست؟ وقتی پوست گوسفند دباغی شد آن را برای نوشتن آماده می کنند. عرب ها به آن «ادیم» می گویند.

پیامبر می خواهد این نوشته به راحتی پاره نشود و از بین نرود.

علی(ع) بعد از لحظاتی با یک «ادیم» و قلم و دوات برمی گردد. پیامبر به او می گوید: «می خواهم فاطمه برای فدک سند مکتوب داشته باشد. بنویس که پیامبر فدک را به فاطمه داد».

علی(ع) مشغول نوشتن می شود. بعد از آن که سند آماده می شود باید دو نفر به عنوان شاهد نامشان آورده شود.

پیامبر به علی(ع) می گوید نام خودت را به عنوان شاهد اوّل بنویس. بعد رو به اُمّ اَیمن می کند. اُمّ اَیمن را همه می شناسند، همه می دانند که پیامبر او را اهلِ بهشت، معرّفی کرده است.

اکنون پیامبر به علی(ع) می گوید: «نام اُمّ اَیمن را به عنوان شاهد بنویس». این گونه است که نام او در سند فدک نوشته می شود.۴۰

از میان همه فقط اُمّ اَیمن لیاقت داشت شاهد نزول آیه بخشش فدک باشد. نام او باید کنار نام علی(ع) تا همیشه در تاریخ به عنوان شاهد فدک بدرخشد.

این چه رازی است که تا نام فدک زنده است نام اُمّ اَیمن زنده است؟

پیامبر او را می شناسد و می داند که او در هر شرایطی از حقّ فاطمه(س)دفاع خواهد کرد.۴۱

این گونه است که نام فدک و اُمّ اَیمن تا ابد به هم گره خوردند و هر دو با هم جاودانه شدند.

* * *

فدک ! تو چه می دانی که فدک چیست ! فدک ، سرزمینی آباد و حاصلخیز است ، این سرزمین ، چشمه های آب فراوان و نخلستان های زیادی دارد ، فاصله

آن تا مدینه حدود دویست و هفتاد کیلومتر است .۴۲

ماجرای فدک این چنین است: یهودیانِ قلعه خیبر دور هم جمع شدند و تصمیم گرفتند تا به مدینه حمله کنند ، امّا پیامبر از تصمیم آن ها باخبر شد و با سپاه بزرگی به سوی خیبر حرکت کرد . قلعه خیبر به محاصره نیروهای اسلام در آمد .

سپاه اسلام به سوی قلعه نزدیک شد ، امّا برق شمشیر «مَرحَب» ، پهلوان یهود ، همه را فراری داد . سپاه اسلام مجبور به عقب نشینی شد و سرانجام پیامبر تصمیم گرفت تا علی(ع) را به جنگ پهلوان یهود بفرستد .۴۳

صدای علی(ع) در فضای میدان طنین افکند: «من آن کسی هستم که مادرم مرا حیدر نام نهاد» .۴۴

جنگ سختی میان این دو پهلوان در گرفت و سرانجام «مَرحَب» به قتل رسید . علی(ع) به قلعه حمله کرد و آن را فتح کرد . خیبر منطقه آبادی بود ، نخل های خرما و زمین های سرسبزی داشت و پیامبر همه غنیمت های این سرزمین را در میان رزمندگان اسلام تقسیم کرد .۴۵

در نزدیکی های خیبر ، گروهی دیگر از یهودیان ، در فدک زندگی می کردند . آن ها نیز با یهودیانِ خیبر همدست شده بودند ، پیامبر منتظر بود تا سپاه اسلام استراحت کنند و از خستگی بیرون بیایند و با روحیّه بهتری به جنگ با یهودیان فدک بروند .

در این میان پیرمردی که فرستاده مردم فدک بود به سوی اردوگاه اسلام آمد و سراغ پیامبر را گرفت ، یارانِ پیامبر، او را نزد آن حضرت بردند .

او پیام مهمّی را برای پیامبر آورده بود . به پیامبر گفت: «ای محمّد ، مردمِ فدک مرا فرستاده اند

تا من از طرف آن ها با شما پیمان صلح را امضاء کنم ، آن ها حاضرند نیمی از سرزمین خود، فدک را به شما ببخشند تا شما از حمله به آن ها صرف نظر کنی» .

پیامبر لحظاتی فکر کرد و لبخندی بر لب های او نشست ، او با این پیشنهاد موافقت کرد .۴۶

پیمان صلح نوشته شد ، سپاهیان اسلام همه خوشحال شدند ، دیگر از جنگ و لشکرکشی خبری نبود ، آری ، سرزمین فدک بدون هیچ گونه جنگ و لشکرکشی تسلیم شد .

در این میان جبرئیل فرود آمد و آیه ششم سوره «حشر» نازل شد: «وَ مَآ أَفَآءَ اللّه عَلَی رَسُولِهِ...آن غنائمی که در به دست آوردن آن ، لشکر کشی نکرده اید، از آنِ پیامبر است.

خدا فدک را به پیامبر بخشید ، فدک ، مالِ پیامبر شد . این حکم قرآن بود و هیچ کس با آن مخالف نبود و همه با دل و جان ، حکم خدا را پذیرفتند .۴۷

این هدیه خداوند به پیامبر بود به پاس همه زحماتی که در راه او متحمّل شده بود.

پیامبر شخصی را در فدک به عنوان کارگزار خود قرار داد و به سوی مدینه بازگشت .

امروز هم خدا فدک را به فاطمه(س) بخشید و پیامبر می خواهد همه مردم را از این ماجرا باخبر کند.

* * *

اللّه اکبر! اللّه اکبر!

این صدای اذان بلال است که به گوش می رسد. همه برای رفتن به مسجد آماده می شوند.

پیامبر به مسجد می آید و در محراب می ایستد. صف ها بسته شده و نماز آغاز می شود.

بعد از نماز پیامبر از جا برمی خیزد و از مردم می خواهد تا متفرّق نشوند. او امروز با مردم کار دارد.

پیامبر رو

به مردم می کند و از آن ها می خواهد تا همراه او به بیرون مسجد بیایند.

پیامبر حرکت می کند و همه پشت سر او می روند. مردم تعجّب کرده اند. پیامبر می خواهد مردم را کجا ببرد؟

پیامبر می آید و کنار درِ خانه فاطمه(س) می ایستد.

مردم همه هجوم می آورند. کوچه پر از جمعیّت است. راه بند آمده است.

اکنون پیامبر رو به مردم می کند و با صدای بلند می گوید: «ای مردم! بدانید که من فدک را به دخترم فاطمه(س) بخشیدم! فدک مالِ دخترم فاطمه(س) است».۴۸

در میان جمعیّت، فقیران مدینه هم هستند. آن هابسیار خوشحال می شوند زیرا به زودی روزگار فقر و نداریشان برای همیشه پایان می یابد.

آن ها فاطمه(س) را خوب می شناسند. فاطمه(س) کسی است که وقتی در خانه فقط یک قرص نان داشت، آن را به فقیری داد و خود و بچّه هایش گرسنه ماندند.۴۹

آن ها خوب می دانند که فاطمه(س) فراموششان نخواهد کرد.

این آرزوی فاطمه(س) بود که هرگز در مدینه فقیری نباشد. مگر از فاطمه(س) غیر از این هم می شود انتظار داشت؟ او دختر خدیجه(س) است ، همان بانویی که تمام ثروت خود را در راه پیامبر خرج کرد و او را با تمام وجود یاری نمود .

امروز دیگر هیچ کس به اندازه فاطمه(س) ثروتمند نیست. افسوس که عدّه ای خیال می کنند که فاطمه(س) در همه مراحل زندگی خود فقیر بود. آن ها می گویند که فاطمه(س) در همه زندگیش، محتاج نان شب خود بود !

فاطمه(س) را باید از نو شناخت.

فاطمه(س) کسی است که سالیانه هفتاد هزار دینار سرخ درآمد دارد.۵۰

آیا می دانی این مقدار یعنی چقدر پول ؟

بیش از سیصد کیلو طلای سرخ !

حالا حساب کن ، هر مثقال طلا (پنج گرم) چقدر قیمت دارد ، آن

را ضرب در شصت هزار کن!

این فقط درآمد یک سال فدک است. اصلِ سرمایه او خیلی بیش از این حرف هاست .

* * *

فصل برداشت خرما که فرا می رسد، فاطمه(س) کارگزاری را به فدک می فرستد. فاطمه(س) به نماینده خود دستور می دهد تا با مردم فدک با عدالت و انصاف برخورد کند، مبادا حقّ آن ها ضایع شود.

مدّتی می گذرد، خبر می رسد که نماینده فاطمه(س) با درآمد فدک به مدینه می آید. هفتاد هزار سکّه طلا!

فاطمه(س) با هفتاد هزار سکّه طلا چه خواهد کرد؟

نگاه کن! همه فقیران مدینه به درِ خانه فاطمه(س) آمده اند. پیامبر هم اینجاست. گویا فاطمه(س) می خواهد این سکّه ها به دست پیامبر میان فقیران تقسیم شود.

پیامبر رو به فقیران می کند و می گوید: «این سکّه ها از آنِ فاطمه(س)است»، بعد آن سکّه ها را میان همه تقسیم می کند.

نگاه کن! به دست هر فقیری که نگاه می کنی سکّه های طلا را می بینی!

همه خوشحال هستند و برای فاطمه(س) دعا می کنند. خدا فاطمه(س) را پاینده دارد. تا فاطمه(س) هست دیگر از فقر و گرسنگی خبری نیست!

فاطمه(س) به هر کدام از آن ها به اندازه خرجیِ یک سال داده است. آن ها تا یک سال بی نیازند!۵۱

حتماً می خواهی بدانی از آن هفتاد هزار سکّه طلا چقدر برای خود فاطمه(س) باقی مانده است؟

فاطمه(س) از آن همه پول برای خود به اندازه غذای یک سال برداشته است. نه یک سکّه کمتر نه یک سکّه بیشتر!

آیا باور می کنی؟ سهمی که فاطمه(س) برای خود برداشته کمتر از سهم هر کدام از فقیران مدینه است.

فاطمه(س) به هر فقیر مدینه علاوه بر هزینه تهیّه غذای یک سال، هزینه لباس و دیگر وسایل زندگی را داده است؛ امّا برای خودش فقط به

اندازه غذای یک سال برداشته است. او جود و کرم را از مادرش به ارث برده است.

آری، فاطمه(س)، دخترِ خدیجه(س) است.

فرشتگان هم معلّم می خواهند

ساعت تقریباً هشت صبح بود، من از اتاق خود بیرون آمدم تا به سوی حرم بروم، وقتی به طبقه همکف هتل رسیدم، دیدم مسئول هتل مرا صدا می زند، به سویش رفتم، دیدم چشمهایش پر از اشک است. تعجّب کردم، پرسیدم: چه شده است؟ او به من گفت: وهابی ها حرم سامرا را خراب کردند!

تلویزیون تصویری از حرم سامرا را نشان می داد، باور نمی کردم، گنبد حرم امام هادی و امام عسکری(ع) خراب و ویران شده بود، اشک من هم جاری شد. آخر قرار بود ما فردا به سامرا برویم. من آن روز کربلا بودم، آن روز سوم اسفند سال ۱۳۸۶ بود.

آخر چرا وهابی ها این کار را کردند؟ چرا حرم سامرا را ویران کردند. پیش خودم با آنان سخن می گفتم: شما خیال می کنید با این کارها می توانید ما را از امامان خود جدا کنید؟ حرم امامان ما در قلب های ماست.

وقتی به وطن خود برگشتم، در فکر بودم که درباره امام هادی(ع) بنویسم، تصمیم گرفتم که کتابی درباره «زیارت جامعه» بنویسم.

نمی دانم تو چقدر از «زیارت جامعه» باخبر هستی؟ آقای موسی نَخَعی یکی از شیعیان بود که همواره برای زیارت به حرم امامان می رفت، او نمی دانست که وقتی در حرمِ آن بزرگواران است، چه بخواند و چه بگوید. یک روز او مهمان امام هادی(ع) بود و از آن حضرت خواست تا به او یاد بدهد که در حرم امامان چگونه سخن بگوید.

و این گونه بود که امام هادی(ع) لب به سخن گشود و «زیارت جامعه» شکل گرفت. امام

به او یاد داد که وقتی به زیارت امامان معصوم می رود، چه بگوید. در یک سخن، «زیارت جامعه»، درس بزرگ امام شناسی است.

روز پانزدهم ماه ذی الحجّه روز ولادت امام هادی(ع) است و در واقع این روز فرصت خوبی است برای ما تا با زیارت جامعه بیشتر آشنا شویم، من کتابی به نام «نردبان آبی» در شرح زیارت جامعه نوشتم و در آن کتاب با امام هادی(ع) چنین سخن گفته ام، شما هم اگر دوست داشتید با من همکلام شوید و این گونه با آن امام مهربان سخن بگویید:

* * *

چه کنم؟ خسته ام، پریشانم. حس می کنم که از شما دور افتاده ام، حسّی در درونم به من می گوید که باید به سوی شما بازگردم، آری! باید بازگردم.

چرا خجالت بکشم؟ چرا؟ می دانم که شما بسی مهربان هستید و دلسوز. می دانم که مرا دوست دارید، شما به همه دوستان خود نظر دارید، آن ها را می بینید و برایشان دعا می کنید. شاید این اثر دعای شما باشد که من امشب تصمیم گرفته ام به سوی شما بازگردم.

باید بنشینم فکر کنم که چرا این چنین شد؟ چرا بین من و شما فاصله افتاد؟ چرا از شما این قدر دور شدم، چرا؟

فکر می کنم این بلا سر من آمد چون در وادی معرفت و شناخت گام برنداشتم، شما را نشناختم، دوستتان داشتم، امّا بدون آن که شناخت خوبی از شما داشته باشم.

باید تلاش کنم که شما را دوباره بشناسم. آری! چشم ها را باید شست!

* * *

باید به سوی شما بیایم، امّا نه مثل آن روزها که گذشت. باید این بار با شناختی بهتر به سوی شما بیایم.

به راستی چگونه این کار را بکنم؟ چگونه شما را بشناسم،

دلم خوش بود که امشب دیگر راه حل را پیدا کردم و از این وضع، نجات پیدا خواهم کرد، امّا افسوس که مشکلی تازه سر راهم سبز شد.

چه مشکل بزرگی!! من نمی دانم چگونه شما را بشناسم، باید از کجا شروع کنم؟ به چه کسی رو کنم؟ از که بپرسم؟

نگاهم می کنید و می گویید: از خود ما بپرس!

لبخندتان به دلم می نشیند، آری! از خودتان باید پرسید.

می خواهم شما را بهتر و بهتر بشناسم، پس برایم سخن بگویید. برایم از خودتان بگو!

امشب از شما می خواهم برایم حرف بزنید، من سراپا گوش هستم. برایم از خودتان بگویید، بگویید که شما که هستید!

* * *

ما می خواهیم برایت از خودمان سخن بگوییم، آیا تو آماده ای؟

ما از خاندان پیامبر هستم، همه علم و دانش پیامبر نزد ما می باشد.

فرشتگان نزد ما می آیند و در خانه ما رفت و آمد دارند، فرشتگان خدمتگزاران ما هستند.

گاهی فرشتگان برای کسب علم و دانش نزد ما می آیند، نمی دانم شنیده ای که فرشتگان اوّلین شاگردان ما بوده اند، آن ها از ما توحید را فراگرفته اند.

قبل از این که خدا این دنیا را خلق کند، نور ما را خلق نمود، نور ما در عرش خدا بود، ما در عرش خدا بودیم و هنوز خدا هیچ فرشته ای را خلق نکرده بود.

وقتی خدا فرشتگان را آفرید، ما به آنان توحید را آموختیم، ما به آنان یاد دادیم که چگونه خدا را به بزرگی یاد کنند:

سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الا اللّه و اللّه اکبر.

این چهار شعار توحید را ما به فرشتگان آموختیم. قبل از این که ما این ذکر را به فرشتگان یاد بدهیم، آنان نمی دانستند چه بگویند و

چگونه خدا را یاد کنند. وقتی ما این ذکر را گفتیم همه فرشتگان شروع به تکرار این ذکرها نمودند، آری ما بودیم که به آنان درس خداشناسی دادیم.۵۲

شب قدر هم که فرا می رسد، فرشتگان نزد ما می آیند، آنچه قرار است در طول یک سال برای بندگان خدا تقدیر شود، باید به دست ما تأیید شود.۵۳

* * *

بدان که ما معدن مهربانی خدا هستیم، اگر به دنبال رحمت و مهربانی خدا هستی، به درِ خانه ما بیا که خداوند خانه ما را جایگاه رحمت خود قرار داده است.

نمی دانم این مطلب را شنیده ای یا نه، وقتی خدا رحمت و مهربانی خود را آفرید، آن را به ۱۰۰ قسمت تقسیم نمود، ۹۹ قسمت آن را به ما داد، و یک قسمت باقی مانده را میان همه آفریده های خود تقسیم نمود.۵۴

آری! خدا آن همه رحمت خویش را به ما داده است برای همین است که ما معدن رحمت خدا هستیم. ما اساس و اصل مهربانی خدا هستیم، تو در هر کجای دنیا که مهربانی و عطوفت می بینی باید بدانی که خدا و ما واسطه جاری شدن آن مهربانی هستیم.

وقتی خدا می خواهد بر بندگان خود مهربانی کند، خیر و برکتی را بر آنان نازل نماید، آن رحمت را ابتدا نزد ما نازل می کند، زیرا که خداوند ما را واسطه میان خود و بندگان خود قرار داده است، هیچ کس نمی تواند رحمت خدا را به طور مستقیم دریافت دارد، مگر این که لیاقت و شایستگی خاصّی داشته باشد که خدا این شایستگی را فقط و فقط به ما داده است، ما واسطه فیض و رحمت خدا هستیم، پس ما اصل هر رحمتی هستیم

که بر بندگان خدا نازل می شود.

ما مهربانی در حقّ دیگران را به بالاترین حدّ خود رسانده ایم، ما شیعیان خود را بسیار دوست داریم، هیچ کس نمی تواند تصوّر کند که ما چقدر نسبت به شیعیان و دوستان خود مهربان هستیم، فردای قیامت که فرا برسد، آن روز همه خواهند دید که مهربانی ما چگونه خواهد بود، وقتی که همه مردم از یکدیگر فرار کنند و هیچ کس پناهی نداشته باشد، ما پناه شیعیان خود خواهیم بود و آنان را شفاعت خواهیم نمود.

* * *

ما خزانه داران علم خدا هستیم، خدا ما را با دانشی که به ما داده است، بزرگ و عزیز نمود، فقط ما هستیم که به همه چیز در آسمان ها و زمین آگاهی داریم و از همه چیز باخبر هستیم.

آن روز که خدا از پیامبران بزرگ خود، عهد و پیمان می گرفت ما را به عنوان خزانه داران علم خود به آن ها معرّفی نمود.

ما دریای حلم و بردباری هستیم، بر دیگران خشم نمی گیریم و هرگز بردباری را فراموش نمی کنیم.

ما ریشه و اساس همه خوبی ها هستیم، هر چه خوبی و زیبایی می بینید، از ما سرچشمه گرفته است، خوبیِ همه خوبان، از وجود ما می باشد، ما اساس زیبایی ها و خوبی هایی هستیم که تو در بندگان خوب خدا می بینی.

اگر کسی برای رسیدن به خدا از راهی غیر از راه ما برود، به هدف خویش نخواهد رسید.

آیا می خواهی حکایت موسی(ع) را برایت نقل کنم تا بهتر بتوانی به مطلب پی ببری؟

روزی از روزها، موسی(ع) از مکانی عبور می کرد، نگاهش به مردی افتاد که دست های خود را به سوی آسمان بلند کرده بود و دعا می کرد، موسی از کنار او عبور کرد

و بعد از مدّتی، باز حضرت موسی از آنجا عبور کرد، دید که آن مرد هنوز دعا می کند و دست هایش رو به آسمان است و اشک در چشمان خود دارد، گویا هنوز حاجت او روا نشده است. در این هنگام خدا به موسی(ع) چنین سخن گفت: ای موسی! او هرچقدر مرا بخواند و دعا کند، من دعایش را مستجاب نمی کنم، اگر او می خواهد من صدایش را بشنوم و حاجتش را روا کنم باید به دستور من عمل کند، من دستور داده ام تا بندگانم از راهی که گفته ام مرا بخوانند. این مرد هم باید از راه تو و راه جانشین تو (هارون) به سوی من بیاید، نه این که راه دیگری را بپیماید و از راهی که من معیّن کرده ام، روی برگرداند.۵۵

این سخن خدا بود که خیلی چیزها را برای مردم روشن می کند، خدا دوست دارد که بندگانش از راه ایمان به سوی او بیایند.

خلاصه آن که اگر دوست داری خدا صدایت را بشنود و حاجت تو را بدهد به سوی ما رو کن که ما راه ایمان هستیم، اگر از این راه به سوی خدا بروی، خدا صدایت را می شنود و تو را قبول می کند، امّا اگر راهی غیر از راه ما بپیمایی، بدان که خدا به تو نگاهی نخواهد نمود.

بدان که خدا ما را امین خود قرار داده است، ما امین خدا در آسمان ها و زمین هستیم، ما امین علم و دانش خدا هستیم، ما امین رازها و اسراری هستیم که هیچ کس غیر ما آن را نمی داند.

ما یادگار پیامبران خدا هستیم و خدا ما را از میان همه بندگان خوب خودش، انتخاب نموده است

و ما را بر همه برتری داده است. ما از نسل آخرین پیامبر خدا، محمّد(ص) هستیم.۵۶

* * *

ما همان رهبرانی هستیم که شما را به سوی هدایت راهنمایی می کنیم، ما نورهایی هستیم که تاریکی ها را روشن می کنیم و مردم را از گمراهی نجات می دهیم. ما مانند علامتی هستیم که راه را از بیراه به مردم نشان می دهیم. ما صاحبان عقل و آگاهی کامل هستیم.

در موقع سختی ها و بلاها، این ما هستیم که پناه مردم می باشیم، ما هستیم که مایه آرامش و آسایش همه بندگان خدا هستیم، فراموش نکن که حتی فرشتگان هم به ما پناه می آورند.

روز قیامت که سخت ترین روز برای همه می باشد، هیچ پناهگاهی به غیر از ما پیدا نمی کنی.

هر کس می خواهد از خدای خود شناختی پیدا کند، باید به سوی ما رو کند و راه ما را بپیماید. اگر در مسیر معرفت خدا گام برداری، امّا با ما بیگانه باشی، بدان که آن مسیر تو را به سمت کمال نخواهد برد، معرفت و شناخت حقیقی خدا را فقط و فقط می توانی نزد ما بیابی.

هر کس که خواهان معرفت خداست باید نزد ما بیاید و از ما درس معرفت بیاموزد، برایت گفتم که حتی فرشتگان هم درس معرفت و خداشناسی را از ما آموختند.

اگر در جستجوی حکمت خدایی هستی، بدان که حکمت خدایی نزد ماست، هر کس که می خواهد به حکمت خدایی برسد، باید نزد ما بیاید و از دانش ما بهره ببرد، خدا ما را معدن حکمت خود قرار داده است.

* * *

ما حافظان رازهای خدا هستیم، قلب های ما جایگاه اسرار خداست، در سرتاسر جهان هستی، جایگاهی برای اسرار خدا به

جز قلب های ما یافت نمی شود، خداوند اسرار خود را در قلب های ما قرار داده است و ما حافظ و نگهدار آن اسرار هستیم.

ما راه خشنودی خدا را به شما نشان می دهیم، اگر در راه ما باشید، بدانید که خدا از شما راضی و خشنود خواهد بود، هیچ چیز مانند این نیست که خدا از انسان راضی باشد و این ما هستیم که می دانیم که خشنودی خدا در چیست، ما آمده ایم تا شما را یاری کنیم و این راه را به شما نشان بدهیم.

ما در راه اجرای فرمان خدا ثابت قدم هستیم و در انجام دستوراتی که خدا به ما داده است لحظه ای تردید نمی کنیم، او به ما دستور داده است که در بلاها صبر کنیم، در همه حال برای حفظ دین او تلاش کنیم، ما همه تلاش می کنیم تا دین خدا زنده بماند.

ما به خدای خویش محبّت کامل داریم، قلب ما آکنده از محبّت خداست و در همه جهان هستی، هیچ کس خدا را به اندازه ما دوست ندارد، زیرا معرفت و شناخت ما به خدا از همه بیشتر است و این معرفت کامل است که باعث می شود ما خدای خویش را دوست بداریم و سرآمد محبّت خدا گردیم.

آری! آن کس که شیرینی محبّت خدا را چشیده باشد، هرگز به سوی غیر او نمی رود و کسی که با خدا انس گرفت، دیگر غیر خدا را نمی جوید.

ما برای دیگران امر و نهی خدا را بیان می کنیم، به آنان می گوییم که خدا چه چیزی را دوست دارد و از چه کاری به خشم می آید.

ما بنده خدا هستیم و خدا ما را گرامی داشته است و ما جز سخن خدای خود

چیزی نمی گوییم، هر چه او دستور بدهد، با تمام وجودمان آن را می پذیریم و هرگز مخالفت فرمان او نمی کنیم.

* * *

ما برگزیدگان خدا هستیم، خدا ما را از میان همه بندگان خود انتخاب نموده است و ما را به همه آن ها برتری داده است.

ما «حزب اللّه» هستیم، ما حزب خدا می باشیم و هر کس پیرو ما می باشد از حزب خداست.۵۷

علم و دانش خدا نزد ماست، قلب های ما جایگاه اسرار خدا می باشد، ما حجت خدا بر بندگانش هستیم،

تو در نماز بارها و بارها می گویی: اهْدِنَا الصِّرَ طَ الْمُسْتَقِيمَ

بدان که ما همان صراط مستقیم خدا هستیم، ما همان راه خدا هستیم. اگر مردم به سوی ما بیایند و سخنان ما را بشنوند، به هدایت رهنمون خواهند شد و سعادت دنیا و آخرت را از آنِ خود خواهند نمود.

ما از همه لغزش ها و زشتی ها و پلیدی ها به دور هستیم، خدا به ما مقام عصمت را داده است، ما همه معصوم هستیم و هرگز فکر گناه هم به ذهن خود راه نمی دهیم.

* * *

خداوند ما را بزرگ شمرده است و ما را بر همه برتری داده است، ما مقرّب درگاه خود قرار داده است، ما به خدا نزدیک تر از همه هستیم، ما حتی از فرشتگان به خدا نزدیکتر هستیم.

ما بندگان پرهیزگار خداییم، هرگز معصیت و نافرمانی او را نمی کنیم، ما اهل تقوی هستیم و یک لحظه هم از یاد او غفلت نمی کنیم.

ما مفسّر آیات قرآن هستیم، خدا ما را به عنوان مفسران قرآن انتخاب نمود، ما از رمز و راز آیات قرآن آگاهی کامل داریم، خدا از بندگان خود خواست برای فهم قرآن از تفسیر

ما بهره ببرند، امّا افسوس که مردم به این دستور خدا گوش فرا ندادند.

* * *

خدا ما را ستون های توحید قرار داد، اگر کسی ولایت ما را نداشته باشد، توحید او هم قبول نمی شود، آری! خداشناسی به واسطه ولایت ما قوّت گرفته و عزّت یافته است، اگر کسی خدای یگانه را عبادت کند ولی با ما بیگانه باشد، باید بداند که خدا این عبادت را از او قبول نمی کند، شرط قبولی همه اعمال، ولایت و محبّت ما اهل بیت(ع) است.

خدا ما را شاهد و ناظر بر آفریده های خود قرار داد، ما به اذن خدا از آنچه در جهان هستی می گذرد، باخبر هستیم، ما از اعمال و کردار مردم اطّلاع داریم و خدا این علم و آگاهی را به ما داده است، ما هر چه داریم از خدا داریم، ما از خودمان هیچ نداریم.

ما هیچ کوتاهی در اطاعت خدا نداشتیم و برای امّت اسلام همیشه خیرخواهی نمودیم و با گفتار حکیمانه و نصیحت های سودمند و پسندیده مردم را به راه خدا دعوت نمودیم.

ما از جان برای حفظ دین خدا مایه گذاشتیم و خود را در راه خدا فدا نمودیم، خدا از ما پیمان گرفته بود که در مقابل سختی ها و بلاها صبر نماییم و ما به این پیمان خدا وفادار باقی ماندیم و بر همه سختی ها و بلاها صبر نمودیم.

* * *

ما همه دستورات خدا را انجام دادیم، نماز را به پا داشتیم، زکات را پرداخت کردیم، امر به معروف و نهی از منکر نمودیم، در راه خدا جهاد نمودیم، ما آشکارا همه را به سوی خدا دعوت نمودیم و دین خدا را برای

مردم بیان کردیم، احکام دین را نشر داده و به گوش همه رساندیم، ما به سنّت پیامبر عمل نموده و راه و روش دینداری پیامبر را نشان مردم دادیم.

ما با انجام آنچه خدا از ما می خواست توانستیم به مقام رضای خدا برسیم، خدا از ما راضی و خشنود است و ما هم از او راضی و خشنود هستیم.

ما پذیرای قضای الهی شدیم، یعنی آنچه خداوند برای ما مقدّر نموده بود ما آن را قبول نمودیم، ما تسلیم برنامه ای شدیم که خدا برای ما در نظر گرفته بود.

وقتی که بلاها وسختی ها بر ما هجوم می آورد، وقتی دشمنان با شمشیرها بر ما حمله می کردند، ما صبر پیشه کردیم، اگر ما نابودی آن دشمنان خود را از خدا می خواستیم، خدا آن ها را نابود می کرد، امّا می دانستیم که خدا دوست دارد ما در راه او شهید شویم، برای همین صبر کردیم و تسلیم قضای خدا شدیم.۵۸

* * *

همه ما در این دنیا به شهادت رسیدیم، شهادت، سعادتی بود که خدا نصیب ما نمود، هیچ کدام از ما به مرگ طبیعی از دنیا نمی رویم.

ما جلوه مهربانی خدا هستیم، ما دریای مهربانی و عطوفت هستیم. ولایت ما همان امانت خداست، امانتی که خدا از مردم خواسته است در حفظ و نگهداری آن تلاش کنند، امّا مردم بعد از رحلت پیامبر، ولایت ما را فراموش کردند و برای خود خلیفه تعیین نمودند، آن ها این امانت خدایی را پاس نداشتند.

ما وسیله امتحان و آزمایش مردم هستیم، افراد زیادی هستند که ادّعا می کنند اهل ایمان هستند و در مسیر خدا قرار دارند، آن ها باید آزمایش بشوند که آیا در این سخن خود راستگو هستند،

اگر آن هـا ولا‌یـت مـا را قبول کردنـد، معلوم می شود که راسـتگو هسـتند، امّا اگر به هر دلیل، از قبول ولایت ما سـرباز زدنـد، روشن می شود که از دین واقعی به دور هستند.

مـا در روز قیامت، مقام شـفاعت داریم، ما آن روز دوسـتان و شـیعیان خود را شـفاعت خواهیم نمود، خـدا آن روز به ما اجازه شفاعت را می دهد.

* * *

هر کس به سوی ما بیاید، نجات پیدا می کند، شـرط نجات، آمدن به سوی ماست، اگر می خواهی از همه بلاها و سختی های روز قیامت نجات پیدا کنی، به سوی ما بیا. هر کس از ما جدا شود، بداند که سرانجام او تباهی است.

ما مردم را به سوی خـدا فرا می خوانیم و به سوی او راهنمایی می کنیم، ما به خدا ایمان داشـته و تسـلیم امر او هستیم، آنچه را که او برای ما بپسندد، ما به آن راضی هستیم، آری! هر چه از دوست رسد نیکوست.

همه فرامین خـدا را عمـل می کنیم، گوش به فرمان او هستیم، ما مردم را فقط به سوی خـدا می بریم، هر گاه حکم و دسـتوری می دهیم، این حکم و دسـتور، از خود ما نیست، ما آن را از خدای خویش گرفته ایم، ما از خود هیچ نداریم، همه وجود ما، از آنِ خدا است.

هر کس ولا‌یـت مـا را داشـته باشـد، سـعادتمند می شود، خوشـبختی دو جهـان در گرو ولا‌ی مـا می باشـد، اگر می خواهی به سعادت و رستگاری برسی، به سوی ما بیا. فقط در سایه محبّت و ولایت ما می توانی برای همیشه رستگار شوی...

* * *

آنچه در اینجا آمد، فقط قسمتی از کتاب «نردبان آبی» بود، جهت آشنایی کامل با «زیارت جامعه»

خوب است این کتاب را مطالعه کنید.

لازم به ذکر است امام هادی(ع) در پانزدهم ذی الحجّه سال ۲۱۲ در اطراف مدینه به دنیا آمدند، ایشان بعد از شهادت پدرشان در سال ۲۲۰ هجری به امامت رسیدند، مدّت امامت آن بزرگوار ۳۳ سال و عمر شریفش ۴۱ سال بود. ایشان در سال ۲۵۴ در شهر سامرا به دست متوکّل عبّاسی به شهادت رسیدند.

در جستجوی الماس هستی هستم

گذرنامه خود را تحویل مأمور فرودگاه «جدّه» می دهم، مهر خروج از عربستان را به روی گذرنامه می زند و نیم ساعت بعد وارد هواپیما می شوم، کمربند ایمنی خود را می بندم و دعای سفر را می خوانم.

هواپیما حرکت می کند و به سمت باند پرواز می رود، موتور هواپیما روشن می شود و هواپیما سرعت می گیرد، دیگر وقت آن است که هواپیما از زمین بلند شود که صدای هولناکی به گوش می رسد، هواپیما از باند منحرف می شود...

همه ترسیده اند، از زیر هواپیما آتشی بلند شده است، بعد از لحظاتی، هواپیما متوقّف می شود، ماشین های آتش نشانی به سوی هواپیما می آیند، آتش را خاموش می کنند.

از هواپیما پیاده می شویم و به سالن انتظار می رویم. حالا ـ معلوم می شود که از چه خطر بزرگی جان سالم به در برده ایم، موقعی که هواپیما می خواسته از زمین بلند شود چرخ آن آتش گرفته است. این حادثه فقط چند ثانیه دیرتر اتّفاق می افتاد، هواپیما دیگر قابل کنترل نبود و معلوم نبود چه پیش می آمد!

گذرنامه خود را تحویل مأمور سعودی می دهیم بار دیگر مهر ورود به عربستان به آن می زنند. بعد سوار اتوبوس شده و به سوی هتل حرکت می کنیم.

موقع شام در رستوران همه درباره فروشگاه های جدّه سخن می گویند، گویا ما فردا عصر به سمت تهران پرواز خواهیم کرد،

همه در حال برنامه ریزی برای فردای خود هستند، عدّه ای می خواهند به ساحل دریا بروند، عدّه ای هم هوس فروشگاه های جدّه کرده اند.

به اتاق خود می روم. روی تخت دراز می کشم و به فکر فرو می روم، فکری به ذهنم می رسد، باید از این فرصت پیش آمده استفاده کنم. من نقشه ای در سر دارم.

صبح زود از هتل بیرون می آیم، ماشینی دربست می گیرم. به سوی منطقه «جحفه» شش کیلومتری غدیر خُمّ حرکت می کنم، جایی که در ایّام حج، حاجیان در آنجا لباس احرام بر تن می کنند و به سوی مکّه می روند. از «جدّه» تا «جحفه» حدود ۱۳۰ کیلومتر راه در پیش دارم.

وقتی به جحفه می رسم، می بینم که چقدر آنجا خلوت است! در اینجا مسجدی است، وارد مسجد می شوم، دو رکعت نماز می خوانم، سپس سوار ماشین می شوم و به جستجوی منطقه غدیر می پردازم، ساعتی می گذرد... اینجا بیابانی است و من در دل این بیابان پیش می روم، من کجا آمده ام، در جستجوی چه هستم؟ اینجا چه می خواهم؟

من به تاریخ سفر می کنم، به روز هفدهم ماه ذی الحجّه سال دهم هجری، به گذشته های دور می روم...

* * *

در دوردست ها صدای کاروان به گوش می رسد، از جا برمی خیزم، باید خود را به آن کاروان برسانم... به پیش می روم، می روم تا آن که به کاروان می رسم، بیش از صد و بیست هزار نفر در دل این بیابان به این سو می آیند.۵۹

همه این مردم از سفر حج می آیند، آنان همراه پیامبر اعمال حج را انجام داده اند و اکنون می خواهند به سوی خانه های خود باز گردند.

شتر پیامبر در این بیابان به پیش می رود، عدّه ای سواره اند و گروهی هم با پای پیاده همراه او می آیند، آسمان ابری است، خورشید

در پس پرده ابرها پنهان شده است. وقتی آنان به اینجا می رسند، منزل می کنند. اینجا سرزمین «قُدید» است.۶۰

نزدیک اذان ظهر است، بلال اذان می گوید، صف های نماز مرتب می شود، همه نماز ظهر خود راهمراه پیامبر می خوانند. بعد از نماز پیامبر با صدای بلند چنین دعا می کند: «خدا محبّت علی(ع) را در قلب اهل ایمان قرار بده...».

آنگاه پیامبر علی(ع) را به حضور می طلبد، پیامبر به او می گوید:

ای علی! من از خدا خواسته ام تا تو را جانشین من قرار بدهد و خدا هم مرا به این آرزویم رساند، اکنون دست خود را به سوی آسمان بگیر و دعا کن تا من آمین بگویم.

ای پیامبر! من در دعای خود چه باید بگویم؟

ای علی! بگو: «خدایا! محبّت مرا در قلب اهل ایمان قرار بده».

علی(ع) دعا می کند، پیامبر به دعای او آمین می گوید. لحظاتی می گذرد، اکنون جبرئیل نازل می شود و آیه ۹۶ سوره مریم را بر پیامبر نازل می کند: «إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّلِحَتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا : کسانی که ایمان آوردند و اعمال نیکو انجام دادند، من محبت آنها را در دل ها قرار می دهم».

همه می فهمند که در آیه خدا از علی(ع) سخن می گوید، هر کس علی(ع) را دوست دارد می فهمد که این کار خداست.

خدا دعای پیامبر خود را هرگز رد نمی کند، به همین خاطر است که هر چه ایمان یک نفر زیادتر شود، علی(ع) را بیشتر و بیشتر دوست دارد.

عدّه ای از منافقان وقتی این منظره را می بینند، سخنانی بر زبان می آورند که پیامبر از شنیدن آن ناراحت می شود. آنان می گویند این چه دعایی است که محمّد می کند، کاش او از خدا می خواست گنجی بزرگ

بر او نازل کند...

اینجاست که خدا آیه ۱۲ سوره هود را نازل می کند و این گونه قلب پیامبر خود را آرام می کند.

آری، گویـا در این آیه پیامبر خود را دلـداری این گونه می دهـد: «ای محمّـد! قلب تو به خاطر سـخنان این مردم به درد آمـده است، وظیفه تو این است که مردم را از عذاب بیم دهی، دیگر نگران این نباش که آنان سخن تو را می پذیرند یا نه، من خودم به همه سخنان آنان گواه هستم و روزی می آید که به حساب همه خواهم رسید».۶۱

صبح روز یکشنبه، هجدهم ذی الحجّه فرا می رسد، صدای « اللّه اکبر » به گوش می رسد .۶۲

مردم همه در صف های منظم پشت سر رسول خدا به نماز می ایستند .

بعد از نماز ، این کاروان بزرگ ، آماده حرکت می شود تا به راه خود در این بیابان ادامه بدهد .

آفتاب بالا می آید و صدای زنگ شترها سکوت صحرا را می شکند ، کاروان ۱۲۰ هزار نفری در دل بیابان پیش می رود .۶۳

انتظار در چهره پیامبر موج می زند ، به راستی کی وعده بزرگ خدا فرا خواهد رسید ؟ پیامبر منتظر امر مهمّی است.

ساعتی می گذرد ، ما حدود شش کیلومتر از جُحفه دور شده ایم ، آفتاب بر ما می تابد و تشنگی بر من غلبه می کند .۶۴

خـدای من ! چه بِرکه زیبایی ! چه آب باصـفایی ! کنار برکه می روم و از آب زلال آن سـیراب می شوم و شـکر خـدا را به جا می آورم .

اینجا غدیر خُمّ است. «بِرکه زلال »، امّا اینجا سرزمین حجاز است و همه عرب زبانند ، پس باید این اسم را به عربی ترجمه کنم ، «برکه زلال» را به عربی «غدیر

خُمّ» می گویند .۶۵

کـاروان بایـد به حرکت خود ادامه دهـد . کـاش فرصتی بود تا کمی اینجا می مانـدم و صـفا می کردم ! نمی توانم از آبیِ این آب، چشم برگیرم !۶۶

عـدّه ای مشـک ها را پر از آب می کننـد و به کاروان ملحق می شونـد . پیامبر در حالی که بر شتر خود سوار است به برکه می رسد .

صدایی به گوش پیامبر می رسد : «يَاَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ...: ای پیامبر ! آنچه بر تو نازل کرده ایم برای مردم بگو که اگر این کار را نکنی، وظیفه خود را انجام نداده ای و خداوند تو را از فتنه ها حفظ می کند».۶۷

وعده خدا فرا می رسد ، خدا می خواهد کنار این برکه ، مردم را با ولایت آشنا سازد .۶۸

همان گونه که آب این برکه ، تشـنگان کویر را جانی تازه می بخشد ، ولایت علی(ع) هم تشـنگان مسـیر کمال را جانی دیگر خواهد بخشید .

مردم از آیه مهمّی که بر پیامبر نازل شده است خبر ندارند . صدای پیامبر سـکوت صـحرا را می شـکند : «شتر مرا بخوابانید ! به خدا قسم ، تا دستور خدای خویش را انجام ندهم از این سرزمین نمی روم ».۶۹

شتر پیامبر را به زمین می خواباننـد و پیامبر از شتر پیاده می شود . چهره پیامبر از خوشـحالی می درخشد ، هیچ کس پیامبر را تا به حال این قدر خوشحال ندیده است .

مردم ، همه در تعجّبند ، نمی دانند چرا پیامبر دسـتور توقّف داده است . باید صبر کنیم تا همه مردم به اینجا برسند، اوّل کاروان چنـد کیلومتر جلوتر از مـا می باشـد ، خیلی هـا هم هنوز از مـا عقب ترنـد ، فکر می کنم که طول این کاروان چنـدین کیلومتر بشود.۷۰

پیامبر دستور می دهد

تا چند سوار نزد او بروند ، به آن ها دستور می دهد تا به همه کسانی که جلوتر رفته اند خبر بدهند که برگردند . هم چنین پیامبر عدّه ای را می فرستد تا به آن هایی هم که عقب هستند خبر بدهند که زودتر خود را به اینجا برسانند ، همه باید کنار این غدیر جمع شوند .

* * *

آفتاب بر سر و صورت من می تابد ، خوب است زیر درختانِ کنار برکه بروم . چه درختان سرسبز و بلندی ! این ها درخت مُغیلان است ، درختی بسیار بلند و خار دار که کنار برکه های این صحرا روییده است .۷۱

این درختان با شاخه ها و برگ های انبوه خود ، سایبان خوبی برای مسافران هستند .۷۲

فضای سایه این درختان پر از بوته های خار شده است و ما نمی توانیم زیر سایه آن استراحت کنیم . شاخه های این درختان هم بلند شده و بعضی از آن ها به زمین رسیده است .

پیامبر هم به سوی این درختان می آید ، او نگاهی به این درختان می کند و به فکر فرو می رود . آنگاه چهار نفر از یاران خود را صدا می زند .

سلمان ، مقداد ، ابوذر ، عمّار .

پیامبر از آن ها می خواهد تا بوته های خار زیر این درختان را از زمین در آوردند و شاخه های اضافی را قطع کنند .۷۳

آن ها فورا مشغول می شوند ، ابتدا بوته های خار را از ریشه در می آورند، خارها به دست آن ها فرو می رود ، امّا دردی احساس نمی کنند ، زیرا با عشقی مقدّس کار می کنند .

بعد از لحظاتی ، زیر درختان از بوته های خار خالی می شود ، امّا هنوز خارهای زیادی، روی زمین است و ممکن است به پای کسی

برود .

پیامبر دستور می دهد تا زیر این درختان جارو شود ، و مقداری آب در آنجا پاشیده شود .۷۴

گوش کن ، این سخن پیامبر است : «اکنون بروید و سنگ های بزرگ بیابان را جمع کنید و در آنجا منبری آماده کنید» .۷۵

معلوم می شود که این سخنرانی بسیار مهم است که پیامبر دستور داده اینجا این قدر تمیز و مرتّب شود . سنگ ها از بیابان جمع می شود و در زیر یکی از درختان ، روی هم قرار می گیرد .

پیامبر دستور می دهد تا جهاز و رواندازهای شتران را جمع کنیم و بر روی سنگ ها قرار دهیم زیرا هنوز ارتفاع منبر آن طور که باید بلند نشده است.۷۶

. . . سرانجام منبری به ارتفاع یک انسان درست می کنیم ، یک پارچه زیبا بر روی آن می کشیم تا این منبر زیبا و دلنشین باشد ، خوب است پارچه ای هم پشت منبر نصب کنیم تا مانع تابیدن آفتاب باشد .۷۷

اذان ظهر نزدیک است ، پیامبر دستور می دهد همه مردم در نماز شرکت کنند .۷۸

مردم از آب زلال برکه ، وضو می گیرند و صف های نماز را تشکیل می دهند ، آن هایی که زودتر آمده اند در سایه درختان قرار می گیرند ، معلوم است که این جمعیّت ۱۲۰ هزار نفری در زیر سایه این درختان جای نمی گیرند .

کسانی که دیرتر آمده اند در زیر آفتاب قرار می گیرند ، زمین خیلی داغ است ، آن ها مجبورند عبای خود را زیر پاهایشان پهن کنند .۷۹

* * *

همه مسلمانان در صف های منظّم ایستاده اند و منتظرند تا با پیامبر نماز بخوانند . آن ها می دانند که پیامبر بعد از نماز می خواهد برایشان سخنرانی مهمّی کند.

در این میان به پیامبر خبر می رسد که

عدّه ای از مردم از جمعیّت فاصله گرفته اند و در این اجتماع بزرگ شرکت نکرده اند .

خدایا ! مگر آن ها سخن پیامبر را نشنیده اند که همه باید برای نماز جمع شوند ؟!

آری ، فرستادگان پیامبر بارها و بارها در میان جمعیّت اعلام کرده اند که همه باید در نماز شرکت کنند .

آن ها از بزرگان قریش هستند ، چرا آن ها از مسلمانان جدا شده اند ؟ فکر می کنم که آن ها فهمیده اند پیامبر امروز چه هدفی دارد ، برای همین می خواهند بهانه ای برای فردای خود داشته باشند .

چه بهانه ای بهتر از این که بگویند ما سخنان پیامبر را در روز غدیر نشنیدیم ؟ !

پیامبر علی(ع) را به حضور می طلبد و به او می گوید : «علی جان ! به سوی آنان برو و آنها را به اینجا بیاور» . علی(ع) حرکت می کند و به سمت آن ها می رود . بعد از لحظاتی . . . همه آن ها نزد پیامبر هستند .۸۰

اکنون دیگر همه مسلمانان جمع شده اند و آماده خواندن نماز هستند . پیامبر سجّاده خویش را کنار منبر می گستراند و آماده نماز می شود .

اللّه اکبر !

این صدای اذان است که به گوش می رسد .۸۱

چه منظره زیبایی !

یک بِرکه آب ، درختان با شکوه و شکوه نماز جماعت!

اینجا غدیر خُمّ است ، ظهر روز هجدهم ماه ذی الحجّه ، سال دهم هجری .

* * *

نماز ظهر غدیر به پایان می رسد ، پیامبر از جای خود برمی خیزد ، از چند نفر می خواهد که سخنان او را با صدای بلند تکرار کنند تا همه ، سخنان او را بشنوند .

پیامبر بالای منبر می رود و رو به مردم می ایستد ، همه ، منتظر شنیدن سخنان پیامبر هستند .۸۲

او

ابتدا از مردم سؤال می کند :«ای مردم ! آیا صدای مرا می شنوید ؟ من پیامبر شما هستم» .۸۳

وقتی مطمئن می شود که همه مردم به سخنانش گوش می کنند ، سخنان خود را آغاز می کند.

ابتدا خدا را به یگانگی یاد می کند:

بِسْمِ اللّه الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

ستایش خدایی که یکتاست و شریکی ندارد ، خدایی که به همه چیز آگاهی دارد ، آفریننده آسمان ها و زمین است .

من به یگانگی او شهادت می دهم و به بندگی او اعتراف می کنم .

ای مردم ! خدا آیه ای را به من نازل کرده است ، گوش کنید ، این سخن خدا می باشد : (یَأَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنزِلَ إِلَیْکَ ...) «ای پیامبر ! آنچه را که به تو نازل کرده ایم به مردم بگو و اگر این کار را نکنی وظیفه خود را انجام نداده ای و خداوند تو را از فتنه ها حفظ می کند ».۸۴

مردم ! می خواهم علّتِ نازل شدن این آیه را برای شما بگویم : جبرئیل بر من نازل شده و از طرف خدا دستور مهمّی را به من داده است .

ای مردم ! من به زودی به دیدار خدا خواهم شتافت و از میان شما خواهم رفت ، اکنون از شما می پرسم من چگونه پیامبری برای شما بودم ؟۸۵

پیامبر وقتی به اینجا که می رسد، سکوت می کند.

اشک از چشمان همه ما جاری می شود ، آخر چگونه باور کنیم که پیامبر به زودی از میان ما خواهد رفت ؟

پیامبر سکوت کرده و منتظر جواب است ، مردم ، همه با صدای بلند جواب می دهند : «ما شهادت می دهیم که دلسوز ما بودی و پیامبر خوبی برای ما بودی ، خداوند به تو

بهترین پاداش ها را بدهد !» .۸۶

اکنون پیامبر علی(ع) را صـدا می زند ، و از او می خواهد به بالای منبر بیاید ، علی(ع) از منبر بالا می رود و طرف راست پیامبر می ایستد .۸۷

پیامبر رو به جمعیّت می کند و می گوید : «ای مردم ! من قرآن و عترت خود را به عنوان دو یادگار ارزشمند در میان شما باقی می گذارم .

می خواهم بدانم شما بعد از من با این دو یادگار ، چگونه رفتار خواهید کرد ».۸۸

من یک سؤال به ذهنم می رسد : چرا قبل از این سخن ، پیامبر علی(ع) را کنار خود فرا خواند ؟

شاید پیامبر می خواست که عترت خود را به مردم نشان دهد ، او می خواست به مردم بگوید که علی(ع) ، محور عترت اوست ! عترت پیامبر کسانی هستند که در خانه علی(ع) هستند ، علی و فاطمه و حسن و حسین(ع) عزیزان پیامبر می باشند.

عدّه ای در فکر هستند تا عایشه ، دختر ابوبکر را که همسر پیامبر است به عنوان عترت پیامبر معرّفی کنند !!

آن ها قصد دارند تا با تبلیغات وسیع ، عایشه را کنار قرآن قرار دهند !

آری، پیامبر در عید غدیر هم به حدیث «ثقلین» تاکید ویژه ای می نمایند.

سخن پیامبر ادامه می یابـد : «ای مردم ! در رفتار خود با عترت من ، خـدا را فراموش نکنیـد ، مبادا حقّ آن ها را از بین ببریـد !» ۸۹.

خوب گوش کن ! پیامبر این جمله را سه بار تکرار می کند .

* * *

پیامبر و علی(ع) بر بالای منبر ایستاده اند و همه چشم ها به آن ها خیره شده است . صدای پیامبر بار دیگر سکوت را می شکند : «ای مردم ! چه کسی بر شما

ولایت دارد ؟»

پیامبر ، منتظر پاسخ مردم است ، همه فریاد می زنند : «خدا و پیامبر او» .

برای بار دوم پیامبر سؤال می کند : «چه کسی بر شما ولایت دارد ؟» .

مردم دوباره می گویند : «خدا و پیامبر او» .

و بار سوم هم پیامبر همان سؤال را می کند و مردم همین جواب را می دهند .۹۰

همه مسلمانان ، اطاعت از خدا و پیامبر را بر خود واجب می دانند ، هیچ کس در ولایت خدا و پیامبر شک ندارد .

پیامبر دست علی(ع) را در دست می گیرد ، و تا آنجا که می تواند دست او را بالا می آورد و با صدای بلند می گوید : «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا عَلیٌّ مَوْلاهُ؛ هر کس من مولای او هستم این علی، مولای اوست ».

سپس پیامبر چنین دعا می کند: «خدایا ! هر کس علی را دوست دارد تو او را دوست بدار ویاری کن ، و هر کس با علی دشمنی کند با او دشمن باش و او را ذلیل کن ».۹۱

پیامبر این سخن خود را سه بار تکرار می کند .۹۲

پیامبر می خواهد همه مردم ، علی(ع) را ببینند ، برای همین ، بازوِی علی(ع) را با مهربانی می گیرد و او را بلند می کند .

اکنون علی(ع) یک سر و گردن از پیامبر بالاتر قرار گرفته است .۹۳

پیامبر علی(ع) را این گونه بلند کرده است تا همه مردم ، امام خود را به خوبی ببینند .

صدای پیامبر به گوش می رسد : «ای مردم ! این علی است که برادر و جانشین من است ، او امیرمؤنان است و به همه علوم من آگاه است ».۹۴

و بعد از آن پیامبر می گوید : «ای مردم آیا شنیدید

؟» .

همه صدا می زنند : «آری ، ای رسول خدا !» .

پیامبر بار دیگر می گوید : «آیا شنیدید ؟» .

بار دیگر مردم جواب می دهند : «آری، ای رسول خدا !» .

اکنون پیامبر رو به آسمان می کند و می گوید : «خدایا ! تو شاهد باش که من وظیفه خود را انجام دادم ، من سخن تو را برای این مردم گفتم» .

و بعد از آن می گوید : «ای جبرئیل ! تو هم شاهد باش» .۹۵

در این میان ، مردی از میان جمعیّت سؤال می کند : «ای رسول خدا ! منظور شما از این که علی ، مولای ماست ، چیست ؟» .

پیامبر با روی باز جواب او را می دهد و می گوید : «هر کس من پیامبر او هستم این علی امیر اوست» .۹۶

علی(ع) امیر و آقای همه مسلمانان است .

با این سخنِ پیامبر ، دیگر برای هیچ کس شکّی نمانده است .

پیامبر بار دیگر مردم را مورد خطاب قرار می دهد :

ای مردم ! هر دانشی که خدا به من داده بود به علی آموختم ، بدانید فقط او می تواند شما را به سوی رستگاری رهنمون کند ، از شما می خواهم با او مخالفت نکنید و از قبول ولایت او ، سرپیچی نکنید .

ای مردم ! آیا می دانید علی ، اوّلین کسی بود که به من ایمان آورد ؟ آیا آن روز را به یاد می آورید که فقط من و علی ، به خدای یگانه ایمان داشتیم و هیچ کس همراه ما نبود ؟

ای مردم ! علی کسی است که بارها و بارها در مقابل دشمنان ، جان خویش را به خطر انداخته است، علی ، پیش من از

همه، عزیزتر است، او یاری کننده دین خدا و هدایت کننده شماست .۹۷

ای مردم ! بدانید که عترت و خاندان هر پیامبری از نسلِ خود او بوده است ، امّا عترت و خاندان من از نسلِ علی می باشد .۹۸

راه مستقیم را به شما نشان می دهم ، بدانید که علی و فرزندان او ، راه مستقیم هستند .۹۹

مردم ! خداوند می فرماید : «فَآمِنُوا بِاللّه ِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِی أَنزَلْنَا ...به خدا و پیامبر و نوری که نازل شده است ، ایمان بیاورید ».۱۰۰

اکنون بدانید آن نوری که شما باید به آن ایمان بیاورید ، علی و فرزندان او می باشد .

ای مردم ! فضائل علی بیش از آن است که بتوانم برای شما بگویم ، آن قدر بگویم که هر کس از او اطاعت کند به رستگاری بزرگی رسیده است .۱۰۱

من پیامبر خدا هستم و علی جانشین من و فرزندان او ، امامانِ شما هستند و آخرینِ آن ها، مهدی است.

مهدی همان کسی است که یاری کننده دین خدا می باشد و پیامبران قبل از من به او بشارت داده اند، او از جانب خدا انتخاب شده است و وارث همه علم ها و دانش ها می باشد، او ولیّ خدا در روی زمین می باشد.۱۰۲

ای مردم ، سخنان مرا به کسانی که در شهر و دیار خود هستند ، برسانید .۱۰۳

سخن پیامبر به پایان می رسد.

پیامبر می خواهد این سخنان او به گوش همه مردم برسد.

آری، این همان خطبه غدیر است که تاریخ را مبهوتِ عظمت خود کرده است.

خطبه غدیر، فریادِ بلندِ ولایت است .

بعد از لحظاتی . . .صدای اللّه اکبرِ پیامبر در غدیر می پیچد .۱۰۴

خدایا چه خبر شده است ؟

گویا جبرئیل آمده و

آیه جدیدی را آورده است :

(الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَرَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دِینًا).

«امروز دین را بر شما کامل کرده و نعمت خود را تمام نمودم و به این راضی شدم که اسلام ، دین شما باشد ».۱۰۵

پیامبر این آیه را برای مردم می خواند ، همه مردم می فهمند که اسلام با ولایتِ علی(ع) کامل می شود .۱۰۶

اسلام بدون ولایت ، دین ناقصی است که هرگز نمی تواند انسان را به کمال برساند .

* * *

سخن پیامبر ادامه پیدا می کند: «ای مردم! علی جانشین من است، او امام بعد از من است، علی برای من، همچون هارون(ع) است برای موسی(ع)».۱۰۷

به راستی پیامبر در این سخن می خواهد به چه چیزی اشاره کند؟

باید خاطره ای از سال نهم هجری را در اینجا بازگو کنم. وقتی پیامبر همراه با لشکر اسلام از مدینه به سوی تبوک حرکت کرد، از علی(ع) خواست تا در مدینه بماند و در لشکر اسلام شرکت نکند. آری، پیامبر نگران کارشکنی منافقان بود و برای همین علی(ع) را در مدینه باقی گذارد تا نقشه های منافقان نقش بر آب شود.

وقتی پیامبر از مدینه بیرون رفت، منافقانی که در مدینه مانده بودند، شایعه ای را بر سر زبان ها انداختند؛ آنها گفتند: «پیامبر دوست نداشت علی(ع) همراه او باشد و برای همین علی(ع) را همراه خود نبرد».

این سخن به گوش علی(ع) رسید، او از مدینه بیرون آمد تا خود را به پیامبر برساند، هنوز پیامبر از مدینه زیاد دور نشده بود.

وقتی علی(ع) به پیامبر رسید ماجرا را برای آن حضرت تعریف کرد. پیامبر به علی(ع) گفت: «ای علی! به مدینه بازگرد که برای حفظ مدینه، هیچ کس مثل

تو شایستگی این کار را ندارد».

سپس پیامبر رو به علی(ع) کرد و گفت: «یا علیّ أنتَ منّی بِمَنزِلَهِ هارُونَ مِنْ مُوسی... ای علی! مقام و منزلت تو در پیش من، مانند مقام و منزلت هارون(ع) در نزد موسی(ع) است، همان طور که هارون(ع)، جانشین (بدون واسطه) موسی(ع) بود، تو نیز بعد از من جانشین من هستی با این تفاوت که بعد از من دیگر پیامبری نخواهد بود».۱۰۸

این حدیثِ پیامبر به «حدیث منزلت» مشهور شد، چون پیامبر از منزلت و جایگاه و مقام علی(ع) سخن به میان آورد.

حتماً می دانی که هارون(ع)، برادرِ حضرت موسی(ع) و جانشین و وصیّ او بود. این سخن پیامبر دلیل روشنی است که علی(ع) بعد از پیامبر جانشین اوست.

اکنون که پیامبر در سرزمین «غدیر» از حدیث «منزلت» یاد می کند. بار دیگر به مردم می گوید که مقام و منزلت علی(ع) نزد من، مانند مقام و منزلت هارون(ع) نزد موسی(ع) است.

پیامبر می خواهد همه بدانند که مقام علی(ع) در نزد او چگونه است.

* * *

پیامبر هنوز بالای منبر است ، او نگاهی به مردم می کند و می گوید : «ای مردم ! اکنون وقت آن فرا رسیده که به من تبریک بگویید ، زیرا خداوند ولایت و امامت را به عترت من داده است ، از شما می خواهم تا با علی بیعت کنید و به او با لقب امیرِمؤمنان سلام کنید ، خدا مرا مأمور کرده است تا از شما برای ولایت علی و امامانی که بعد از او می آیند و از نسل او هستند، اقرار بگیرم».۱۰۹

همه مردم به چهره پیامبر چشم دوخته اند، آن ها می دانند که پیامبر منتظر شنیدن جواب آن ها می باشد، برای همین آن ها

یک صدا جواب می دهند: «ما سخن تو را شنیدیم و به امامت و ولایت علی و فرزندان او اقرار می کنیم».۱۱۰

اکنون پیامبر و علی(ع) از منبر پایین می آیند .

پیامبر می خواهد مراسم بیعت با علی(ع) به صورت رسمی باشد برای همین دستور می دهد تا زیر سایه درختان ، خیمه ای بر پا کنند .

آیا می دانی این خیمه برای چیست ؟

این خیمه سبز ولایت است ! ۱۱۱

پیامبر از علی(ع) می خواهد تا در این خیمه بنشیند و مردم برای بیعت نزد او بروند .

علی(ع) وارد خیمه می شود ، خیمه ولایت چه حال و هوایی دارد !

پیامبر وارد خیمه ولایت می شود ، کنار علی(ع) می ایستد ، گویا پیامبر کار مهمّی با او دارد .

در میان عرب، رسم بر این است که وقتی می خواهند ریاست شخصی را بر قومی اعلام کنند بر سر او عمامه می بندند .

پیامبر هم عمامه مخصوص خود را به عنوان تاج افتخار بر سر علی(ع)می بندد ، نام این عمامه ، سحاب است .۱۱۲

سیمای مولا، زیباتر شده است . تاج ولایت که بر سر اوست بر جلال او افزوده است .

پیامبر از خیمه بیرون می آید ، تا لحظاتی دیگر ، مراسم بیعت با علی(ع)شروع می شود .

در این میان ، گروهی از بزرگان قریش به سوی پیامبر می آیند و می گویند : «ای رسول خدا ! تو می دانی که این مردم تازه مسلمان شده اند ، آن ها هنوز رسم و رسوم دوران جاهلیّت را فراموش نکرده اند ، آن ها هرگز به امامت پسر عمویت ، علی ، راضی نخواهند شد ، برای همین ما از تو می خواهیم تا شخص دیگری را برای رهبری انتخاب کنی» .

پیامبر رو به آن ها می کند و می گوید :

«ولایت و رهبری علی به انتخاب من نبوده است که اکنون بتوانم از این تصمیم برگردم ، این دستوری است که خدا به من داده است» .

بزرگان قریش این سخن را که می شنوند به فکر فرو می روند .

در این هنگام ، یکی از آن ها رو به پیامبر می کند و می گوید : «ای پیامبر ! اگر می ترسی مخالفت خدا را بکنی و علی را بر کنار کنی ، یکی از بزرگان قریش را در رهبری با علی شریک کن» .

پیامبر نمی پذیرد ، امر امامت و ولایت به دست خداست ، اگر خدا می خواست برای علی در امر امامت شریکی قرار می داد ۱۱۳.

این مردم نمی دانند که ولایت و امامت ، چیزی بالاتر از یک حکومت ظاهری است ، ولایت ، مقام خدایی است که فقط خدا آن را به هر کس که بخواهد می دهد . بزرگان قریش با ناامیدی خیمه پیامبر را ترک می کنند .

مردم آماده شده اند تا مراسم بیعت را انجام دهند ، سلمان ، مقداد ، ابوذر و عمّار را نگاه کن ، آن ها در اوّل صف ایستاده اند .

همه دوستان امامت ، امروز خوشحال هستند ، به راستی که امروز روز عید است .

مردم خود را برای بیعت با علی(ع) آماده می کنند ، در این میان ، چشم من به دو نفر می افتد .

آن ها وقتی با پیامبر روبرو می شوند سؤال می کنند : «آیا دستور خدا این است که ما باید با علی بیعت کنیم یا این خواسته خود توست ؟» .

پیامبر در پاسخ می گوید : «این دستور خداست» .۱۱۴

بعد از شنیدن این سخن ، آن دو نیز خود را برای بیعت آماده می کنند .

یک

صف طولانی در اینجا هست ، مردم می خواهند با مولا و آقای خودشان بیعت کنند .

دو نفر در اوّل صف ایستاده اند ، تا من می روم اسم آن ها را سؤال کنم ، آن ها وارد خیمه ولایت می شوند .

صدای آن ها به گوشم می رسد : «سلام بر تو ای امیر مؤمنان» .

آن ها با علی(ع) بیعت می کنند و با صدای بلند می گویند : «خوشا به حال تو ای علی ! به راستی که تو ، مولای ما و مولای همه مردم شدی ».۱۱۵

آیا آن دو نفر را می شناسید ؟

باید صبر کنیم تا آن ها از خیمه بیرون بیایند .

ببخشید ، آیا می شود شما خودتان را معرّفی کنید ؟

چطور شما ما را نمی شناسید ؟ ! من ، عُمَر بن خطّاب هستم ، این هم ابو بکر است، ما اوّلین کسانی هستیم که با علی(ع) بیعت کرده ایم .۱۱۶

خیلی ها دلشان می خواست که آن ها اوّلین نفر باشند ، ولی ما ، گوی سبقت را از همه ربودیم !

امّا من فکر می کنم اصلاً مهم نیست اوّلین نفری باشی که بیعت می کنی ! مهم این است که اوّلین نفری نباشی که بیعت خود را می شکنی !! اگر بتوانی به پیمان خود وفادار بمانی ، هنر کرده ای !

* * *

همه پیامبران وقتی می خواستند جانشین خود را معرّفی کنند در روز هجدهم ماه ذی الحجّه این کار را انجام می دادند . امروز روزی است که دین خدا کامل شده است ، آیا ما نباید شاد باشیم ؟

به راستی که عید واقعی امروز است ، هیچ روزی به بزرگی امروز نمی رسد .۱۱۷

آنجا را نگاه کن ! چرا اینان خاک بر سر خود می ریزند ؟ اینان

که هستند ؟ امروز که روز سرور و شادی است ، چرا این چنین می کنند ؟

این ها همه ، شیاطین زمین هستند که وقتی فهمیده اند که پیامبر ، علی(ع)را به عنوان جانشین خود معرّفی کرده است از شدّت ناراحتی خاک بر سر می ریزند ، امروز برای آن ها روز غصّه است .

آن ها نزد رئیس خود ، ابلیس، جمع می شوند ، ابلیس به آن ها نگاه می کند و می گوید : «چه شده است ؟ چرا خاک بر سر خود می ریزید ؟» .

آن ها جواب می دهند : «مگر ندیدی که محمّد ، ولایت علی را اعلام کرد و همه مردم با علی بیعت می کنند؟» .

ابلیس خنده ای می کند و می گوید : «ناراحت نباشید ، در میان این جمعیّت عدّه ای هستند که قول داده اند به بیعت امروز خود وفادار نمانند» .۱۱۸

شیطان برای این که حکومت عدالت محور علی(ع) برپا نشود همه سعی و تلاش خود را خواهد نمود .

یک نفر با سرعت از جمعیّت دور می شود ، حدس می زنم او نمی خواهد با علی(ع) بیعت کند . بعد از لحظاتی او را می بینم که به سوی خیمه پیامبر می آید .

چه شد ، چرا او برگشت ؟

وقتی او با پیامبر روبرو می شود چنین می گوید : « من داشتم از اینجا می رفتم تا با علی بیعت نکنم ، ناگهان به سواری زیبا و بسیار خوشبو برخوردم، او به گفت که هر کس از بیعت غدیر، امتناع کند یا کافر است یا منافق ؛ برای همین بود که بازگشتم تا با علی بیعت کنم ».

پیامبر لبخندی می زند و می گوید : «آیا آن سوار را شناختی ؟ او جبرئیل بود که تو را به بیعت با علی تشویق کرد»

خداوند در مقابل دسیسه های شیطان ، فرشتگان را می فرستد تا مردم را به راه راست هدایت کنند .

اکنون نوبت زنان است که با علی(ع) بیعت کنند، همسران پیامبر هم آماده بیعت با علی(ع) می شوند. .

به دستور پیامبر ظرف آبی را می آورند و پرده ای بر روی آن می زنند .

زنان در آن سوی پرده دست خود را در آن آب می نهند و علی(ع) هم در سوی دیگر پرده دست خود را در آب می گذارد و به این روش آن ها هم با امام خود بیعت می کنند .

* * *

حَسّان ، شاعر توانمند عرب به سوی پیامبر می آید . وقتی او روبروی پیامبر قرار می گیرد چنین می گوید : «ای رسول خدا ! آیا اجازه می دهی شعری را که امروز در مدح علی(ع) سروده ام بخوانم ؟» .

پیامبر لبخندی می زند و به او اجازه می دهد .

حَسّان سینه ای صاف می کند و با صدای بلند شروع به خواندن می کند : «يُناديهِم يَومَ الغَديرِ نَبيُّهُم... پیامبر در روز غدیر با امّت خویش سخن گفت و تو می دانی هیچ سخنگویی گرامی تر از پیامبر نیست ، او از امّت خود پرسید : مولایِ شما کیست ؟ همه مردم در پاسخ گفتند : خدا و شما ، مولای ما هستید و ما همه ، گوش به فرمان تو هستیم ، پس پیامبر رو به علی(ع) کرد و فرمود : ای علی ! از جای خود برخیز که من تو را امام و جانشین بعد از خود قرار داده ام» .۱۲۰

شعر حسّان تمام می شود ، پیامبر نگاهی می کند و می گوید : «ای حسّان ، تا زمانی که با شعر خود ما را یاری کنی از جانب فرشتگان یاری

خواهی شد» .۱۲۱

به راستی که هنر می تواند حقیقت را ماندگار کند و تا قیامت، شعر حسّان از یادها فراموش نخواهد شد ، کاش من و تو هم با زبان عربی آشنایی بیشتری داشتیم و می توانستیم زیبایی این اشعار را بهتر درک کنیم .

این شعر آن قدر در کام عرب ها، زیبا و دلنشین است که دیگر ممکن نیست از ذهن ها پاک شود ، این شعر در طول تاریخ مانند خورشیدی در آسمان ولایت خواهد درخشید و روشنی بخش راه آزادگان خواهد بود .

* * *

آیا می دانی منظور پیامبر از کلمه «مولا» چه بود ؟

در زبان عربی کلمه مولا ، دو معنا دارد :

الف . صاحبِ ولایت .

ب . دوست .

ممکن است یک نفر با توجّه به معنای دومِ کلمه مولا ، از سخن پیامبر چنین برداشتی کند : «هر کس که من دوست او هستم ، علی هم دوست اوست» .

و روشن است که با این معنا ، دیگر ولایت علی(ع) اثبات نمی شود ، به زودی دشمنان علی(ع) ، سعی خواهند کرد در معنای سخن پیامبر ، این اشکال را وارد کنند .۱۲۲

من در سخن پیامبر فکر می کنم ، آری، یک ساعت فکر کردن، بهتر از هفتاد سال عبادت است .

به چند سؤال مهم رسیده ام :

چرا پیامبر دستور داد تا آن همه جمعیّت در آن هوای گرم توقّف کنند ؟

چرا پیامبر همه آن هایی را که جلوتر رفته بودند، باز گرداند ؟

برای چه پیامبر از همه مسلمانان خواست تا با علی(ع) بیعت کنند ؟

چرا امروز آیه قرآن نازل شد که خدا ، دین اسلام را کامل کرد ؟

برای چه خداوند به پیامبر قول داد که او

را از فتنه ها حفظ می کند ؟

چرا پیامبر دستور داد تا مردم علی(ع) را امیر مؤنان خطاب کنند؟

آیـا در اعلام «دوستی با علی(ع)» ، احتمال خطر و فتنه ای می رفت که خـدا به پیامبر وعـده داد که ما تو را از فتنه ها حفظ می کنیم ؟

آیـا می شود اعلامِ دوستی بـا علی(ع) ، این قـدر مهم باشـد که اگر پیامبر این کار را انجام ندهـد وظیفه پیامبری خود را انجام نداده باشد ؟! آیا اعلام دوستی با علی(ع) نیاز به آن داشت که پیامبر مردم را در غدیر جمع کند ؟!

فقط در اعلام ولایت و رهبری علی(ع) بود که احتمال فتنه دشمنان می رفت و خدا پیامبر را از این فتنه ها حفظ فرمود .

این ولایت علی(ع) است که دین را کامل کرد !

فقط ولایت و رهبری علی(ع) است که با بیعت کردن سازگاری دارد .

موافقی کارهای پیامبر را با هم مرور کنیم ؟

پیامبر دسـتور داد زیر درختان را جارو بزنند ، آب بپاشند ، منبری درست کنند ، همه مردم جمع شوند ، در نماز شرکت کنند و بعد از سخنرانی ، همه مردان و زنان با علی(ع) بیعت کنند .

این کارهای پیامبر فقط با معنای صاحبِ ولایت سازگاری دارد .

منظور پیامبر این بود : «هر کس من بر او ولایت دارم ، علی هم بر او ولایت دارد» .

ای کسـی که می گویی منظور پیامبر در غـدیر فقط اعلام دوستی با علی(ع)بود ، گوش کن : من حرفی نـدارم که سـخن تو را بپذیرم ، امّا در این صورت دیگر ، پیامبر انسان کاملی نخواهد بود.

آیندگان زمانی که متوجّه شوند که پیامبر در هوای داغ و سوزان ، ۱۲۰ هزار نفر را ساعت ها

معطّل کرده برای این که بگوید من پسر عموی خودم را دوست دارم، انصاف بدهید، آیا آن ها نخواهند گفت آن پیامبر دیگر چگونه انسانی بود ؟

همه این مردم می دانند که پیامبر علی(ع) را خیلی دوست دارد ، دیگر چه نیازی بود که این مراسم باشکوه برگزار شود ؟

عشق و دوستی پیامبر به علی(ع) ، حرف تازه ای نیست ! از روز اوّل ، پیامبر عاشق او بوده است ، این که دیگر این همه مراسم نمی خواهد .

پس چرا می خواهی سخن پیامبر در غدیر را به گونه ای معنا کنی که از پیامبر تصویر انسانی غیر کامل ساخته شود ؟

باید سخن پیامبر را به گونه ای معنا کنی که با عقل و هوش و سیاست پیامبر مطابق باشد .

پیامبر این مراسم باشکوه را برگزار کرد تا مسأله مهمّ رهبری جامعه را بیان کند .

به راستی چه مسأله ای مهمّ تر از رهبری جامعه وجود دارد ؟

فقط با این معناست که همه دنیا از عقل و درایت پیامبر متعجّب می شوند .

پیامبر ما به دستور خدا در بهترین زمان و مکان ، امّت خویش را جمع کرد و جانشین خود را به آن ها معرّفی نمود .

* * *

گروهی از مردم هنوز منتظرند تا نوبتشان فرا برسد، آن ها هم می خواهند با علی(ع) بیعت کنند. دیدن این صحنه برای پیامبر بسیار لذّت بخش است . او بعد از بیعت هر گروه ، رو به آسمان می کند و می گوید : «ستایش خدایی که من و خاندان مرا بر همه برتری بخشید» .۱۲۳

او از این که برای بیعت با علی(ع) چنین مراسم باشکوهی برگزار شده است ، شادمان است .

اکنون دیگر جامعه اسلامی رهبر و امام دارد و اگر

مرگ پیامبر فرا برسد جامعه ، مسیر کمال و سعادت خود را ادامه خواهد داد .

سر و صدایی می شنوم . چه خبر شده است ؟ جوانی با چند نفر از اینجا دور می شود ، چقدر با غرور و تکبّر راه می رود ! این جوان کیست ؟ چه می گوید ؟ چرا این قدر عصبانی است ؟

او فریاد برمی آورد : «محمّد دروغ گفته است ! ما هرگز ولایت علی را قبول نمی کنیم !» .

او کیست که چنین گستاخانه سخن می گوید ؟ از اطرافیان خود پرس وجو می کنم ، او معاویه است .

جای تعجّب نیست ، سال ها پدر او پرچمدار لشکر کفر بوده است . او پسر همان کسی است که برای کشتن پیامبر به مدینه لشکرکشی کرده بود. معاویه دشمنی با حقّ و حقیقت را از پدر به ارث برده است . نه تنها با علی(ع) بیعت نمی کند بلکه آشکارا مخالفت خود را اعلام می دارد . او به سوی خاندان و فامیل خود، بنی اُمیّه می رود .

عدّه ای از مسلمانان نزد پیامبر می روند، آنان در حضور پیامبر می نشینند، سکوت همه جا را فرا گرفته و نگاه پیامبر به گوشه ای خیره مانده است ، هیچ کس سخن نمی گوید .

بعد از لحظاتی . . .پیامبر سکوت را می شکند و آیه هایی که همین الآن جبرئیل آورده است را می خواند :

(فَلا صَدَّقَ و لاصَلّی... وَ لکِنْ کذَّبَ و تَوَلّی ...) ، «وای بر آن کسی که حق را قبول نکرد و آن را دروغ شمرد و با تکبّر به سوی خویشانش رفت ، پس وای بر او !».۱۲۴

همه با خود می گویند: این آیه ها به چه مناسبت نازل شده است ؟

آن ها خبر ندارند که

معاویه ، از پذیرش ولایت علی(ع) سرباز زده و با تکبّر به سوی خاندان خود رفته است .

جبرئیل ، همه اخبار را برای پیامبر آورده و با نازل شدنِ این آیه ها ، آبروی معاویه پیش مردم می رود .

پیامبر ابتدا تصمیم می گیرد تا معاویه را مجازات کند ، امّا از این کار منصرف می شود .۱۲۵

شاید تو بگویی : پیامبر باید او را به سزای عمل خود برساند ، امّا بدان که امروز ، حنای معاویه رنگی ندارد .

او دشمنی خود را با پیامبر آشکار کرد و دیگر مردم او را شناختند و فریب او را نمی خورند . مردم او و پدرش (ابوسفیان) را به خوبی می شناسند ، آن ها از قدیم دشمنان پیامبر بوده اند ، دست آن ها آلوده به خون حمزه، عموی پیامبر است !

می توان نگرانی را در چهره پیامبر حس کرد، او نگران پیرمردهایی است که سنّ و سالی از آن ها گذشته است ، آن ها به ظاهر ریش خود را در راه اسلام سفید کرده اند و مردم آن ها را به عنوان یار پیامبر می شناسند و همه جا خود را همراه و یار پیامبر نشان داده اند!! آن ها با علی(ع) بیعت کردند و اتّفاقا ، اوّلین کسانی بودند که این کار را کردند ، آنان امروز بیعت کرده اند ، امّا به فکر فتنه ای بزرگ هستند ، آن ها می خواهند با نام اسلام ، کمر ولایت را بشکنند .

* * *

کم کم خورشید به افق نزدیک می شود ، هنوز بسیاری از مردم بیعت نکرده اند . به من خبر می رسد که پیامبر می خواهد دو روز دیگر در غدیر بماند تا همه بتوانند با امام خود بیعت کنند .۱۲۶

مراسم بیعت فعلاً متوقّف

می شود و اذان مغرب گفته می شود ، نماز برپا می شود و بعد از نماز هر کسی به خیمه خود می رود .

امشب ، این بیابان میزبان ۱۲۰ هزار نفر است ، زیر نور ماه تا چشم کار می کند خیمه می بینی .

ساعتی می گذرد و من در خیمه خود هستم ، امّا نمی دانم چرا خواب به چشمم نمی آید . خوب است بلند شوم و دوری بزنم . کنار برکه می روم ، تصویر زیبای ماه در آب افتاده است ، نسیم آرامی می وزد .

بلند می شوم که به خیمه خود بروم تا استراحت کنم .

در مسیر راه ، صدایی به گوشم می رسد ؟ گویا چند نفر در خیمه ای با هم سخن می گویند :

محمّد دیوانه شده است !

آیا می بینید که چگونه عشق علی ، محمّد را دیوانه کرد !

او آرزو دارد که بعد از او ، علی به حکومت برسد ، امّا به خدا قسم ، ما نمی گذاریم که چنین بشود .۱۲۷

خدای من ! چه می شنوم ؟

اینان چه کسانی هستند که این چنین به پیامبر خدا جسارت می کنند ؟

نکند نقشه ای در سر داشته باشند ؟ نکند بخواهند فتنه ای برپا کنند ؟

امّا خداوند خودش به پیامبر قول داده است که او را از فتنه ها حفظ کند .

در این هنگام یک نفر وارد خیمه آن ها می شود و با ناراحتی می گوید : «هنوز رسول خدا در میان ماست و شما این چنین سخن می گویید ؟ به خدا قسم ، فردا صبح همه سخنان شما را به پیامبر خواهم گفت» .

نگاه کن !

مردی که از خیمه آن ها بیرون می آید حُذیفه یکی از یاران باوفای پیامبر می باشد .

ظاهرا ، خیمه او

در همسایگی خیمه این سه نفر بوده و سخنان این ها را شنیده است .

در تاریکی شب ، این سه نفر به دنبال حُذیفه می دوند :

ای حُذیفه ! ما همسایگان تو هستیم . تو را به حقِّ همسایگی قسم می دهیم، راز ما را فاش نکن .

اینجا جایِ حقِّ همسایگی نیست ، اگر گفته هایتان را از پیامبر پنهان کنم وظیفه خود را نسبت به پیامبر انجام نداده ام .۱۲۸

این کار خدا بود که این سه نفر حواسشان پرت شود و آن قدر بلند حرف بزنند که صدای آن ها به گوش حُذیفه برسد .

خدا به پیامبر وعده داده بود که او را از فتنه ها حفظ می کند .

* * *

مردم برای خواندن نماز صف می بندند ، نماز صبح برپا می شود . خورشید روز دوم غدیر طلوع می کند و همه جا را روشن می کند .

من در اطراف خیمه پیامبر پرسه می زنم ، منتظرم تا حُذیفه را پیدا کنم ، می دانم او به خیمه پیامبر خواهد آمد .

حُذیفه به این سو می آید ، داخل خیمه می شود ، خوب است من هم همراه او بروم .

ای پیامبر ! دیشب ، صدای چند نفر را شنیدم که ظاهرا می خواهند توطئه ای بکنند .

ای حُذیفه ! آیا آن ها را می شناسی ؟

آری .

سریع برو و آن ها را به اینجا بیاور .

حُذیفه برمی خیزد و آن سه نفر را با خود می آورد .

آن ها وارد خیمه پیامبر می شوند ، علی(ع) را می بینند که شمشیرش را در دست دارد .

پیامبر رو به آن ها می کند و می گوید : «شما دیشب با یکدیگر چه می گفتید ؟» .

همه آن ها می گویند : «به خدا قسم ،

ما اصلاً با هم سخنی نگفته ایم ، هر کس از ما چیزی برای شما گفته، دروغگوست» .

این سه نفر قسم دروغ می خورند و پیامبر آن ها را به حال خود رها می کند و آن ها به خیمه های خود می روند .۱۲۹

اکنون دیگر آن ها شناسایی شده اند و با دیدن برق شمشیر علی(ع) ترس تمام وجودشان را فرا گرفته است .

پیامبر دستور می دهد تا بقیّه مردم با علی(ع) بیعت کنند ، کسانی که روز قبل موفّق به بیعت نشدند به سوی خیمه ولایت می آیند و بیعت می کنند .

پیامبر می خواهد همه مردم با امام بیعت کنند تا برای هیچ کس بهانه ای باقی نماند .

چند روز می گذرد... روز بیستم و یکم ماه ذی الحجّه فرا می رسد، بیشتر مردم با علی(ع) بیعت کرده اند و عدّه کمی باقی مانده اند .۱۳۰

فکر می کنم که امروز تا ظهر مراسم بیعت تمام شود و ما به سوی مدینه حرکت کنیم .

آنجا را نگاه کن ! مردی سراسیمه به سوی پیامبر می آید . اسم او حارث فَهری است ، او نزد پیامبر می ایستد و چنین می گوید : «ای محمّد ! به ما گفتی که به یگانگی خدا و پیامبری تو ایمان بیاوریم ، ما هم پذیرفتیم ، سپس گفتی که نماز بخوانیم و حج به جا آوریم ، باز هم پذیرفتیم ، امّا اکنون پسر عموی خود را بر ما امیر کردی ، بگو بدانم آیا تو این کار را از جانب خود انجام دادی یا این که خدا این دستور را داده است ؟» .

پیامبر نگاهی به او می کند و می گوید : «آنچه من گفتم دستور خدا بوده و من از خود سخنی نمی گویم» .

حارث تا این سخن را می شنود سر

خود را به سوی آسمان می گیرد و می گوید : «خدایا ! اگر محمّد راست می گوید و ولایت علی از آسمان آمده است ، پس عذابی بفرست و مرا نابود کن» !

حارث سه بار این جمله را می گوید و از پیامبر روی برمی گرداند .۱۳۱

از سخن این مرد تعجّب می کنم ، آخر نادانی و جهالت تا چه اندازه ؟!

پیامبر نگاهی به او می کند و بعد از او می خواهد تا از آنچه بر زبان جاری کرده است توبه کند .

حارث می گوید : «من از سخنی که گفته ام پشیمان نیستم و توبه نمی کنم» .

او در دلش می خندد و می گوید : «پس چرا عذاب نازل نشد ؟ شما که خود را بر حق می دانستید ، پس کو آن عذابی که من طلب کردم!» .

او تصوّر می کند که پیروز این میدان است ، زیرا عذابی نازل نشد .

من هم در فکر فرو رفته ام ، راستش را بخواهید کمی گیج شده ام .

مگر علی(ع) بر حق نیست ، پس چرا خدا با فرستادن عذابی ، آبروی حارث را نمی برد ؟ !

اگر عذاب نازل نشود مردم فکر می کنند که همه سخنان پیامبر دروغ است .

خدایا ! هر چه زودتر کاری بکن !

امّا هر چه صبر می کنم عذابی نازل نمی شود. چرا؟

پیامبر نگاهی به او می کند و می گوید : «اکنون که توبه نمی کنی از پیش ما برو» .۱۳۲

حارث می گوید : «باشد من از پیش شما می روم» .

او با خوشحالی سوار بر شتر خود می شود و از پیش ما می رود ، سالم و سرحال !

یکی از یاران پیامبر، وقتی می بیند که من خیلی گیج شده ام نزد من می آید و می گوید :

چه شده است ؟

چرا

خـدا عـذابی نـازل نکرد تا آبروی آن مرد را ببرد ؟ من برای خوانندگان خود چه بنویسم ؟ آیا درست است بنویسم که حارث صحیح و سالم از پیش پیامبر رفت ؟

آری ، تو باید واقعیّت را بنویسی !

یعنی می گویی که او راست می گفت ؟ ! این چه حرفی است که تو می زنی ؟ !

مثل این که تو از قانون خدا اطّلاع نداری !

کدام قانون ؟

مگر قرآن را نخوانـده ای؟ آنجا که خـدا می گویـد : «ای پیامبر ! تا زمانی که تو در میان این مردم هستی من عـذاب نازل نمی کنم» .۱۳۳

پیامبر ما، پیامبر مهربانی است ، اینجا سرزمین غدیر است ، سرزمینی مقدّس !

چگونه خدا در این سرزمین مقدّس و در حضور پیامبر عذاب نازل کند ؟ !

خیلی ممنونم ، من این آیه را فراموش کرده بودم .

خوب ، حالا زود به دنبال حارث برو ، وقتی او از سرزمین غدیر دور شود عذاب نازل خواهد شد .

من تا این سخن را می شنوم ، دفتر و قلم خود را جمع می کنم و به دنبال حارث می دوم .

آیا می دانید حارث از کدام طرف رفت ؟ یکی می گوید : «از آن طرف» . من به آن سـمت می دوم تا به او برسم . در دل این بیابان به دنبال یک شتر سوار می گردم . کیلومترها از غـدیر دور می شوم ، هنوز او را پیـدا نکرده ام . خـدایا آن مرد کجا رفته است ؟ باید همین طور برای طلب حقیقت بدوم ! شتر سواری از دور پیداست .

نزدیک و نزدیک تر می شوم ، خودش است ، این حارث است . دیگر از سرزمین

غدیر خیلی دور شده ام ، دیگر درختان غدیر را هم نمی بینم .

حارث سوار بر شتر خود در دل بیابان به سوی خانه اش می رود .

او خیال می کند که پیروز میدان است و گاهی نیشخندی به من می زند .

و من هیچ نمی گویم .

ناگهان صدای گنجشکی به گوشم می رسد .

ای گنجشک ! در وسط این بیابان چه می کنی ؟ نه این که گنجشک نیست ، ابابیل است !

آیا سوره فیل را خوانده ای ؟ وقتی ابرهه برای خراب کردن کعبه آمده بود خدا این پرندگان کوچک را (که نامشان ابابیل است) فرستاد ، بر منقار هر کدام از آن ها سنگی بود که بر سر سپاه ابرهه زدند و همه آن ها را نابود کردند .

این پرنده کوچک هم بر منقار خود سنگی دارد ، او می آید و درست بالای سر حارث پرواز می کند .

او منقار خود را باز می کند و سنگ را بر سر او می اندازد . وقتی سنگ بر سر حارث می خورد سر او را می سوزاند و در آن فرو می رود و او روی زمین می افتد و می میرد .۱۳۴

ای حارث ! تو عذاب خدا را برای خود طلب کردی ، این هم عذاب خدا ! شنیده بودم که چوب خدا صدا ندارد !

باید سریع برگردم تا ماجرا را برای بقیّه مردم باز گویم . در میان راه عدّه ای از مردم را می بینم ، آن ها سراغ حارث را از من می گیرند ، مکانی که حارث به عذاب خدا گرفتار شده است را به آن ها نشان می دهم ، مردم به آن سو می روند .

من به سوی غدیر می آیم ، می خواهم خبر کشته شدن حارث را بدهم ، امّا می بینم که مردم

خبر دارند .

تعجّب می کنم ، به یکی می گویم :

شما که اینجا بودید چگونه باخبر شده اید ؟

خداوند دو آیه را بر پیامبر نازل کرده است !!!

آیا می شود این آیه ها را برای من بخوانی ؟

آری ! گوش کن : «سَأَلَ سَآئِلُ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ... مردی عذاب را برای خود طلب کرد ، عذابی که بر کافران نازل می شود و هیچ کس نمی تواند آن را برطرف گرداند .۱۳۵

از این به بعد، هر وقت این آیه ها را می خوانم، این حادثه را به یاد می آورم.

* * *

خبر نازل شدن عذاب بر حارث به گوش همه مردم می رسد ، آن ها به سخنان پیامبر یقین بیشتری پیدا کرده اند . امیدوارم که این خبر برای منافقان که در میان این مردم هستند درس عبرتی باشد .

پیامبر نگاه به مردم می کند ، می بیند که هلاک شدنِ حارث ، زمینه خوبی در مردم ایجاد کرده است .

خیلی به جا است که پیامبر برای مردم سخنرانی کند .

الآن باید از فرصت پیش آمده استفاده کرد ، پیامبر دستور می دهد تا همه مردم پای منبر جمع شوند .

او بالای منبر رو به مردم می گوید : «ای مردم ! خوشا به حال کسی که ولایت علی را قبول کند و وای بر کسی که با علی دشمنی کند ، علی و شیعیان او در روز قیامت به سوی بهشت خواهند رفت و در آن روز ، هیچ ترس و واهمه ای نخواهند داشت . خداوند از آن ها راضی خواهد بود و آن ها غرق رحمت و مهربانی خدایند. شیعیان علی به سعادت ابدی خواهند رسید و در بهشت منزل خواهند کرد و فرشتگان بر آنان سلام خواهند نمود

مراسم غدیر با این سخنان پیامبر به پایان می آید ، آخرین سخنان پیامبر در غدیر، وعده بهشت برای شیعیان علی(ع) است .

هر کسی که به ولایت علی(ع) وفادار بماند و او را دوست بدارد، بهشت منزلگاه او خواهد بود .

مراسم غـدیر رو به پایـان است ، مردم می خواهنـد به خـانه و کاشـانه خود بازگردنـد . آن هـا نزد پیـامبر می آینـد و اجازه می خواهند تا حرکت خود را آغاز کنند .

پیامبر به آن ها اجازه می دهد ، آنها آماده حرکت می شوند، خیمه ها جمع می شود .

اهـل مکّه و یمن برای خـداحافظی می آینـد، آنهـا بـا پیـامبر وداع می کننـد و به سوی شـهر خود می رونـد . سـپس آنـانی که منزلشـان در مسـیر عراق و مصـر است بـا پیامبر خـدا حافظی کرده و حرکت می کننـد . پیامبر هم همراه با مردم مـدینه به سوی مدینه رهسپار می شود.

شب بیست و دوم ماه ذی الحجّه است، پاسـی از شب گذشـته است. کاروان مـدینه در دل بیابان به پیش می رود ، هوا کم کم تاریک می شود ، اذان مغرب نزدیک است ، ما در دل بیابان ، توقّف کوتاهی برای خواندن نماز خواهیم داشت .

نماز مغرب ، سریع خوانـده می شود و کاروان حرکت می کنـد ، بایـد خود را به منزل بعدی برسانیم ، در وسط بیابان که نمی شود منزل کرد !

هوا خیلی تاریک است ، ستارگان آسمان جلوه نمایی می کنند ، نسیم خنکی از کویر می وزد .

راستش را بخواهید خواب در چشمانم آمده است ، با خود می گویم : کاش الآن در رختخواب راحت خوابیده بودم !

به یکی از همسفران خود ، نگاه می کنم و می پرسم :

حاجی ! آیا می دانی تا منزل بعدی چقدر راه داریم

؟

منزل گاه بعـدی « اَبوا » است ، از غدیر خُمّ تا آنجا حدود بیست کیلومتر است ، ما از سـر شب تا الآن، تقریبا پنج کیلومتر آمده ایم ، با این حساب پانزده کیلومتر دیگر باید برویم .

راه زیادی در پیش داریم، امّا همه این راه را به عشق مولایم می روم.

تلاش می کنم تا خود را به پیامبر برسانم .

نگاه کن ! در این تاریکی شب ، چهره پیامبر می درخشد ، در کنار او حُذیفه را می بینم .

به او سلام می کنم و او با محبّت جواب مرا می دهد .

ما آرام آرام به مسیر خود ادامه می دهیم .

بعد از لحظاتی سیاهی هایی به چشمم می آید :

حُذیفه ! این سیاهی ها چیست ؟

این ها کوه هایی هستند که ما باید از آن ها عبور کنیم .

عبور از کوه در دل شب که خیلی سخت است ، آیا نمی شود از راه دیگر رفت ؟

نه ، راه مدینه از دل این کوه ها می گذرد .

ما وارد این منطقه کوهستانی می شویم و در میان درّه ای به راه خود ادامه می دهیم .

هر چه جلوتر می رویم ، راه عبور باریک تر و تنگ تر می شود .

به گردنه ای می رسـیم که عبور از آن بسـیار سـخت است ، اینجا جادّه ، تنگ می شود ، همه باید در یک سـتون قرار گیرند و عبور کنند .

شتر پیامبر اوّلین شتری است که از گردنه عبور می کند ، پشت سر او ، حُذیفه و عمّار هستند .

خدای من ! چه گردنه خطرناکی !

حُذیفه ! نام این گردنه چیست ؟

اینجا « عَقَبه هَرشا » است ، همه مسافران مدینه باید از این مسیر بروند .۱۳۷

پیامبر بر روی شتر

خود سوار است ، ما مقداری از بقیّه جلو افتاده ایم .

در این وقت شب ، سکوت همه جا را گرفته است ، در دل شب ، فقط پرتگاهی هولناک به چشم من می آید .

باید خیلی مواظب باشیم ! اگر ذرّه ای غفلت کنیم به درون درّه می افتیم ، آن وقت، دیگر کارمان تمام است .

ناگهان صدایی به گوش پیامبر می رسد .

این جبرئیل است که با پیامبر سخن می گوید : «ای محمّد ! عدّه ای از منافقان در بالای همین کوه کمین کرده اند و تصمیم به کشتن تو گرفته اند» .۱۳۸

خداوند پیامبر را از خطر بزرگ نجات می دهد .

جبرئیل ، پیامبر را از راز بزرگی آگاه می کند ، رازی که هیچ کس از آن خبر ندارد .

عدّه ای از منافقان تصمیم شومی گرفته اند . آن ها وقتی دیدند پیامبر آن مراسم با شکوه را در غدیر خُمّ برگزار کرد و از همه مردم برای علی(ع)بیعت گرفت ، جلسه ای تشکیل دادند و تصمیم گرفتند تا پیامبر را ترور کنند .۱۳۹

وقتی که آن ها خبر دار شدند که پیامبر در شب از « عَقَبه هَرشا » عبور می کند در دل شب خود را به بالای این کوه رساندند .

آن ها چهارده نفر هستند و می خواهند با نزدیک شدن شتر پیامبر ، سنگ پرتاب کنند .

آن وقت است که شتر پیامبر از این مسیر باریک خارج خواهد شد و در دل این درّه عمیق سقوط خواهد کرد و با سقوط شتر ، پیامبر کشته خواهد شد .

این نقشه آن هاست و آن ها منتظرند تا لحظاتی دیگر نقشه خود را اجرا کنند .

اگر یادت باشد خدا به پیامبر قول داده است که او را از فتنه ها حفظ می کند .

برای همین است که خدا جبرئیل را می فرستد تا او به پیامبر خبر بدهد .

جبرئیل نام آن منافقان را برای پیامبر می گوید و پیامبر با صدای بلند آن ها را صدا می زند .

صدای پیامبر در دل کوه می پیچد ، منافقان با شنیدن صدای پیامبر می ترسند .

عمّار و حُذیفه ، شمشیر خود را از غلاف می کشند و از کوه بالا می روند ، منافقان که می بینند راز آن ها آشکار شده است ، فرار می کنند .

خدا را شکر که صدمه ای به پیامبر نرسید !

حُذیفه، نفس نفس زنان می آید و به پیامبر خبر می دهد که منافقان فرار کرده اند .

اکنون حُذیفه منافقان را شناخته است ، امّا پیامبر از او می خواهد که هیچ گاه نام آن ها را فاش نکند .

آری، پیامبر ما، جلوه مهربانی خداوند است ، نمی خواهد نام دشمنان خود را فاش سازد !

این منافقانی که امشب نقشه ترور پیامبر را داشتند کسانی هستند که سال هاست مسلمان شده اند ، امّا آن ها امروز برای رسیدن به ریاست و حکومت ، حاضر هستند هر کاری بکنند .

آن ها می دانند که علی(ع) ، همه خوبی ها را در خود جمع کرده است و فقط او شایستگی رهبری را دارد ، امّیا عشق به ریاست ، لحظه ای آن ها را رها نمی کند و آرام نمی گذارد .

بر آفتاب سلامی دوباره کن!

آیا می دانی که مستحب است که حضرت علی(ع) را در روز غدیر زیارت کنی؟

آیا شنیده ای که امام هادی(ع) زیارتی را بیان کرده اند تا در روز غدیر، با آن زیارت، حضرت علی(ع) را (از راه دور یا نزدیک) زیارت کنیم؟

مناسب می دانم که در اینجا به ترجمه قسمت هایی از آن زیارت بپردازم، امام هادی(ع) در آن زیارت، به نکات بسیار مهمّی اشاره می کنند

و این گونه می خواهند معرفت و شناخت ما را نسبت به حضرت علی(ع) و روز غدیر، زیاد و زیادتر کنند.

سعی کن در روز غدیر، این زیارت را حتماً بخوانی و این گونه محبّت خود را به حضرت علی(ع) نشان بدهی.

* * *

سلام بر تو ای امین خدا! سلام بر تو ای حجّت خدا!

سلام بر تو ای آقای اهلِ ایمان و ای امیرمؤمنان!

من شهادت می دهم که تو جانشین پیامبر هستی و همه دانش پیامبر به تو به ارث رسیده است.

تو اوّلین کسی بودی که به پیامبر ایمان آوردی و خدا ولایت تو را بر مردم واجب نمود و از مردم خواست تا از تو پیروی کنند.

در روز غدیر، پیامبر تو را جانشین خود معرفی کرد و از مردم برای تو بیعت گرفت و مردم با تو بیعت کردند، خدا لعنت کند کسانی را که بعد از رحلت پیامبر، پیمان خود را شکستند و به عهد خود وفا نکردند.

ای امیرمؤمنان!

من شهادت می دهم که خدا در قرآن از ولایت تو سخن گفته است و خوبی ها و فضائل تو را ذکر نموده است.

آری، کسی که در ولایت تو شک داشته باشد، به پیامبر ایمان نیاورده است، آن کس که پیروِ دشمنان توست، از دین واقعی دور شده است.

در روز غدیر، خدا دین خود را با ولایت تو کامل نمود.

خدا در قرآن ما را به سوی راه خود دعوت کرده است، اکنون شهادت می دهم که تو همان «راه خدا» هستی که ما باید فقط آن را بپیمابیم.

تو «صراط مستقیم» هستی که همواره از خدا می خواهیم تا ما را به سوی آن هدایت کند.

شهادت می دهم که خدا، دعایِ پیامبر

را در حقّ تو مستجاب کرد، آری، پیامبر دعا می کرد تا در فرصتی مناسب، امر ولایت تو را برای همه اعلام کند. وقتی روز غدیر خُمّ فرا رسید، خدا این دعای پیامبر را مستجاب کرد و پیامبر را از فتنه های دشمنان حفظ نمود و این آیه را بر او نازل کرد: «یَأَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ... ای پیامبر ! آنچه بر تو نازل کرده ایم برای مردم بازگو کن!».

بعد از نازل شدن این آیه، پیامبر در میان مردم ایستاد و گفت: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا عَلیٌّ مَوْلاهُ؛ هر کس من مولای او هستم این علی، مولای اوست ».

سپس چنین دعا کرد: «خدایا ! هر کس علی را دوست دارد تو او را دوست بدار ویاری کن ، و هر کس با علی دشمنی کند با او دشمن باش و او را ذلیل کن ».

من بار دیگر بر تو سلام می کنم، ای امیرمؤنان...۱۴۰

این گوشه ای بود از «زیارت غدیریّه» که امام هادی(ع) آن را برای ما بیان کرده اند.

جهت خواندن این زیارت به کتاب «مفاتیح الجنان»، باب سوم، فصل چهارم مراجعه کنید، در آن کتاب، این زیارت به این عنوان ذکر شده است: «زیارت امیر المومنین(ع) در روز غدیر».۱۴۱

* * *

در سال ۳۵ هجری، عثمان خلیفه سوم در مدینه کشته شد و مردم با حضرت امیرمومنان علی(ع) به عنوان خلیفه پیامبر بیعت کردند.

در واقع، روز غدیر خمّ، روز آغاز خلافت ظاهری آن حضرت هم می باشد. در روز ۱۸ ذی الحجّه سال ۳۵ هجری، عثمان خلیفه سوم کشته شد و مردم با امیرمؤمنان(ع) بیعت کردند.۱۴۲

آری، روز هیجدهم ذی الحجّه سال دهم، روزی بود که پیامبر علی(ع)

را به عنوان جانشین خود معرفی کرد، امّا مردم بعد از وفات پیامبر ابوبکر را به عنوان خلیفه انتخاب نمودند، بعد از ابوبکر، عُمَر روی کار آمد و بعد از او، عثمان خلیفه سوم شد.

از حماسه غدیر ۲۴ سال گذشت و مردم در سال ۳۵ هجری، در روز ۱۸ ذی الحجّه بعد از کشته شدن عثمان با حضرت علی(ع) بیعت نمودند و زمام امور خود را به دست با کفایت آن حضرت سپردند.

از علی آموز اخلاص عمل!

تو رو به من می کنی و می گویی:

هر وقت به مسجد پیامبر می روم، آنجا خیلی شلوغ است، در این چند روز نتوانستم در قسمت «روضه پیامبر» نماز بخوانم.

باید موقع ظهر به آنجا بروی، بعد از نماز ظهر آنجا کمی خلوت می شود زیرا بیشتر مردم برای صرف ناهار به محلّ اقامت خود می روند.

قرار می شود که امروز ظهر به مسجد برویم، بعد از نماز جماعت، دقایقی صبر می کنیم، سیل جمعیّت از مسجد خارج می شود، حالا فرصت خوبی است که به قسمت «روضه پیامبر» برویم، تو خوب می دانی که تا سال هفتم هجری مسجد پیامبر فقط همان محدوده «روضه پیامبر» بوده است، بعداً مسجد توسعه داده شده است.

برایت گفته ام که در مسجد پیامبر، هر جا که قالی آن به رنگ سبز است، آنجا همان «روضه پیامبر» است، پیامبر فرموده که بین منبر و خانه من، باغی از باغ های بهشت است. ما اکنون وارد باغ بهشتی می شویم. خوشحال می شوی، می توانی جایی برای خواندن نماز پیدا کنی. تو مشغول خواندن نماز می شوی و من به فکر فرو می روم، به راستی من کجا آمده ام، اینجایی که نشسته ام، چه خاطره ای دارد؟ دوست دارم به تاریخ سفر کنم،

به قبل از سال هفتم هجری...۱۴۳

* * *

چند نفر وارد مسجد می شوند، آنان در جستجوی پیامبر هستند، همه با تعجّب به آنان نگاه می کنند، آخر این یهودیان چرا به مسجد آمده اند؟ معلوم می شود که این چند نفر از یهودیان «بنی قریظه» هستند که به تازگی مسلمان شده اند، آنان می خواهد با پیامبر دیدار داشته باشند.

من وقتی می فهمم که آنان از دین یهود دست برداشته و اسلام را انتخاب کرده اند، بسیار خوشحال می شوم، نزد یکی از آنان می روم و نام او را می پرسم. او خود را «عبداللّه بن سلام» معرّفی می کند. او به من می گوید از وقتی که مسلمان شده است همه اقوام و فامیلش او را طرد کرده اند و با ذلّت و خواری با او برخورد می کنند.۱۴۴

یکی از مسلمانان به عبداللّه بن سلام می گوید که پیامبر به منزل خود رفته است و برای دیدن پیامبر باید به خانه آن حضرت بروید. عبداللّه بن سلام و دوستانش به سمت در مسجد می روند تا خارج شوند، من نیز همراه آنان می روم.۱۴۵

* * *

اینجا خانه پیامبر است. عبداللّه بن سلام و دوستانش با کمال ادب و احترام نزد پیامبر نشسته اند، پیامبر لبخندی بر لب دارد و از آنان به گرمی پذیرایی می کند.

عبداللّه بن سلام با تاریخ پیامبران به خوبی آشناست و می داند خداوند برای پیامبران، وصی و جانشین قرار داده است، جانشین موسی(ع)، یوشع بود.

عبداللّه بن سلام رو به پیامبر می کند و می گوید: ای پیامبر خدا! برای ما جانشین خود را معرّفی کن!

در این هنگام جبرئیل بر پیامبر نازل می شود و آیه ای را بر او نازل می کند. پیامبر رو به آنان می کند و می گوید : «همین الآن ، جبرئیل نزد من آمد و این آیه را بر من نازل

کرد: «إِنَّمَا وَلِيُّكَمُ اللّه وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُواْ ؛ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَوهَ وَيُؤْتُونَ الزَّكوهَ وَهُمْ رَ اكِعُونَ)، بدانید که فقط خدا و پیامبر و کسانی که در رکوع نماز صدقه می دهند ، بر شما ولایت دارند».۱۴۶

همه به فکر فرو می روند ، به راستی منظور خدا از کسی که در رکوع صدقه می دهد کیست ؟ او کیست که مانند خدا و رسول خدا بر همه ولایت دارد ؟

من هیچ کس را نمی شناسم که در رکوع ، صدقه داده باشد .

پیامبر رو به یارانش می کند و می گوید : «برخیزید ! برخیزید ! باید به مسجد برویم و کسی را که این آیه درباره او نازل شده است، پیدا کنیم» .

همه به سوی مسجد می روند، مسجد پر از جمعیّت است و عدّه ای مشغول نماز هستند.

چگونه بفهمیم چه کسی در میان این همه جمعیّت ، صدقه داده است ؟

خوب است که ما به دنبال یک فقیر بگردیم و از او سؤال کنیم ، این طوری بهتر می توانیم گمشده خود را پیدا کنیم .

یک مرد عرب می خواهد از درِ مسجد بیرون برود ، نگاه کن ، چهره او زرد است ، حتما خیلی گرسنه است .

نزد فقیر می رویم ، این فقیر چقدر خوشحال است ! مثل این که تمام دنیا را به او داده اند .

پیامبر به او نگاهی می کند و می پرسد : «ای مرد عرب ! از کجا می آیی ؟ چرا این قدر خوشحالی ؟» .

مرد عرب با دست ، گوشه مسجد را نشان می دهد و می گوید : «از پیش آن جوان می آیم ، او به من این انگشتر قیمتی را داد» .

صدای اللّه اکبرِ پیامبر در مسجد طنین می اندازد . همه از

این فقیر می خواهند تا بیشتر توضیح دهد .

مرد عرب می گوید : «ساعتی قبل ، وارد مسجد شدم و از مردم درخواست کمک کردم ، امّا هیچ کس به من کمک نکرد ، من در مسجد دور می زدم و طلب کمک می کردم ، در این میان ، نگاهم به جوانی افتاد که در رکوع بود ، او با دست اشاره کرد تا من به سوی او بروم ، من هم پیش او رفتم و او انگشتر خود را به من داد» .

همه مردم ، اللّه اکبر می گویند و به سوی آن جوان می روند . آن جوان ، هنوز در حال خواندن نماز است . پیامبر تا او را می بیند اشک در چشمانش حلقه می زند !

به راستی این کیست که دیدنش این گونه اشک شوق بر چشمان پیامبر جاری کرده است ؟

او علی(ع) است که به حکم قرآن ، از امروز بر همه مسلمانان ، ولایت دارد .۱۴۷

پیابر رو به مردم می کند و می گوید: «علی بعد از من ولیّ و امام شماست».۱۴۸

* * *

این خبر در شهر می پیچد که خدا آیه ای را درباره علی(ع) نازل کرده است ، آن هایی محبّت علی(ع) در سینه دارند خوشحال می شوند ، به راستی چه آقا و مولایی بهتر از علی(ع) !

اکنون حسّان بن ثابت جلو می آید و در وصف علی(ع) این شعر را می سراید: «أَبَا حَسَنٍ تَفدِیکَ نَفسِی وَ مُهجَتِی...ای علی! ای جان من و همه مسلمانان فدای تو...تو آن کسی هستی که در حال رکوع صدقه دادی و انگشتر خود را به فقیر دادی و خدا هم ولایت و رهبری تو را در قرآن نازل کرد».۱۴۹

آفرین بر تو ای حسان! این

شعر تو هرگز از یاد و خاطره ها فراموش نخواهد شد.

* * *

در میان مردم گروهی هستند که کینه علی(ع) را به سینه دارند ، این خبر آن ها را بسیار ناراحت می کند .

برای همین جلسه ای تشکیل می دهند و با یکدیگر درباره این موضوع گفتگو می کنند .

آیا می خواهی سخن آن ها را بشنوی ؟

گوش کن : «ما هرگز ولایت علی را نمی پذیریم ، آخر چگونه می شود یک جوان بر ما که پنجاه سال از او بزرگ تر هستیم حکومت کند ؟ علی خیلی جوان است ، او برای رهبری شایسته نیست» .

معلوم می شود که هنوز این مردم به سنّت های جاهلیّت ایمان دارند .

عرب ها که همیشه رهبران خود را با ریش های سفید دیده اند نمی توانند رهبریِ یک جوان را قبول کنند . درست است که او همه خوبی ها و کمال ها را دارد ، امّا برای این مردم هیچ چیز مانند یک مشت ریشِ سفید نمی شود ، برای آن ها ارزش ریشِ سفید از همه فضایل برتر است !!

البته بعضی از این مردم ، فکر می کنند که خلیفه باید خیلی جدّی باشد و همیشه اخمو باشد تا همه از او بترسند ، امّا علی(ع) همیشه لبخند به لب دارد و برای همین به درد خلافت نمی خورد .۱۵۰

آنان در گوشه ای از مسجد، دور هم جمع می شوند، یکی از آنان می گوید:

به نظر شما چه باید بکنیم؟

اگر ما ولایت علی(ع) را نپذیریم به قرآن کفر ورزیده ایم، اگر هم به این آیه ایمان بیاوریم، باید این ذلّت و خواری را تحمّل کنیم و ولایت علی(ع) را قبول کنیم.

ما می دانیم که محمد(ص) راست می گوید و این آیه از طرف خدا نازل شده

است، ما ولایت محمّد را پذیرفته ایم، امّا هرگز از علی(ع) پیروی نمی کنیم.

* * *

بـار دیگر جبرئیـل بر پیـامبر نـازل می شود و این آیه را برای او می خوانـد: «يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللّه ثُمَّ يُنكِرُونَهَا وَ أَكْثَرُهُمُ الْكَفِرُونَ: آنان نعمت خدا را می شناسند، امّا باز آن را انکار می کنند و بیشترشان کافر هستند».۱۵۱

آری، ولا‌یت علی(ع) یکی از بزرگ ترین نعمت هایی است که خداونـد به این مردم عنایت کرده است، افسوس که این مردم به فکر سنّت های روزگار جاهلیّت هستند و این گونه خود را از این نعمت آسمانی بی بهره می کنند.

* * *

عمربن خطّاب دوسـتان خود را دور خود جمع می کند، آن ها نقشه ای در سـر دارند، آن ها می خواهند به مسـجد بروند و در حال رکوع به فقرا صدقه بدهند تا خداوند آیه ای را هم درباره آن ها نازل کند !

آن ها با خود فکر می کنند که اگر آیه ای درباره آن ها نازل شود چقدر خوب می شود ، آن وقت ، آن ها هم بر مردم ولایت خواهند داشت .

پول های خود را روی هم می ریزند ، این یک سرمایه گذاری مشترک است ، هرکس باید سهم خود را بدهد . با این پول می توان چهل انگشتر قیمتی خرید .

خبر می رسـد که در مسـجد بازار صدقه دادن ، خیلی داغ شده است ! چند نفر کنار در مسـجد ایسـتاده اند ، یکی از آن ها هم در داخـل مسـجد مشـغول نمـاز است ، وقتی یک فقیر وارد مسـجد می شود ، دور او حلقه می زننـد و از او می خواهنـد تا نزد عمربن خطّاب برود که نماز می خواند و یک انگشتر قیمتی بگیرد .

فقیر هم که از ماجرا، بی خبر است خوشحال می شود و به آن طرف می رود . با نزدیک

شدن فقیر ، یکی به آن نمازگزار علامت می دهد و او به رکوع می رود و در رکوع به آن فقیر انگشتری قیمتی داده می شود !

چهل فقیر، صاحب انگشتر شدند، امّا آیه ای نازل نمی شود.۱۵۲

انگشترهایی که این گروه از دست دادند، خیلی قیمتی تر از انگشتر علی(ع) بودند ، امّا انگشتر علی(ع) چیزی داشت که همه این چهل انگشتر نداشت و آن اخلاص صاحبِ انگشتر بود !

مهم این است که تو کاری را با اخلاص انجام دهی، این اخلاص است که به یک کار ارزش می دهد.

روح و جان من کجاست؟

با دقّت نگاه به تابلوی مسجد می کنم، می بینم روی آن نوشته است: «مسجد الاجابه». تعجّب می کنم، آیا این نوشته درست است یا آنچه من شنیده ام. باید پرس و جو کنم.

داخل مسجد می شوم، جوانی را که چفیه قرمز بر سر دارد می بینم، جلو می روم از او می پرسم:

اسم این مسجد چیست؟

اینجا «مسجد الإجابه» است.

چرا این مسجد را به این نام می خوانند؟

در تاریخ آمده یک روز پیامبر سه حاجت مهم داشت و برای دعا کردن به اینجا آمد و دعای او مستجاب شد. برای همین این مسجد را به این نام خوانده اند.

در زمان پیامبر اینجا مسجد بود؟

خیر. اینجا زمینی خارج از شهر بود، بعدا مسلمانان در اینجا مسجدی بنا کردند.

معلوم شد که اینجا بیابان بوده است، سؤال مهمّی در ذهنم نقش می بندد، مگر پیامبر بارها نگفته اند که برای دعا کردن به مسجد بروید، پس چرا خودش برای دعا کردن به مسجد نرفته است؟ مگر او نگفته بود که بین منبر و خانه من، باغی از باغ های بهشت است، چرا او آنجا را رها کرد و برای دعا کردن

به بیابان آمده است؟

باید بیشتر تحقیق کنم، باید سؤال کنم.

* * *

آیا می دانی مباهله به چه معنا می باشد؟

دو نفر که بر سر موضوعی اختلاف دارند و به نتیجه ای نمی رسند، آن ها تصمیم می گیرند که در حقّ یکدیگر نفرین کنند و از خدا بخواهند هر یک از آنان که دروغگوست، با عذاب خدا از بین برود، در زبان عربی به این کار، مباهله می گویند.۱۵۳

اینجا مسجد «مباهله» است، پیامبر در سال نهم هجری در اینجا با مسیحیان قرار مباهله گذاشتند، مباهله باید در بیرون از شهر واقع شود، زیرا قرار است بر کسی که دروغ می گوید، عذاب نازل شود، برای همین باید مباهله در بیرون از شهر انجام گیرد تا به مردم آسیب نرسد، بعدا مسلمانان در این مکان مسجدی ساختند تا یادآور جریان مباهله پیامبر با مسیحیان باشد.

چرا این وهّابی ها نام این مسجد را تغییر داده اند؟ آیا آن ها می خواهند کاری کنند که این واقعه از یادها برود؟

آنانی که نام این مسجد را تغییر دادند باید بدانند که مباهله در یک مسجد خلاصه نمی شود، مباهله، یک حقیقت جاوید است، مباهله، سند محکم حقانیّت شیعه است!

بی جهت نیست که وقتی به کلمات امام علی(ع) مراجعه می کنیم می بینیم آن حضرت در ده مورد برای دفاع از حق خود به واقعه مباهله اشاره کرده است، امام رضا(ع) نیز وقتی با مأمون عبّاسی سخن می گفت، سه بار به واقعه مباهله اشاره کرده است.

من باید مباهله را بهتر و بیشتر بشناسم، باید به تاریخ سفر کنم، به سال نهم هجری بروم...۱۵۴

* * *

بیشتر قبیله های عرب مسلمان شده اند، شهر مکّه هم فتح شده است، اکنون پیامبر دستور می دهد تا نامه ای به

مسیحیان منطقه نجران نوشته شود. نجران، منطقه ای خوش آب و هواست که در جنوب غربی مدینه – در نزدیکی «یمن» – واقع شده است. در آنجا مسیحیان زندگی می کنند. در این نامه پیامبر آنان را به اسلام دعوت می کند.

وقتی نامه پیامبر به دست مسیحیان می رسد، بزرگان آنان دور هم جمع می شوند تا درباره این نامه با هم مشورت کنند. سرانجام تصمیم می گیرند تا چهل نفر را به مدینه بفرستند تا آن ها با پیامبر دیدار کنند.

مسیحیان در مدینه به مسجد پیامبر رفتند، هدیه هایی را تقدیم پیامبر نمودند، پیامبر به آنان سه روز فرصت داد تا به راحتی بتوانند درباره دین اسلام تحقیق کنند و با آیین اسلام آشنا شوند. آنان نشانه های آخرین پیامبر خدا را در کتاب انجیل خوانده بودند و اگر به ندای فطرت خود گوش می دادند می توانستند حقّانیت پیامبر را تشخیص دهند.

در این مدّت آنان در مسجد پیامبر ناقوس زدند و به انجام مراسم خود پرداختند. بعد از سه روز پیامبر آنان را به حضور طلبید تا سخن آنان را بشنود. اسقف که بزرگ مسیحیان بود رو به پیامبر کرد و گفت:

ای محمّد! موسی(ع) پیامبر خدا بود، نام پدر او چه بود؟

عمران.

پدرِ یوسف(ع) که بود؟

یعقوب(ع).

پدر تو کیست؟

عبد اللّه.

پدر عیسی(ع) کیست؟

پیامبر در جواب سکوت کرد. اینجا بود که جبرئیل نازل شد و آیه ۵۹ سوره آل عمران را بر پیامبر نازل کرد.

پیامبر رو به اسقف کرد و آیه قرآن را برای آنان خواند: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِندَ اللّه كَمَثَلِ ءَادَمَ خَلَقَهُ مِن تُرَابٍ...: عیسی(ع) مانند آدم(ع) است که خدا او را از خاک آفرید».

آری، خدا

عیسی(ع) را بدون آن که پدر داشته باشد آفرید، امّا این دلیل نمی شود که مسیحیان بگویند عیسی(ع)، خداست، زیرا آدم هم بدون پدر آفریده شده است، آدم و عیسی(ع) هر دو آفریده خداوند هستند.

اسقف رو به پیامبر کرد و گفت: «تو می گویی عیسی از خاک آفریده شده است. چنین چیزی هرگز در کتب آسمانی نیامده است».

سپس با صدای بلند گفت: «عیسی همان خداست».۱۵۵

پیامبر در جواب او سکوت کرد، او منتظر وحی خدا بود، بعد از لحظاتی جبرئیل نازل شد و آیه مباهله رابرای پیامبر آورد. پیامبر آن آیه را برای مسیحیان خواند: «...فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَآءَنَا وَأَبْنَآءَكُمْ وَنِسَآءَنَا وَنِسَآءَكُمْ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَتَ اللّه عَلَى الْكَٰذِبِينَ . به آنان بگو بیایید با یکدیگر مباهله کنیم، ما پسران، زنان و نفْس های خود را می آوریم، شما هم پسران، زنان و اَنْفس خود را بیاورید و آنگاه مباهله کنیم و بگوییم که لعنت خدا بر کسی باشد که دروغ می گوید».

اسقف وقتی این آیه را شنید گفت:

سخن تو از روی انصاف است. ما با تو مباهله می کنیم تا هر کس که دین او باطل است، عذاب بر او نازل شود. ای محمّد! وعده ما کی؟

فردا، صبح زود.۱۵۶

* * *

شب مسیحیان دور هم جمع شده اند و درباره فردا با یکدیگر سخن می گویند، یکی از آنان رو به بقیّه می کند و می گوید:

اگر فردا محمّد با یاران و لشکریانش آمد، بدانید که او بر باطل است و پیامبر خدا نیست.

چطور مگر؟

اگر او همه یارانش را با خود بیاورد، در واقع این گونه می خواهد ما را بترساند و مانند پادشاهان عمل کند، ما در این

صورت با او مباهله خواهیم کرد. فقط در یک صورت ما نباید با او مباهله کنیم.

در چه صورتی؟

اگر محمّد با خاندان خودش برای مباهله بیاید.

برای چه؟

کسی که خانواده خود را برای مباهله می آورد، به حقّانیت خود یقین دارد و او همان پیامبری است که در انجیل به آمدن او وعده داده شده است. ما باید از نفرین او بترسیم.

آری، اگر محمد(ص) پیامبر خدا باشد، نفرین او اثر می کند و عذاب بر ما نازل خواهد شد.

درست است، ما داستان مباهله پیامبران را شنیده ایم، همه می دانیم اگر پیامبری برای مباهله دست به سوی آسمان گیرد، خدا دعای او را مستجاب می کند و دشمن او نابود خواهد شد.۱۵۷

* * *

نزدیک طلوع آفتاب است، همه منتظر هستند ببینند پیامبر چه کسانی را همراه خود برای مباهله خواهد برد، خدا به پیامبر دستور داده پسران، زنان و نفْس های خود را برای مباهله با مسیحیان ببرد.

همه نگاه می کنند، پیامبر به سوی خانه علی(ع) می رود، وارد خانه می شود، بعد از لحظاتی، پیامبر از در خانه بیرون می آید در حالی که دست حسن(ع) را در دست گرفته و حسین(ع) را در آغوش خود گرفته است، بعد از آن فاطمه و علی(ع) می آیند. پنج تن به سوی وعده گاه حرکت می کنند.

مردم هم همراه آنان می آیند، وقتی پیامبر به آنجا می رسد با عبای سیاه خود، سایبانی درست می کند.

اکنون پیامبر آنجا زیر آن سایه بان می نشیند، حسن(ع) را طرف راست خود، حسین(ع) را سمت چپ خود می نشاند، از علی(ع) می خواهد جلو او بنشیند و فاطمه(س) هم پشت سر پدر می نشیند. اکنون پیامبر آیه تطهیر را می خواند.۱۵۸

آیا تو می دانی آیه تطهیر

کدام است؟

این آیه تطهیر است: «إِنَّمَا یُرِیدُ اللّه لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا : خداوند اراده کرده که خاندان پیامبر را از هر پلیدی پاک نماید و آنان را پاکیزه گرداند ».

دوست خوبم! من باید درباره این آیه برای تو سخن بگویم، اندکی صبر کن تا ماجرای مباهله را تمام کنم، سپس درباره آیه تطهیر برایت بیان خواهم کرد.

سپس پیامبر رو به علی، فاطمه، حسن و حسین(ع) می کند و می گوید: «عزیزانم! هر وقت من بر این مسیحیان نفرین کردم، شما آمین بگویید».۱۵۹

پیامبر دو دست خود را بالای سرش می برد در حالیکه انگشتان دست خود را به یکدیگر گره زده است.۱۶۰

او آماده است تا مراسم مباهله را آغاز کند. مسیحیان همه به اینجا آمده اند، آن ها این منظره را نگاه می کنند، بزرگان آنها جلو می آیند و می گویند:

ای محمّد! اینان چه کسانی هستند که همراه خود به برای مباهله آورده ای؟

امروز بهترین بندگان خدا را به اینجا آورده ام، خدا هیچ کس را به اندازه اینان دوست ندارد.

ای محمّد! چرا یاران خود را نیاوردی؟ چرا لشکر خود را نیاوردی؟ چرا زن و یک مرد و دو بچّه را آورده ای؟

خدا به من چنین دستور داده است. من با این چهار نفر با شما مباهله می کنم. اینان اهل و خاندان من هستند.

اکنون همه می فهمند که اهل پیامبر چه کسانی هستند.۱۶۱

رنگ از چهره مسیحیان می پرد، یکی از آنان می گوید: «به خدا قسم اگر امروز محمّد بر ما نفرین کند، همه ما نابود خواهیم شد».

آنان نزد پیامبر می آیند و روی زمین می نشینند و چنین می گویند: «ای محمد! ما از مباهله کردن پشیمان شده ایم، ما

می خواهیم با تو پیمان صلح ببندیم».

پیامبر سخن آنان را قبول می کند و تصمیم بر آن می شود که پیمان نامه صلح نوشته می شود، قرار می شود آنان بر دین خود باقی بمانند ولی حکومت پیامبر خود را بپذیرند و سالیانه دو هزار حُلّه (که نوعی پارچه بسیار قیمتی است) پرداخت کنند.۱۶۲

* * *

اکنون پیامبر به سوی مسجد می رود، وارد مسجد می شود، جبرئیل بر او نازل می شود و به او چنین می گوید: «ای محمّد! خدا به تو سلام می رساند و می گوید: موسی از من خواست تا بر قارون عذاب نازل کنم و من این کار را کردم، به عزّت و جلالم سوگند، اگر امروز با علی، فاطمه، حسن و حسین بر مسیحیان نفرین می کردی، عذاب سختی را بر آنان نازل می کردم».

پیامبر دستان خود را به سوی آسمان می گیرد و سه مرتبه شکر خدا را به جا می آورد و سپس به سجده می رود.۱۶۳

* * *

روز مباهله، مانند آفتابی است که در روز بیست و چهارم ذی الحجّه طلوع کرد و برای همیشه روشنی بخش حقّ و حقیقت است.

درست است که آن روز مباهله ای انجام نشد، امّا یک اعتقاد بلند به یادگار ماند که صاحبان آن اهل بیت پیامبر بودند.

بیا یک بار دیگر ترجمه آیه مباهله را با هم بخوانیم: «به آنان بگو بیایید با یکدیگر مباهله کنیم، ما پسران، زنان و نفْس های خود را می آوریم، شما هم پسران و زنان و نفْس های خود را بیاورید و آنگاه مباهله کنیم و بگوییم که لعنت خدا بر کسی باشد که دروغ می گوید».

خدا از پیامبر خواست تا سه گروه را همراه خود ببرد:

اول: گروه پسران.

دوم: گروه زنان.

سوم: گروه اَنْفُس (نفْس ها)

این یک

حقیقت قطعی است که پیامبر آن روز فقط علی، فاطمه، حسن و حسین(ع) را برای مباهله برد. در کتب اهل سنّت این مطلب بارها و بارها ذکر شده است و آن ها نمی توانند این حقیقت را انکار کنند.

پیامبر باید این مباهله را انجام دهد، یعنی خدا از پیامبر می خواهد تا با مسیحیان این گونه سخن گوید و آنان را به مباهله دعوت کند، پیامبر به آنان می گوید بیایید این گونه مباهله کنیم، هر کدام از ما این سه گروه را همراه خود بیاوریم و مباهله کنیم.

پس معلوم می شود که پیامبر جزء این سه گروه نیست، زیرا خود پیامبر کسی است که قرار است مباهله را انجام دهد، پیامبر باید «پسران»، «زنان» و «نفوس» را همراه خود به مباهله ببرد، پس این سه گروه غیر از پیامبر می باشند.

اکنون باید آیه را با این ۳ گروه تطبیق دهیم:

* اول: گروه پسران:

پیامبر، حسن و حسین(ع) را همراه خود برد. پس معلوم می شود که حسن و حسین(ع)، پسران پیامبر هستند. این که ما عادت داریم حسن و حسین(ع) را پسران پیامبر می نامیم، دلیل قرآنی دارد، آری، تو وقتی در زیارت عاشورا می گویی: «السَّلاَمُ عَلَیکَ یَابنَ رَسُولِ اللّه ِ: سلام بر تو ای پسر رسول خدا» باید بدانی که سخن تو، یک مفهوم قرآنی است و قرآن آن را تأیید می کند.

* دوم: گروه زنان:

پیامبر از گروه زنان، فقط فاطمه(س) را همراه خود برد و این نشانه برتری مقام فاطمه(س) نسبت به همه زنان است.

* سوم: گروه اَنْفُس (نفْس ها)

این قسمت کلیدی ترین قسمت آیه است: أَنفُسَنَا وَأَنفُسَکُمْ

برای بیان معنی این قسمت باید مقدّمه ای ذکر کنم:

وقتی نگاه به آسمان می کنی و می گویی: «آن

ماه است»، منظور تو مشخّص است، تو ماه آسمان را دیده ای و به آن اشاره می کنی، امّا گاهی به زیبارویی اشاره می کنی و می گویی: «او ماه است»، در اینجا تو از «مجاز» استفاده کرده ای، یعنی کلمه «ماه» را در معنای غیر حقیقی آن به کار برده ای، تو می خواستی زیبایی آن شخص را بیان کنی برای همین از واژه «ماه» استفاده کرده ای.

خدا از پیامبر می خواهد که جان و روح خود را برای مباهله ببرد، این یک مجازی است که خدا استفاده کرده است.

در زبان فارسی وقتی ما کسی را خیلی دوست داریم به او می گوییم: «روح منی! جان منی».

معلوم است که کلمه «روح» در اینجا یک مجاز است. در واقع ما می خواهیم بگوییم ما آن فرد را خیلی دوست داریم، او پیش ما خیلی عزیز است.

خدا از پیامبر می خواهد تا «نفْس خود» را برای مباهله ببرد. اگر بخواهیم کلمه «نفْس» را به فارسی ترجمه کنیم، باید واژه «روح و جان» را استفاده کنیم.

به راستی پیامبر چه کسی را مانند روح و جان خودش می دانست؟ پیامبر علی(ع) را بسیار دوست می داشت و او را همچون جان خود می دانست. وقتی او را به سوی طائف فرستاد به مردم آنجا چنین نوشت: «من کسی را که مانند نفْس و جان من است به سوی شما می فرستم».۱۶۴

آری، آیه مباهله ثابت می کند که علی(ع)، همچون روح و جان پیامبر است.

* * *

من هنوز در مدینه هستم، به یاد روزی می افتم که پیامبر از دنیا رفت و مردم با ابوبکر بیعت کردند، ابوبکر دستور داد تا علی(ع) را برای بیعت به مسجد بیاورند. آن روز علی(ع) برای حفظ اسلام

بایـد صبر می کرد، حکومتی که روی کـار آمـده بود، عطش ریـاست داشت و برای حفـظ این ریـاست ظلم های زیادی نمود. عدّه ای اطراف ابوبکر با شمشیر ایستاده بودند ، عُمَربن خطّاب شمشیر خود را بالای سر علی(ع) گرفته بود .۱۶۵

عُمَر رو به علی(ع) کرد و گفت: «ای علی ! با ابوبکر بیعت کن که اگر این کار را نکنی گردنت را می زنم، تو چاره ای نداری ، باید با او بیعت کنی» .۱۶۶

علی(ع) در جواب چنین گفت: «ای ابوبکر ، من بـا تو بیعت نمی کنم ، این تو هستی که بایـد بـا من بیعت کنی . تو مردم را به دلیل خویشاونـدی خود با پیامبر به بیعتِ خود فرا خوانده ای ، اکنون ، من هم به همان دلیل تو را به بیعت با خود فرا می خوانم ! تو خود می دانی من به پیامبر از همه شما نزدیک ترم».۱۶۷

ابوبکر به فکر فرو رفت، او جوابی نـداشت، اگر قرار است مقـام خلافـت به خویشاونـدی بـا پیـامبر باشـد که علی(ع) از همه به پیامبر نزدیک تر است ، او پسر عموی پیامبر است و تنها کسی است که پیامبر با او پیمان برادری بسته است .

این صدای علی(ع) است که سـکوت مسـجد را شکسـته است: «ای ابوبکر! تو را به خدا قسم می دهم که راست سخن بگویی، بگو بدانم روزی که پیامبر برای مباهله مسیحیان می رفت، چه کسی را همراه خود برد؟ آیا مرا و همسر و پسرانم را همراه خود برد یا تو و همسر و پسرانت را؟».

ابوبکر چاره نداشت جز این که راست بگوید، او در جواب گفت: «ای علی! آن روز پیامبر تو و همسر و پسرانت را برای مباهله برد».۱۶۸

همه

مردم به فکر فرو رفتند، آن ها به یاد آوردند که به حکم قرآن، علی، همانند جان و روح پیامبر است.

درست است که ریسمان به دست های علی(ع) بسته بودند و شمشیر بالای سر او نگه داشته بودند، امّا علی(ع) این گونه از حقّ خود دفاع کرد.

او پیام بزرگ خود را به تاریخ داد، این صدای علی(ع) بود که تاریخ هرگز آن را فراموش نخواهد کرد و برای همیشه حقّانیت شیعه را ثابت می کند .

در روز مباهله وقتی پیامبر علی، فاطمه، حسن و حسین(ع) را در کنار هم دید، آیه تطهیر را خواند.

اکنون نوبت آن است تا درباره آیه تطهیر سخن بگویم.

در جستجوی خانه فاطمه(س) هستم، آیا می توانم نشانه ای از آن پیدا کنم؟ شنیده ام خانه فاطمه(س) داخل ضریح پیامبر است، چقدر خوب بود می توانستم محدوده آن خانه را بشناسم.

سؤال می کنم، از گمشده خویش می پرسم، به من می گویند که اگر از «درِ جبرئیل» وارد مسجد پیامبر شوم، می توانم درِ ضریح پیامبر را ببینم. دری از جنس فولاد که قفلی بر آن زده اند. حدود دو متر بعد از این در، درِ خانه فاطمه است.

از در جبرئیل وارد مسجد پیامبر می شوم، نگاهم به ضریح می افتد، جلو می روم، کنار درِ ضریح می نشینم و به فکر فرو می روم، اینجا اکنون جزء مسجد شده است، امّا در زمان پیامبر اینجا قسمتی از کوچه بوده است. به راستی من کجا آمده ام؟ باید به تاریخ سفر کنم، به سال پنجم هجری...۱۶۹

* * *

در خانه باز می شود، فاطمه(س) در حالی که ظرف غذایی را در دست دارد از در خانه خارج می شود و به سوی خانه پدر می رود، (این غذا از آب و آرد

و روغن تهیّه شده است و با خرما شیرین شده است). ۱۷۰

فاطمه(س) در خانه پـدر را می زنـد، اُمّ سَـلمه در را باز می کنـد، او همسـر پیامبر است. به فاطمه(س) خوش آمد می گوید، اُمّ سَلمه به فاطمه(س) علاقه زیادی دارد. اکنون فاطمه(س) نزد پـدر می رود، او به پدر سـلام می کند، پدر جواب سـلام او را به گرمی می دهـد و به احترام فاطمه(س) از جا برمی خیزد و او را می بوسـد، گویا همه دنیا را به این پدر داده اند، فاطمه(س) به دیدار پدر آمده است!!

فاطمه(س) می گوید:

پدر جان! برای شما غذایی آماده کرده ام.

دخترم فاطمه! از تو ممنونم. چرا این گونه برای من زحمت می کشی.

من کاری نکردم پدر جان!

فاطمه جانم! پس علی و حسن و حسین کجا هستند؟

آن ها در خانه هستند.

برو و آن ها را همراه خود به اینجا بیاور تا این غذا با هم بخوریم.

چشم پدر جان!

اکنون فاطمه اجازه می گیرد و به خانه برمی گردد.۱۷۱

* * *

ای پیامبر! چگونه است که تو فاطمه ات را می بوسی؟

فاطمه من مرا به یاد سیب بهشت می اندازد. شبی که به آسـمان ها سـفر کردم، سـفر معراج! هفت آسمان را پشت سر گذاشته بودم و در بهشت مهمان بودم.

آن شب، بوی خوشـی به مشامم رسـید. نگاهی به اطراف خود کردم و پرسیدم: این بوی خوش از چیست که تمام بهشت را فرا گرفته و بر عطر بهشت، غلبه کرده است؟

مـدهوش آن بو شـده بودم. از جبرئیـل سؤال کردم: این عطر خوش چیست؟ جبرئیـل گفت: این بوی سـیب است ! سـیصد هزار سال پیش، خدا سیبی را با دست خود آفرید. ای محمّد ! سیصد هزار سال است که این سؤال برای

ما بدون جواب مانده است که خداوند این سیب را برای چه آفریده است؟

همه می خواستند به راز خلقت این سیب پی ببرند.

ناگهـان دسـته ای از فرشـتگان نزد من آمدنـد. آنان همراه خود همان سـیب را آورده بودنـد. آن ها به من گفتنـد: ای محمّـد ! خدایت سلام می رساند و این سیب را برای شما فرستاده است.۱۷۲

آری، من آن شب مهمـان خـدا بودم و خـدا می دانست از مهمان خود چگونه پـذیرایی کنـد. آن شب فرشـتگان به راز خلقت سیب پی نبردنـد، آنان بایـد صبر می کردند تا من آن سـیب را بخورم و بعد از آن، فاطمه، پا به عرصه گیتی گذارد، آن وقت، رازِ خلقت این سیب برای همه معلوم می شود.

آری، فاطمه بوی بهشت می دهد، من هر وقت مشتاق بهشت می شوم، فاطمه ام را می بوسم.۱۷۳

* * *

لحظاتی بعـد، فاطمه(س) در حالی که دست حسن و حسـین(ع) را گرفته است وارد خانه پیامبر می شود، علی(ع) نیز پشت سـر آن ها می آیـد، آن ها وارد خانه پیامبر می شونـد و به پیامبر سـلام می کننـد و جواب می شـنوند، پیامبر با دیـدن آن ها بسـیار خوشحال می شود، او حسن و حسین(ع) را در آغوش می گیرد و آنان را می بوسد.

فکر کنم امروز اُمّ سَـلمه روزه باشـد، او مشـغول خوانـدن نمـاز است، پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسـین(ع) سـر سـفره می نشینند و از آن غذا میل می کنند.

بعد از آن، پیامبر اُمّ سَـلمه را صدا می زند و به او می گوید: من می خواهم لحظاتی با عزیزان خود تنها باشم، لطفاً کسـی را به خانه راه نده!

بعـد از لحظـاتی، همـان طور که پیـامبر نشسـته است، حسن(ع) را روی زانوی راست و حسـین(ع) را روی زانوی چپ خود می نشاند و هر

دو را می بوسد.۱۷۴

او سپس از علی(ع) می خواهد تا در سمت چپ او بنشیند، پیامبر دست چپ خود را روی شانه علی(ع) می گذارد.

سپس پیامبراز فاطمه(س) می خواهد تا در سمت راست او بنشیند، فاطمه(س) می آید و کنار پیامبر می نشیند، پیامبر دست راست خود را روی شانه فاطمه اش می گذارد و فاطمه اش را می بوسد.۱۷۵

اکنون پیامبر عبای سیاه رنگ خود را برمی دارد و آن را بر روی همه می اندازد، سپس دست خود را رو به آسمان می گیرد و می گوید: «بار خدایا! علی، جانشین من است، همسر او فاطمه دختر من است، حسن و حسین پسران من هستند، هر کس آنان را دوست بدارد، مرا دوست داشته است، هر کس با آنان دشمنی کند با من دشمنی نموده است. بار خدایا! هر پیامبری خاندانی داشته است که بعد از مرگ او یادگار او بوده اند، علی و فاطمه و حسن و حسین:، خاندان من هستند، اینان یادگاران من می باشند، اهل بیت من می باشند، گوشت و خون آن ها از من است، از تو می خواهم همه پلیدی ها را از آنان دور کنی و آنان را پاک گردانی».۱۷۶

دستان پیامبر به سوی آسمان است، او منتظر آن است که خدا دعای او را مستجاب گرداند، او دو بار دیگر دعای خود را تکرار می کند.

لحظاتی می گذرد، جبرئیل نازل می شود و آیه ۳۳ سوره احزاب را برای پیامبر می خواند: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللّه لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا: خداوند اراده کرده که خاندان پیامبر را از هر پلیدی پاک نماید و آنان را پاکیزه گرداند».

لبخند بر چهره پیامبر می نشیند، او این آیه را سه بار با صدای بلند می خواند. پیامبر بسیار خوشحال است که خدا دعای

او را مستجاب نمود.

اُمّ سَلمه که بر آستانه در ایستاده است نزدیک می آید و به پیامبر می گوید:

ای پیامبر! آیا من هم از «اهل بیت» هستم؟

ای اُمّ سَلمه! تو همسر من هستی و سرانجامِ تو خیر و خوبی است!۱۷۷

اُمّ سَلمه آرزو داشت که پیامبر او را از «اهل بیت» می خواند، امّا مقام اهل بیت، مقامی بس والاست، به حکم قرآن این خاندان معصوم هستند و از هر گناه و زشتی به دور هستند.

* * *

اکنون دیگر وقت آن است که مردم مدینه با این آیه آشنا شوند، آن ها باید اهل بیت(ع) را بشناسد، پیامبر می داند که این مردم حافظه ضعیفی دارند و ممکن است خیلی چیزها را فراموش کنند، برای همین او هر روز موقع اذان صبح به درِ خانه فاطمه می آید، در را می زند و می گوید: «السَّلَامُ عَلَیکُم یَا أَهلَ بَیتِ النُّبُوَّهِ: سلام بر شما ای خاندان پیامبر! رحمت خدا بر شما! وقت نماز فرا رسیده است. إِنّمَا یُرِیدُ اللّه لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا ».

سپس بار دیگر در خانه را محکم تر می زند و چنین می گوید: «أَنَا سِلمٌ لِمَن سَالَمتُم وَ حَربٌ لِمَن حَارَبتُم. من با دوست شما دوست هستم، با دشمن شما دشمن هستم».۱۷۸

سپس صدای اهل این خانه به گوش می رسد که جواب سلام پیامبر را می دهد.

پیامبر هر روز این کار را انجام می دهد تا مردم بدانند که اهل بیت(ع) چه کسانی هستند. پیامبر می خواهد همه با حقیقت آشنا شوند و بدانند که این آیه درباره علی و فاطمه و حسن و حسین(ع) نازل شده است و آنان به حکم قرآن معصوم هستند و از هر گناه و پلیدی به دور هستند.۱۷۹

* *

*

وقتی قرآن را می خوانم می بینم که قبل و بعد از این آیه درباره همسران پیامبر سخن به میان آمده است، این سؤال در ذهنم نقش می بندد که آیا می شود منظور از «اهل بیت» زنان پیامبر باشند؟

وقتی قبل و بعد این آیه درباره زنان پیامبر سخن به میان آمده است، پس منظور از «اهل بیت» هم همان زنان پیامبر می باشند!

باید برای این سؤال جوابی پیدا کنم. با دقّت قرآن را می خوانم، به نکته ای می رسم:

در زبان فارسی وقتی گروه مردان یا زنان را خطاب قرار می دهیم، از کلمه «شما» استفاده می کنیم، امّا در زبان عربی برای خطاب باید دقّت کنیم، اگر گروهی که می خواهیم آنان را خطاب قرار دهیم، گروه مردان باشند، باید از ضمیر «کُم» استفاده کنیم.

اگر گروه خطاب، زنان باشند، از ضمیر «کنَّ» استفاده می کنیم.

در قرآن بارها درباره زنان پیامبر سخن به میان آمده است و در همه آن موارد از ضمیر «کُنَّ» استفاده شده است، برای مثال در سوره احزاب آیه ۳۳ می خوانیم: «وَ قَرْنَ فی بیوتکُنَّ».

در این آیه خداوند می گوید: «یطهّرکُم»، این به گروهی از مردان اشاره دارد، از نظر دستور زبان عربی هرگز نمی شود که منظور از «کُم» در اینجا گروه زنان باشند، اگر منظور خدا زنان پیامبر بود، حتماً می فرمود: «یطهّرکن».

چگونه ممکن است قرآنی که در اوج فصاحت و بلاغت است این اشتباه دستوری را انجام داده باشد؟

پس منظور از «یُطهّرکُم» در این آیه گروهی از مردان می باشد، اکنون باید از اهل سنّت این سؤال را بنماییم، آنها باید جواب این سؤال را بدهند.

طبق نقل های متعدّد تاریخی منظور از این «کُم»، علی و حسن و حسین(ع) می باشند، آری، اکثریّت این گروه مرد

هستند و فاطمه(س) هم به عنوان یکی از افراد همراه این گروه مردان مطرح است، امّا اگر این آیه را درباره زنان پیامبر باشد، نتیجه این می شود که قرآن قواعد زبان عربی را مراعات نکرده است و در قرآن اشتباه وجود داشته باشد.

نکته دیگر این که روش و سبک قرآن با کتاب های معمولی فرق می کند، قرآن برای خود سبک خاصّی دارد که ما باید به آن توجّه کنیم، برای مثال همین سوره «احزاب» را با هم بررسی می کنیم:

الف. خدا در این سوره در آیات ۲۹ تا ۳۳ همسران پیامبر را مورد خطاب قرار می دهد و به پیامبر می گوید که به آنان چنین بگوید: «ای زنان پیامبر! اگر شما زندگی دنیا و زینت های آن را می خواهید، بیایید تا من مهریه شما را بدهم...».

ب. بعد در آیات ۳۴ تا ۵۶ مؤمنان را خطاب قرار می دهد و درباره مسائل مختلفی سخن به میان می آورد.

ج. در آیه ۵۷ بار دیگر سخن از زنان پیامبر به میان می آید، خدا به پیامبر می گوید: «ای پیامبر! به همسران خود بگو....».

به هر حال، قرآن برای خود سبک خاصّی در بیان موضوعات دارد که ما باید به آن توجّه نماییم، ضمن آن که اُمّ سَلمه که همسر پیامبر است و خود شاهد نزول این آیه بوده است، هرگز این سخن را نگفته است که این آیه درباره مقام و جایگاه من می باشد، بلکه او در موارد مختلف این ماجرا را نقل کرده است و بارها گفته است که این آیه در مقام علی و حسن و حسین و فاطمه(ع) نازل شده است.

این خانه، خانه ناامیدی نیست

این توفیقی است که خدا به من داده که تا به حال بیست سفر

به مدینه رفته ام، همه این سفرها با عنوان خدمتگزاری حاجیان بوده است و من نمی دانم چگونه شکر خدا را به جا آورم.

هر سفر که به مدینه می روم، سعی می کنم ساعتی را در یکی از نخلستان های آنجا سپری کنم. قدم گذاشتن در نخلستان ها حسّ عجیبی دارد، شاید علّت آن، این است که نخلستان، مرا به گذشته های دور می برد، شهر مدینه که پر از هتل و ساختمان شده است، برای همین وقتی قدم در نخلستان می گذارم، گویی به صدها سال قبل باز می گردم و به جستجوی گمشده خویش می پردازم.

امشب هم به نخلستان آمده ام، در گوشه ای خلوت کرده ام، ماه در آسمان است، هوا صاف است، نسیم خنکی می وزد، من کنار نخلی در تاریکی نشسته ام.

حسّی عجیب به سراغم می آید، کامپیوترهمراه (لپ تاپ) را روشن می کنم و شروع به نوشتن می کنم، به راستی من کجا هستم؟ اینجا چه می کنم؟ باید به تاریخ سفر کنم، به سال ششم هجری... ۱۸۰

* * *

صدایی به گوشم می رسد، یکی دارد آیات قرآن را می خواند، این صدا از کجاست؟ صدای آب هم می آید. از جا برمی خیزم، جلو می روم، یکی در اینجا از چاه آب می کشد، درختان خرما را آبیاری می کند. سطل آب را داخل چاه می اندازد و آن را بالا می کشد و آب را پای نخل ها می ریزد.

او علی(ع) است که در دلِ شب این گونه کار می کند، سال ششم هجری است، وضع اقتصادی مسلمانان خوب نیست، امسال باران کم آمده است و خشکسالی است، علی(ع) هم که از مال دنیا بهره زیادی ندارد، او به اینجا آمده است تا این نخلستان را آبیاری کند و در مقابل مقداری جو به عنوان مزد خود بگیرد.۱۸۱

علی(ع) امشب

تا صبح این نخلستان را آبیاری می کند، او خدا را شکر می کند که خدا حسن و حسین(ع) را شفا داد و دیگر وقت آن است که او به نذر خود وفا کند. چند روز پیش حسن و حسین(ع) بیمار شدند، علی(ع) نذر کرد که اگر خدا فرزندانش را شفا دهد، روزه بگیرد، شکر خدا حسن و حسین(ع) خوب شدند، او فردا می خواهد روزه بگیرد، فاطمه هم فردا را روزه می گیرد، در خانه علی(ع)، خدمتکاری به نام «فضّه» زندگی می کند، او هم تصمیم گرفته است فردا روزه بگیرد.۱۸۲

علی(ع) با قدرت هر چه تمام تر از این چاه آب می کشد و درختان را آبیاری می کند، صبح که فرا برسد، صاحب نخلستان به اینجا خواهد آمد، او وقتی ببیند که علی(ع) همه نخلستان را از آب سیراب کرده است، مزد او را خواهد داد. علی(ع) خوشحال است که غروب فردا بر سر سفره آنان غذایی خواهد بود.

* * *

ساعتی است که آفتاب طلوع کرده است، اکنون علی(ع) با دست پر به خانه می رود، در دست او مقداری جو است، فکر می کنم با این مقدار جو می توان پنج قرص نان پخت.

وقتی او به خانه می رسد، فاطمه(س) به استقبال علی(ع) می آید، وقتی علی(ع) نگاهی به فاطمه(س) می کند، همه خستگی او برطرف می شود.

ساعتی بعد فاطمه(س) کنار آسیاب دستی می نشیند و مشغول آسیاب کردن می شود تا با تهیّه آرد بتواند نان بپزد.

* * *

نزدیک اذان مغرب است، علی(ع) به مسجد رفته است، بلال، اذان مغرب را می گوید، همه پشت سر پیامبر نماز می خوانند. علی(ع) بعد از نماز به خانه می آید، فاطمه(س) سفره افطار را پهن کرده است، همه اهل خانه (علی،

فاطمه، حسن، حسین، فضّه) گرد سفره می نشینند.

به سفره علی(ع) نگاه می کنم، یک ظرف آب و پنج قرص نان!!

همه منتظرند تا علی(ع) دست به سفره ببرد، علی(ع) دست دراز می کند تا نان را بردارد که ناگهان صدایی به گوش می رسد: «سلام بر شما ای خاندان پیامبر! من فقیری مسلمان هستم، از غذای خود به من بدهید که من گرسنه ام».

علی(ع) نگاهی به فاطمه(س) می کند، از فاطمه اش اجازه می گیرد، فاطمه(س) لبخند رضایت می زند، حسن و حسین(ع) و فضّه هم با لبخندی رضایت خود را اعلام می کنند، علی(ع) نان ها را برمی دارد و به سوی در خانه می رود و نان ها را به فقیر می دهد.

اهل این خانه با آب خالی افطار می کنند، آنان امشب گرسنه می مانند.

* * *

فردا شب بار دیگر همه سر سفره نشسته اند، علی(ع) امروز مقداری جو به خانه آورده است و فاطمه(س) آن را آسیاب کرده و با آن نان پخته است. به سفره فاطمه(س) نگاه کن باز یک ظرف آب و پنج قرص نان!

علی(ع) بسم اللّه می گوید و دست می برد تا نان را بردارد که ناگهان صدایی به گوش می رسد: «سلام بر شما ای خاندان پیامبر! من یتیم هستم، پدرم در راه اسلام شهید شده است. به من غذایی بدهید».

بار دیگر علی(ع) به همه نگاه می کند، همه لبخند رضایتی بر لب دارند، علی(ع) نان ها را برمی دارد و به در خانه می رود و به آن یتیم می دهد.

امشب نیز اهل این خانه با آب خالی افطار می کنند.

* * *

شب سوم است، همه سر سفره نشسته اند، علی(ع) امروز نیز مقداری جو به خانه آورده است و فاطمه با آن نان پخته است. همه سر سفره نشسته اند که

صدایی به گوش می رسد: «سلام بر شما ای خاندان پیامبر! من اسیر هستم! گرسنه ام، از غذای خود به من بدهید».

در خانه دیگر هیچ چیزی یافت نمی شود، اهل این خانه از صبح تاکنون هیچ نخورده اند، این که به در خانه آمده است، اسیری است که بت پرست است، به راستی علی(ع) چه خواهد کرد؟

اهل این خانه هرگز کسی را ناامید از در خانه خود بازنمی گردانند، آن ها همگی کریمند.

علی(ع) نان ها را در دست می گیرد آن را به اسیر می دهد و به داخل خانه برمی گردد. امشب نیز اهل این خانه گرسنه می مانند.۱۸۳

* * *

امشب علی(ع) سر خود را پایین می گیرد، کاش چیز دیگری در این خانه یافت می شد، تنها چیزی که در این خانه پیدا می شود، سفره خالی است.

به خدا هیچ کس نمی تواند بزرگی این خانه کوچک را به تصویر بکشد. فرشتگان مات و مبهوت این صحنه اند، آن ها می دانند که هرگز دیگر شاهد چنین منظره ای نخواهند بود. این اوج ایثار است. اوج مردانگی است. غذای خود و خانواده ات را به بت پرست بدهی، زیرا او به تو پناه آورده است، این اوج انسانیّت است! آری، فرشتگان اکنون می فهمند که چرا خداوند از آنان خواست که به آدم سجده کنند. آن ها امشب به سجده خود افتخار می کنند!

درست است که در این خانه غذایی یافت نمی شود؛ امّا فاطمه(س) با لبخندش برای علی(ع) بهشتی ساخته است. بهشتی که علی(ع) آن را با بهشت خدا هم عوض نمی کند. فاطمه(س) بهشت علی(ع) است.

* * *

صبح روز بیست و پنجم ذی الحجّه فرا می رسد، صدای در خانه می آید، پیامبر به دیدار اهل این خانه آمده است، فاطمه نماز می خواند، پیامبر با یک نگاه همه چیز را

می فهمد، اثر گرسنگی را در آنان می یابد. نگاهی به آسمان می کند و دعا می کند.

جبرئیل نزد پیامبر می آید و به او می گوید: ای محمّد! خدا در مقام خاندان تو، این سوره (سوره هل أتی یا سوره انسان) را نازل کرده است:

بِسْمِ اللّه الرَّحْمَنِ الرَّحِیم

هَلْ أَتَی عَلَی الْاءِنسَنِ حِینٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ یَکُن شَیًْا مَّذْکُورًا ...إِنَّ الْأَبْرَارَ یَشْرَبُونَ مِن کَأْسٍ کَانَ مِزَاجُهَا کَافُورًا...وَ یُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَی حُبِّهِ مِسْکِینًا وَ یَتِیمًا وَ أَسِیرًا ....

آیا زمانی طولانی بر انسان نگذشت که او هیچ چیزی نبود و از او هیچ یاد و نشانی به میان نبود؟

ما انسان را آفریدیم و او را بینا و شنوا قرار دادیم و راه سعادت و گمراهی را به او نشان دادیم. ما برای کسانی که کفر ورزند غذابی دردناک آماده کرده ایم.

در روز قیامت، مؤنان از آب گوارا سیراب خواهند شد که با عطر خوشی آمیخته است، فقط آنان از آن چشمه می نوشند، آنان کسانی هستند که به نذر خود وفا می کنند و از روز قیامت در هراس هستند و غذای خود را به فقیر و یتیم و اسیر می دهند در حالی که خودشان به آن نیازمند هستند، آنان این کار را به خاطر خدا انجام می دهند و هرگز انتظار پاداش و سپاس از دیگران ندارند... و خدا هم به آنان بهشت خویش را ارزانی می دارد...۱۸۴

جبرئیل این آیات را می خواند و سپس سکوت می کند.

لبخندی بر چهره پیامبر می نشیند و چنین می گوید: «خدا به شما نعمتی داده است که هرگز تمامی ندارد، بر شما مبارک باد این مقامی که خدا به شما داده است، خوشا به حال شما که خدا از شما راضی است و

شما را به عنوان بنـدگان برگزیـده خود انتخاب نمود. خوشا به حال کسـی که با شـما باشـد زیرا خـدا به شـما مقام شـفاعت را داد».۱۸۵

اکنون موقع آن است که دعای پیامبر مستجاب شود، فرشتگان از آسمان کاسه غذایی را می آورند، کاسه بزرگی که به اندازه پنـج نفر غـذا در آن است. بوی غـذای بهشتی همه جا می پیچد، گویا این غذا آب گوشت است و گوشت زیادی در آن یافت می شود، همه سر سفره می نشینند و از آن غذا می خورند و سیر می شوند.۱۸۶

پیامبر، خـدا را شـکر می کنـد که همانگونه که مریم(س) در دنیا از غذای بهشتی میل کرد، خاندان او هم از غذای بهشت میل می کنند.۱۸۷

* * *

به راستی آن کاسه بهشتی کجاست؟

آن کاسه اکنون نزد امام زمان(ع) است، وقتی او ظهور کند، آن کاسه را آشکار می کند و با آن غذا میل خواهد کرد.۱۸۸

آن لباس قیمتی را می خواهم

امـام کـاظم(ع) در دهه آخر ذی الحجّه سـال ۱۲۸ هجری در «اَبْوا» (بین مکّه و مـدینه-) به دنیا آمدنـد، و بعـد از شـهادت پـدر بزرگوراش در سال ۱۴۸ رهبری شیعیان را به عهده گرفتند و در سال ۱۸۳ مظلومانه به شهادت رسیدند.۱۸۹

آن حضرت همواره مورد ظلم و ستم حکومت عبّاسی بودند و مدّت زیادی در زندان های هارون، خلیفه عبّاسی زندانی بودند. در اینجا به ذکر چند نکته از زندگی آن حضرت می پردازیم:

* * *

امام صادق(ع) از سـفر حـج باز می گردد، او در وسط راه مکّه به مـدینه در منطقه ای به نام «ابواء» منزل کرده است. عدّه ای از یاران آن حضرت همراه او هستند، آنان در خیمه امام مهمان هستند.

امام برای آنان صبحانه می آورد، همه سر سفره می نشینند تا همراه

امام صبحانه میل کنند، در این هنگام زنی به در خیمه می آید و امام را صدا می زند، آن زن به امام می گوید: من از طرف همسر شما آمده ام، او شما را می طلبد.

امام از جا برمی خیزد و همراه آن زن می رود. مدّتی می گذرد، امام به خمیه باز می گردد، رو به یاران خود می کند و می گوید: «خدا به من پسری عنایت کرد که از همه مردم رویِ زمین بهتر است».

امام صادق(ع) نام فرزند خود را موسی(ع) می گذارد و وقتی به مدینه می رسد به شکرانه ولادت فرزندش، سه روز مهمانی می گیرد و به مردم غذا می دهد.۱۹۰

* * *

اسم من یعقوب است، امروز می خواهم با امام صادق(ع) دیداری داشته باشم. وارد خانه امام می شوم، سلام می کنم، جواب می شنوم، سپس روبروی امام با کمال ادب می نشینم.

امام صادق(ع) با نوزاد خود سخن می گوید، من صبر می کنم، سپس امام رو به من می کند و می گوید: «ای یعقوب! این فرزند من است، او امام بعد از من است. نزد او بیا و به او سلام کن».

من جلو می روم، سلام می کنم، او لب به سخن می گشاید و جواب سلام مرا می دهد و می فرماید: «این چه نامی بود که بر روی دختر خود نهاده ای؟ خدا این نام را دشمن می دارد، برو نام دخترت را عوض کن!».

اکنون امام صادق(ع) به من نگاهی می کند و می فرماید: «ای یعقوب! به سخن فرزندم گوش کن، نام دخترت را تغییر بده».

من سرم را پایین می گیرم، راستش را بخواهید از امام خجالت می کشم، چرا باید چنین اسمی را بر روی دختر خود بگذارم، همان جا نام دیگری برای دختر خود انتخاب نمودم.

آن روز بود که من فهمیدم امام حتّی در

کودکی از خیلی چیزها باخبر است، علم و دانش امام مانند انسان های عادی نیست، خداوند به آنان علم خویش را عطا کرده است و فرقی بین کودکی و بزرگی آنان نیست.۱۹۱

* * *

اسم من ابوحنیفه است، از رهبران اهل سنّت هستم و طرفداران زیادی دارم. امروز به مسجد می روم تا نماز بخوانم، نگاهم به نوجوانی می افتد که در مسجد نماز می خواند.

چند نفر از جلوی او رد می شوند، مانع رفت و آمد آنان نمی شود و به نماز خود ادامه می دهد. من تعجّب می کنم، این نوجوان کیست که از احکام نماز بی خبر است، مگر او نمی داند که هنگام نماز نباید اجازه بدهد کسی از جلویش رد بشود.

به من می گویند او پسر امام صادق(ع) است، بر تعجّب من افزوده می شود، خوب است این بار که با امام صادق(ع) روبرو شدم ماجرا را به او بگویم.

روز بعد نزد امام صادق(ع) می روم و به او می گویم:

من دیدم که پسرت نماز می خواند و مردم از مقابلش رفت و آمد می کردند و او مانع آن ها نمی شد.

اکنون پسرم را صدا می زنم اینجا بیاید و تو سؤال خود را از او بپرسی.

لحظاتی می گذرد، اکنون آن نوجوان در مقابل من ایستاده است، من سؤال خود را می پرسم. او رو به پدرش می کند و می گوید: «ای پدر! من برای خدایی نماز می خوانم که از همه کس به من نزدیک تر است، خدای من از خود من هم به من نزدیک است، خدا در قرآن می گوید: (وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ)، ما از رگ گردن به شما نزدیک تر هستیم».۱۹۲

وقتی سخن او به اینجا می رسد، امام صادق(ع) به سوی پسرش می رود و به

نشانه محبّت او را در آغوش می گیرد و می گوید: جانم به فدایت!

من آن روز فهمیدم که موقع نماز هیچ فاصله ای بین خدا و بنده اش نیست.۱۹۳

* * *

یک روز هارون خلیفه عبّاسی به امام کاظم(ع) رو کرد و گفت:

چرا شما خاندان، خود را پسران پیامبر می دانید در حالی که فرزندان دختر پیامبر هستید؟

ای هارون! اگر اکنون پیامبر زنده می شد و از دختر تو خواستگاری می کرد، آیا تو به او جواب مثبت می دهی؟

بله. در این صورت من به افتخار بزرگی رسیده ام.

امّا در فرض بالا نه پیامبر از دختر من خواستگاری می کند و نه من دخترم را به عقد او در می آورم.

برای چه؟

زیرا پیامبر جدّ دختر من است و این ازدواج حرام است. ما خاندان از نسل پیامبر هستیم.

بعد از وفات پیامبر از او پسری باقی نماند، شما همه فرزندان فاطمه، دختر پیامبر هستید، نسل هر انسان از پسر ادامه می یابد، شما در واقع پسران دختر پیامبر می باشید و نباید خود را پسر پیامبر بدانید.

ای هارون! آیا این آیه از قرآن را خوانده ای؟

کدام آیه؟

سوره انعام، آیه ۸۴ آنجا که خدا می فرماید: (وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ...)، خدا در این آیه می فرماید داوود و سلیمان از فرزندان ابراهیم هستند.

خوب.

در آیه بعد خدا چنین می فرماید: (وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى...). خدا زکریا و یحیی و عیسی از فرزندان ابراهیم هستند.

ای هارون! بگو بدانم، پدر عیسی که بود؟

چه حرف ها می زنی. معلوم است، خداوند عیسی را از مریم و بدون پدر آفرید.

خوب. اگر عیسی پدر ندارد، پس از طرف مادرش به ابراهیم می رسد، یعنی مادر او

مریم، با چند واسطه به حضرت ابراهیم می رسد، پس معلوم می شود قرآن، عیسی را که فرزند دخترِ ابراهیم است، فرزند ابراهیم می داند، البته مریم، با چندین واسطه، دختر ابراهیم می شود. اکنون می خواهم بپرسم، چطور می شود که عیسی، فرزند ابراهیم است، امّا ما فرزندان پیامبر نباشیم؟

آیا برای تو دلیل دیگری هم بیاورم؟

آری.

خدا در آیه ۶۱ آل عمران در جریان مباهله می فرماید: (فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَآءَنَا وَأَبْنَآءَكُمْ...)، آن روز پیامبر فقط علی و فاطمه و حسن و حسین(ع) را همراه خود برای مباهله با مسیحیان نجران برد، منظور از «پسران ما» در آیه، حسن و حسین(ع) می باشند، خداوند آنان را پسران پیامبر معرّفی کرده است.۱۹۴

* * *

نام یکی از خلفای عبّاسی، مهدی بود. مهدی عبّاسی می دانست که امام کاظم(ع) و شیعیان، او را زمامداری ستمگر می دانند و هرگز او را به عنوان خلیفه پیامبر قبول ندارند. مهدی عبّاسی صلاح دید که فدک را که در زمان حکومت ابوبکر غصب شده بود به امام کاظم(ع) برگرداند تا شاید از شدّت مخالفت امام و شیعیان با حکومت خود جلوگیری کند.

برای همین یک روز مهدی عبّاسی به امام کاظم(ع) گفت:

من آماده ام تا فدک را به شما برگردانم.

فقط در صورتی فدک را از تو می پذیرم که همه آن را به من بازگردانی.

حدّ و مرزهای فدک را بگو تا آن را تحویل دهم.

اگر مرزهای واقعی آن را بگویم، هرگز آن را به من تحویل نخواهی داد.

تو مزر فدک را باید بگویی.

از عدن تا سمرقند، از آفریقا تا دریای خزر است.

با این ترتیب برای ما چیزی باقی نمی ماند.

ای مهدی عبّاسی! می دانستم که

تو هرگز حق را نخواهی پذیرفت.

آری، امام کاظم(ع) آن روز پیام مهمّی را به مهدی عبّاسی منتقل کرد، مرز فدک، مجموع قلمرو حکومت اسلامی بود، ابوبکر فدک را از فاطمه(س) گرفت و غصب فدک در واقع جلوه ای از غصب حقّ حاکمیّت این خاندان بود، اگر قرار باشد آنان به حقّ خود برسند، باید همه قلمروی جهان اسلام در اختیار آنان قرار داده شود.۱۹۵

* * *

من یکی از شیعیان امام کاظم(ع) هستم. نام من، علی بن یَقطین است، با اجازه امام به عنوان یکی از وزیران هارون عبّاسی مشغول خدمت هستم، امام از من خواسته است تا به صورت محرمانه به شیعیان کمک کنم و تا آنجا که می توانم گره از کار آنان باز کنم.

یکی از روزها، هارون عبّاسی لباس بسیار قیمتی را به من هدیه داد، من نیز آن لباس را برای امام کاظم(ع) فرستادم.

بعد از مدّتی نامه ای از امام کاظم(ع) به دستم رسید، این نامه از مدینه به بغداد فرستاده شده بود. نامه را باز کردم. دیدم که امام در آن نوشته است: «تو الآن به این لباس نیاز داری».

من بسیار تعجّب کردم که چرا امام هدیه مرا پس فرستاده است، چند لحظه بعد، فرستاده هارون نزد من آمد و از من خواست سریع نزد هارون بروم.

وقتی نزد او رفتم دیدم که او بسیار غضبناک است. به من رو کرد و گفت:

با آن لباس قیمتی که به تو دادم چه کردی؟

آن لباس در خانه من است.

هر چه زودتر آن را به اینجا بیاور.

چشم.

به یکی از خدمتکاران خود گفتم که به خانه ام برود و لباس را به اینجا بیاورد.

لحظاتی

گذشت و آن خدمتکار بازگشت. لباس را از او گرفتم و تحویل هارون عبّاسی دادم، اینجا بود که خشم هارون فروکش کرد و گفت: «ای علی بن یقطین! من هرگز سخن بدخواهان تو را قبول نخواهم کرد. بیا این لباس پیش تو باشد».

آن روز فهمیدم که ماجرا چه بوده است، وقتی من آن لباس قیمتی را برای امام کاظم(ع) فرستاده بودم، یک نفر از ماجرا باخبر شده بود و به گوش هارون رسانده بود، اگر امام کاظم(ع) آن لباس را برنمی گرداند حتما هارون مرا به قتل می رساند.۱۹۶

* * *

در اینجا به گوشه از سخنان آن حضرت اشاره می کنم:

خدا بارها و بارها در قرآن، اهل عقل و فهم را مژده و بشارت داده است.

وقتی دیدی که مردم سعی می کنند با انجام اعمال نیکو به خدا نزدیک شوند، تو تلاش کن با عقل خود به خدا نزدیک شوی تا از همه آنان جلوتر باشی.

هر کس می خواهد به بی نیازی برسد و دینش از آسیب ها سالم بماند باید از خدا بخواهد که عقل او را کامل کند، زیرا کسی که از نعمت عقل بهره داشته باشد، به آنچه زندگی او را کفاف دهد قناعت می کند و هر کس اهل قناعت باشد، بی نیاز خواهد بود، انسان عاقل می داند که اگر به آنچه زندگی او را کفاف می دهد قناعت نکند، هرگز روی بی نیازی را نخواهد دید.

عقل انسان کامل نمی شود مگر این که در او چند ویژگی باشد، از بدی ها به دور باشد، از او امید کار خیر برود، در راه خدا انفاق کند، از سحن گفتن زائد خودداری کند، هرگز از طلب علم و دانش خسته نشود، فروتنی و تواضع

داشته باشد، کار نیک دیگران را زیاد ببیند و کار نیک خود را کوچک به حساب آورد، همه را بهتر از خود بداند و خود را از همه کمتر ببیند.۱۹۷

پایان.

روز شمار مناسبت های ذی الحجّه

مستندات و شواهد تاریخی

بسیاری از مناسبت های ویژه ولایت و امامت در ایّام غدیر (از روز ۹ تا روز ۲۵ ذی الحجّه) واقع شده است. در اینجا این مناسبت ها را با هم مرور می کنیم و من به بیان شواهد و مستندات تاریخی این مناسبت ها می پردازم: مناسبت ۱ : روز ۹ ذی الحجّه: ماجرای سدّ ابواب

مرحوم مجلسی چنین گفته اند: «روز بستن درهای مسجد و باز گذاشتن در خانه امیرالمؤنین در روز عرفه بوده است».۱۹۸ مناسبت ۲ : روز ۱۰ ذی الحجّه: عید قربان

مناسبت ۳ : روز ۱۲ ذی الحجّه: تأکید به حدیث «ثَقَلین»

پیامبر در این روز در مسجد «خیف» در سرزمین منا به حدیث «ثقلین» تأکید ویژه ای نمودند.

مرحوم سید بن طاووس نقل کرده اند: «وقتی آخر یکی از روزهای ایّام تشریق فرا رسید پیامبر به مسجد خیف آمدند....».۱۹۹

ایّام تشریق همان روزهای یازدهم، دوازدهم و سیزدهم ذی الحجّه می باشد که حاجیان در سرزمین «منا» می باشند، این ماجرا در یکی از این سه روز روی داده است که ما در این کتاب روز دوازدهم را انتخاب کرده ایم زیرا روزی است که وسط ایّام تشریق واقع شده است. مناسب ۴ – ۵ : روز ۱۳ ذی الحجّه: تحویل میراث پیامبران، نزول لقب «امیر المؤنین»

در این روز ۲ مناسبت روی داده است:

الف . تحویل میراث پیامبران به امیرالمومنین(ع)

مرحوم مجلسی چنین نقل کرده اند: «پیامبر وارد مکّه شد و یک روز در آنجا ماند». در واقع پیامبر روز چهاردهم از مکّه به قصد مدینه

بیرون آمدند، پس روز سیزدهم روزی بود که پیامبر در مکّه بودند. در همان روز ماجرای تحویل علم و حکمت به علی(ع) واقع شده است.۲۰۰

درباره بالا به تحویل علم و حکمت اشاره شده است، ما تحویل میراث پیامبران را از این حدیث استفاده نمودیم: امام باقر(ع) فرمود: «خدا به پیامبر وحی کرد که علم و اسم اعظم و میراث و آثار دانش پیامبران را به علی تحویل بده...».۲۰۱

ب . نزول لقب «امیرالم□ؤنین» برای حضرت علی(ع).

مرحوم شیخ صدوق روایت کرده اند که جبرئیل به حضرت علی(ع) به عنوان «امیرالمومنین» سلام نمودند. نکته مهم این است که در همین روایت (که شیخ صدوق آن را نقل کرده اند) چنین آمده است: «وقتی فردا فرا رسید، پیامبر با اصحاب خود به سوی غدیر حرکت کرد».۲۰۲

با توجه به این که پیامبر نزدیک غروب روز چهاردهم از مکّه به سمت مدینه (و سرزمین غدیر) حرکت کردند. پس نزول لقب امیرالم□ؤنین(ع) در روز سیزدهم ذی الحجّه بوده است که فردای آن، روز چهاردهم ذی الحجّه است که پیامبر به سوی مدینه (و سرزمین غدیر) حرکت کرده است.

مناسبت ۶ : روز ۱۴ ذی الحجّه: بخشش فدک به فاطمه(س)

مرحوم مجلسی هنگام ذکر حوادث ماه ذی الحجّه می گوید: «و در روز چهاردهم این ماه ماجرای مالک شدن حضرت زهرا(س) روی داده است» و واضح و روشن است که منظور از مالک شدن این است که حضرت زهرا(س) مالک سرزمین فدک شدند و پیامبر آن سرزمین را به ایشان دادند.۲۰۳ مناسبت ۷ : روز ۱۵ ذی الحجّه: میلاد امام هادی(ع)

شیخ کلینی و شیخ طوسی و شیخ مفید در تولد امام هادی(ع) گفته اند: «آن حضرت در وسط ماه ذی الحجّه سال ۲۱۲ به دنیا آمدند».۲۰۴

مناسبت ۸ : روز ۱۷ ذی الحجّه: نزول آیه محبّت یا آیه «ودّ».

«قُدید» نام مکانی است که یک منزلگاه قبل «حجفه» است. پیامبر صبح ۱۸ در «جحفه» بودند، پس روز هفدهم در «قدید» بوده اند، زیرا یک منزل قبل از «جحفه» می باشد.۲۰۵

از طرف دیگر شیخ کلینی و مرحوم عیاشی درباره نزول آیه ۱۲ سوره هود تصریح می کند که این آیه در منزلگاه «قدید» نازل شده است.۲۰۶

لازم به ذکر است که مرحوم عیاشی در تفسیر خود، نزول آیه محبّت یا وُدّ دقیقاً قبل از نزول آیه ۱۲ سوره هود ذکر کرده است.۲۰۷

با توجه به مطالب بالا، نتیجه می گیریم که آیه محبّت و آیه ۱۲ سوره هود در یک روز نازل شده است و آن روز هفدهم ذی الحجّه بوده است که پیامبر در سرزمین «قُدید» بوده اند. مناسبت ۱۲ – ۱۱ – ۱۰ – ۹ : روز ۱۸ ذی الحجّه: غدیر خمّ، تأکید بر حدیث «منزلت»، زیارت غدیریّه، آغاز خلافت ظاهری امیرمؤنان(ع)

در این روز ۴ مناسبت روی داده است:

الف . سال ۱۰ هجری: ماجرای غدیر خُمّ و معرّفی حضرت علی(ع) به عنوان جانشین پیامبر.

ب . تأکید بر حدیث «مَنزلت»: پیامبر در روز عید غدیر به حدیث منزلت اشاره نمودند و فرمودند: «علی جانشین من است، او امام بعد از من است، علی برای من، همچون هارون(ع) است برای موسی(ع)».۲۰۸

ج . زیارت «غدیریّه»: امام هادی(ع) زیارتی را بیان کرده اند تا ما در روز غدیر، با آن زیارت، حضرت علی(ع) را (از راه دور یا نزدیک) زیارت کنیم.۲۰۹

جهت خواندن این زیارت به کتاب «مفاتیح الجنان»، باب سوم، فصل چهارم مراجعه کنید.

د . سال ۳۵ هجری: کشته شدن عثمان خلیفه سوم و بیعت

مردم در مدینه با حضرت علی(ع) به عنوان خلیفه پیامبر.

مرحوم مجلسی چنین نقل کرده اند: «در ۱۸ ذی الحجّه سال ۳۵ عثمان کشته شد... و در این روز بود که مردم با امیرمؤمنان(ع) بیعت کردند».۲۱۰ مناسبت ۱۳ : روز ۲۱ ذی الحجّه: عذاب برای دشمن غدیر (سأل سائل بعذابٍ واقعٍ)

مرحوم مجلسی بعد از نقل ماجرای غدیر چنین نقل کرده اند: «چون سه روز گذشت، پیامبر در مکان خود نشسته بود که مردی نزد او آمد... و گفت: خدایا اگر محمّد راست می گوید، از آسمان عذابی برای من بفرست...».۲۱۱

همه می دانیم روز غدیر، هیجدهم ذی الحجّه بوده است، روز سوم بعد از آن، روز بیستم و یکم ذی الحجّه می شود. مناسبت ۱۴ : روز ۲۲ ذی الحجّه: نقشه قتل پیامبر در «هَرشا»

این ماجرا در سال دهم هجری روی داده است. پیامبر بعد از ماجرای غدیر، سه روز در منطقه غدیر ماندند و عصر روز بیستم و یکم به سمت مدینه حرکت کردند. ماجرای کوه هَرشا در شب بیست و دوم اتّفاق افتاد. علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود می گوید: «منافقان در کوه هَرشا که بین جحفه و ابوا می باشد، مخفی شدند...».۲۱۲

با توجّه به مطلب بالا حادثه کوه هرشا در شب بیست و دوم اتّفاق افتاده است. مناسبت ۱۷ - ۱۶ - ۱۵: روز ۲۴ ذی الحجّه:

بخشش انگشتر و نزول آیه ولایت - ماجرای مباهله - تاکید بر آیه تطهیر

در این روز ۳ مناسبت ذکر شده است:

الف . امیرالمؤنین(ع) و ماجرای بخشش انگشتر به فقیر و نزول آیه ولایت.

مرحوم مجلسی در چنین می گوید: «در روز ۲۴ ذی الحجّه امیرمومنان(ع) هنگامی که در رکوع بودند، انگشتر خود را صدقه دادند...».۲۱۳

این ماجرا در سال هفتم هجری

روی داده است. لازم به ذکر است که عبد اللّه بن سلام (که در ماجرای نزول آیه ولایت، از اسلام آوردن او سخن به میان آمده است) از «بنی قُریظه» است. قطعاً ایمان آوردن او باید قبل از سال هفتم هجری باشد، زیرا در سال هفتم «بنی قریظه» بعد از جنگ خیبر از بین رفتند.۲۱۴ ب . ماجرای مباهله پیامبر با مسیحیان نجران در سال نهم هجری.

شیخ طوسی در ذکر غسل های مستحبی چنین می گویند: «از غسل های مستحبی، غسل روز مباهله می باشد که آن روز ۲۴ ذی الحجّه است».۲۱۵

ج . تأکید پیامبر بر آیه تطهیر.۲۱۶

در تفسیر فخر رازی به این نکته اشاره شده است که در جریان مباهله وقتی پیامبر، علی، فاطمه، حسن و حسین(ع) را در کنار هم دید، آیه تطهیر را خواند.۲۱۷

لازم به ذکر است که آیه تطهیر در سال پنجم هجری نازل شده است و پیامبر در ماجرای مباهله در سال نهم بر این آیه تاکید می کند.۲۱۸ مناسبت ۱۸ : روز ۲۵ ذی الحجّه: نزول سوره «هل اتی» در شان اهل بیت(ع)

مرحوم ابن شهر آشوب در کتاب خود در شرح نزول سوره «هل اتی» چنین نوشته است: «نزول این سوره در بیست و پنجم ذی الحجّه بوده است».۲۱۹

لازم به ذکر است که «ابن عباس» نقل شده است که این سوره در سال ششم هجری نازل شده است.۲۲۰ مناسبت ۱۹ : دهه آخر ذی الحجّه: ولادت امام کاظم(ع)

شیخ کلینی (در کتاب کافی) و مرحوم صفّار قمی (در کتاب بصائر الدرجات) و مرحوم احمد برقی (در کتاب محاسن) ولادت امام کاظم(ع) را بعد از بازگشت امام صادق(ع) از سفر حجّ ذکر می کنند.

نکته مهم این است که صفّار قمی (در کتاب محاسن) نقل کرده

است: ابوبصیر که یکی از یاران امام صادق(ع) بود، چنین گفته است: «با امام صادق(ع) حجّ به جا آوردیم، بعد از سفر حجّ، وقتی به مدینه باز می گشتیم به منطقه اَبوا رسیدیم... امام کاظم(ع) به دنیا آمد».۲۲۱

با توجّه به این مطلب، ولادت امام کاظم(ع) در دهه آخر ماه ذی الحجّه بوده است، زیرا در آن زمان با شتر، فاصله راه مکه تا مدینه ده روز طول می کشید و منطقه «ابوا» هم تقریباً، وسط راه مکّه و مدینه است.

اگر امام صادق(ع) روز پانزدهم از مکّه خارج شده باشند، ظاهراً تولّد امام کاظم(ع) روز دهه آخر ماه ذی الحجّه واقع شده است، زیرا فاصله مکّه تا «ابوا» هم تقریباً پنج روز بوده است.

منابع تحقیق

۱ . الإتقان فی تفسیر القرآن، جلال الدین السیوطی (ت ۹۱۱ ه)، تحقیق: سعید المندوب، بیروت: دار الفکر للطباعه والنشر، الطبعه الاُولی، ۱۴۱۶ ه .

۲ . الاحتجاج علی أهل اللجاج ، أبو منصور أحمد بن علی الطبرسی (ت ۶۲۰ ه) تحقیق: إبراهیم البهادری ومحمّد هادی به، طهران : دار الاُسوه ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۱۳ ه .

۳ . الاختصاص ، المنسوب إلی أبی عبد اللّه محمّد بن محمّد بن النعمان العکبری البغدادی المعروف بالشیخ المفید (ت ۴۱۳ ه) ، تحقیق : علی أکبر الغفّاری ، قمّ : مؤسّسه النشر الإسلامی ، الطبعه الرابعه ، ۱۴۱۴ ه .

۴ . الأذکار النوویه ، محیی الدین أبو زکریا یحیی بن شرف النووی الدمشقی (ت ۶۷۶ ه) ، بیروت : دار الفکر للطباعه والنشر ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۱۴ ه .

۵ . الإرشاد فی معرفه حجج اللّه علی العباد ، أبو عبد اللّه محمّدبن محمّدبن النعمان

العکبریالبغدادی المعروف بالشیخ المفید(ت ۴۱۳ ه) تحقیق : مؤسّسه آل البیت ، قمّ : مؤسّسه آل البیت ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۱۳ ه .

۶ . أسباب نزول القرآن ، أبو الحسن علی بن أحمد الواحدی النیسابوری (ت ۴۶۸ ه) ، تحقیق: کمال بسیونی زغلول ، بیروت : دار الکتب العلمیّه .

۷ . الاستذکار لمذهب علماء الأمصار ، الحافظ أبو عمر یوسف بن عبد اللّه بن محمّد بن عبد البرّ القرطبی (ت ۳۶۸ ه) ، القاهره : ۱۹۷۱ م .

۸ . الاستیعاب فی معرفه الأصحاب ، یوسف بن عبد اللّه القُرطُبی المالکی (ت ۳۶۳ ه) ، تحقیق : علی محمّد معوّض وعادل أحمد عبد الموجود ، بیروت : دار الکتب العلمیّه ، ۱۴۱۵ ه ، الطبعه الاُولی .

۹ . اُسد الغابه فی معرفه الصحابه ، علی بن أبی الکرم محمّد الشیبانی (ابن الأثیر الجَزَری) (ت ۶۳۰ ه) ، تحقیق : علی محمّد معوّض وعادل أحمد عبد الموجود ، بیروت : دار الکتب العلمیّه، الطبعه الاُولی، ۱۴۱۵ ه .

۱۰ . الإصابه فی تمییز الصحابه ، أبو الفضل أحمد بن علی بن حجر العسقلانی (ت ۸۵۲ ه) ، تحقیق: عادل أحمد عبد الموجود ، وعلی محمّد معوّض ، بیروت : دار الکتب العلمیّه ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۱۵ ه .

۱۱ . الأصفی فی تفسیر القرآن، محمّد محسن الفیض الکاشانی (ت ۱۰۹۱ ه)، تحقیق: مرکز الأبحاث والدراسات الإسلامیه، قمّ: مکتب الإعلام الإسلامی، الطبعه الاُولی، ۱۳۷۶ ه.

۱۲ . الاُصول الستّه عشر ، نخبه من الرواه ، قمّ : دارالشبستری ، الطبعه الثانیه ، ۱۴۰۵ ه .

۱۳ . إعلام الوری بأعلام الهدی ، أبو

على الفضل بن الحسن الطبرسى (ت ۵۴۸ ه) ، تحقيق : على أكبر الغفّارى ، بيروت : دارالمعرفه ، الطبعه الأُولى ، ۱۳۹۹ ه .

۱۴ . أعيان الشيعه ، محسن بن عبد الكريم الأمين الحسينىّ العاملىّ الشقرائىّ (ت ۱۳۷۱ ه) ، إعداد : السيّد حسن الأمين ، بيروت : دارالتعارف ، الطبعه الخامسه، ۱۴۰۳ ه .

۱۵ . إقبال الأعمال، السيّد رضى الدين على بن موسى المعروف بابن طاووس، (ت ۶۶۴ ه)، تحقيق: جواد القيّومى الإصفهانى، قمّ : مكتب الإعلام الإسلامى، الطبعه الأُولى.

۱۶ . الإقبال بالأعمال الحسنه فيما يعمل مرّه فى السنه ، أبو القاسم على بن موسى الحلّى الحسنى المعروف بابن طاووس (ت ۶۶۴ ه) ، تحقيق: جواد القيّومى ، قمّ : مكتب الإعلام الإسلامى ، الطبعه الأُولى ، ۱۴۱۴ ه .

۱۷ . الأمالى، أبو جعفر محمّد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسى (ت ۴۶۰ ه) ، تحقيق : مؤسّسه البعثه ، قمّ : دار الثقافه ، الطبعه الأُولى ، ۱۴۱۴ ه .

۱۸ . الأمالى ، محمّد بن على بن بابويه القمّى (الشيخ الصدوق) (ت ۳۸۱ ه) ، تحقيق : مؤسّسه البعثه ، قمّ : مؤسّسه البعثه ، الطبعه الأُولى ، ۱۴۱۷ ه .

۱۹ . الإمامه والتبصره من الحيره، أبو الحسن على بن الحسين بن بابويه القمّى (ت ۳۲۹ ه) ، تحقيق: محمّد رضا الحسينى ، قمّ : مؤسّسه آل البيت ، الطبعه الأُولى، ۱۴۰۷ ه .

۲۰ . الإمامه والسياسه (تاريخ الخلفاء) ، أبو محمّد عبد اللّه بن مسلم بن قتيبه الدينورى (ت ۲۷۶ ه) ، تحقيق : على شيرى ، قم: مكتبه الشريف الرضى ، الطبعه الأُولى، ۱۴۱۳

۲۱ . إمتاع الأسماع فيما للنبی من الحفده والمتاع، تقی الدين أحمد بن محمّد المقريزی (ت ۸۴۵ ه)، تحقيق: محمّد عبد الحميد النميسی، بيروت: دار الكتب العلميه، الطبعه الاُولی، ۱۴۲۰ ه .

۲۲ . أنساب الأشراف ، أحمد بن يحيی بن جابر البلاذریّ (ت ۲۷۹ ه) ، إعداد : محمّد باقر المحمودیّ ، بيروت : دار المعارف ، الطبعه الثالثه.

۲۳ . أقسام المولی فی اللسان ، أبو عبد اللّه محمّد بن النعمان العُكبری البغدادی المعروف بالشيخ المفيد (ت ۴۱۳ ه) ، تحقيق : مهدی نجف .

۲۴ . بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمّه الأطهار ، محمّد بن محمّد تقی المجلسی (ت ۱۱۱۰ ه) ، طهران : دار الكتب الإسلاميه ، الطبعه الاُولی ، ۱۳۸۶ ه .

۲۵ . البدايه والنهايه ، أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير الدمشقی (ت ۷۷۴ ه) ، تحقيق : مكتبه المعارف ، بيروت : مكتبه المعارف .

۲۶ . بشاره المصطفی لشيعه المرتضی ، أبو جعفر محمّد بن محمّد بن علیّ الطبری (ت ۵۲۵ ه) ، النجف الأشرف : المطبعه الحيدريّه ، الطبعه الثانيه ، ۱۳۸۳ ه .

۲۷ . بصائر الدرجات ، أبو جعفر محمّد بن الحسن الصفّار القمّی المعروف بابن فروخ (ت ۲۹۰ ه) ، قمّ : مكتبه آيه اللّه المرعشی ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۰۴ ه .

۲۸ . بيت الأحزان فی ذكر أحوالات سيّده نساء العالمين فاطمه الزهراء، الشيخ عبّاس القمّی (ت ۱۳۵۹ ه)، قمّ: دار الحكمه، الطبعه الاُولی، ۱۴۱۲ ه .

۲۹ . تاج العروس من جواهر القاموس ، محمّد بن محمّد مرتضی الحسينی الزبيدی (ت ۱۲۰۵ ه

) ، تحقيق : على الشيرى ، ۱۴۱۴ ه ، بيروت : دار الفكر للطباعه والنشر والتوزيع .

۳۰ . تاريخ ابن خلدون ، عبد الرحمن بن محمّد الحضرمى (ابن خلدون) (ت ۸۰۸ ه) ، بيروت : دار الفكر ، الطبعه الثانيه ، ۱۴۰۸ ه .

۳۱ . تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام ، محمّد بن أحمد الذهبى (ت ۷۴۸ ه) ، تحقيق : عمر عبد السلام تدمرى ، بيروت : دار الكتاب العربى ، الطبعه الاُولى، ۱۴۰۹ ه .

۳۲ . تاريخ الطبرىّ (تاريخ الاُمم والملوك) ، أبو جعفر محمّد بن جرير الطبرى الإمامى (ت ۳۱۰ ه) ، تحقيق : محمّد أبو الفضل إبراهيم ، بيروت : دار المعارف .

۳۳ . التاريخ الكبير ، أبو عبد اللّه محمّد بن إسماعيل البخارى (ت ۲۵۶ ه) ، بيروت : دار الفكر .

۳۴ . تاريخ اليعقوبى ، أحمد ابن أبى يعقوب (ابن واضح اليعقوبى) (ت ۲۸۴ ه) ، بيروت : دار صادر .

۳۵ . تاريخ بغداد أو مدينه السلام ، أبو بكر أحمد بن على الخطيب البغدادى (ت ۴۶۳ ه) ، تحقيق : مصطفى عبد القادر عطاء ، بيروت : دار الكتب العلميه ، الطبعه الاُولى .

۳۶ . تاريخ مدينه دمشق ، على بن الحسن بن عساكر الدمشقى (ت ۵۷۱ ه) ، تحقيق : على شيرى ، ۱۴۱۵ ، بيروت : دار الفكر للطباعه والنشر والتوزيع .

۳۷ . التحصين ، على بن طاووس الحلّى (ت ۶۶۴ ه) ، قمّ : دار الكتاب ، ۱۴۱۳ ه .

۳۸ . تحف العقول عن آل الرسول ، أبو محمّد الحسن بن علىّ الحرانى المعروف

بابن شعبه (ت ۳۸۱ ه‍)، تحقیق: علی أکبر الغفّاری، قمّ : مؤسّسه النشر الإسلامی ، الطبعه الثانیه، ۱۴۰۴ ه‍ .

۳۹ . تحفه الأحوذی، المبارکفوری (ت ۱۲۸۲ ه‍)، بیروت : دار الکتب العلمیه، الطبعه الاُولی، ۱۴۱۰ ه‍ .

۴۰ . تفسیر ابن کثیر (تفسیر القرآن العظیم) ، أبو الفداء إسماعیل بن عمر بن کثیر البصروی الدمشقی (ت ۷۷۴ ه‍) ، تحقیق : عبد العظیم غیم ، ومحمّد أحمد عاشور ، ومحمّد إبراهیم البنّا ، القاهره : دار الشعب .

۴۱ . تفسیر البرهان (البرهان فی تفسیر القرآن) ، هاشم بن سلیمان البحرانی (ت ۱۱۰۷ ه‍) ، تحقیق: الموسوی الزندی ، قمّ : مؤسّسه مطبوعات إسماعیلیان ، الطبعه الثانیه، ۱۳۳۴ ه‍ .

۴۲ . تفسیر البغوی (معالم التنزیل) ، أبو محمّد الحسین بن مسعود الفرّاء البغوی (ت ۵۱۶ ه‍) ، بیروت : دار المعرفه .

۴۳ . تفسیر الثعلبی ، الثعلبی، (ت ۴۲۷ ه‍)، تحقیق: أبو محمّد بن عاشور، بیروت : دار إحیاء التراث العربی، الطبعه الاُولی، ۱۴۲۲ ه‍ .

۴۴ . تفسیر السمعانی، السمعانی (ت ۴۸۹ ه‍)، تحقیق: یاسر بن إبراهیم وغنیم بن عبّاس، الریاض: دار الوطن، الطبعه الاُولی، ۱۴۱۸ ه‍ .

۴۵ . تفسیر الطبریّ (جامع البیان فی تفسیر القرآن) ، أبو جعفر محمّد بن جریر الطبریّ (۳۱۰ ه‍)، بیروت : دار الفکر .

۴۶ . تفسیر العیّاشی، أبو النضر محمّدبن مسعود السلمی السمرقندی المعروف بالعیّاشی (ت ۳۲۰ ه‍)، تحقیق : السیّد هاشم الرسولی المحلاّتی ، طهران : المکتبه العلمیّه ، الطبعه الاُولی ، ۱۳۸۰ ه‍ .

۴۷ . تفسیر القرآن الکریم، أبو حمزه ثابت بن دینار الثمالی (ه‍ ۱۴۸)، تحقیق: عبد الرزّاق حرز

الدين، قمّ: مطبعه الهادی، الطبعه الاُولی، ۱۴۲۰ ه .

۴۸ . تفسیر القرطبی (الجامع لأحكام القرآن) ، أبو عبد اللّه محمّد بن أحمد الأنصاری القرطبی (ت ۶۷۱ ه) ، تحقیق : محمّد عبد الرحمن المرعشلی ، بیروت : دار إحیاء التراث العربی ، الطبعه الثانیه، ۱۴۰۵ ه .

۴۹ . تفسیر القمّی، علی بن إبراهیم القمّی، (ت ۳۲۹ ه)، تحقیق: السیّد طیّب الموسوی الجزائری، قمّ : منشورات مكتبه الهدی، الطبعه الثالثه، ۱۴۰۴ ه .

۵۰ . التفسیر الكبیر ومفاتیح الغیب (تفسیر الفخر الرازی) ، أبو عبد اللّه محمّد بن عمر المعروف بفخر الدین الرازی (ت ۶۰۴ ه) ، بیروت : دار الفكر ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۱۰ ه .

۵۱ . تفسیر فرات الكوفی ، أبو القاسم فرات بن إبراهیم بن فرات الكوفی (ق ۴ ه) ، تحقیق : محمّد كاظم المحمودی ، طهران : وزاره الثقافه والإرشاد الإسلامی ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۱۰ ه .

۵۲ . تفسیر نور الثقلین ، عبد علیّ بن جمعه العروسی الحویزی (ت ۱۱۱۲ ه) ، تحقیق : السیّد هاشم الرسولی المحلّاتی ، قمّ : مؤسّسه إسماعیلیان ، الطبعه الرابعه، ۱۴۱۲ ه .

۵۳ . التلخیص الحبیر، أحمد بن علی بن حجر العسقلانی (ت ۸۵۲ ه)، تحقیق: محمد الثانی، الریاض: أضواء السلف، ۱۴۲۸ ه.

۵۴ . التمهید لما فی الموطّأ من المعانی والأسانید ، یوسف بن عبد اللّه القرطبی (ابن عبد البرّ) (ت ۴۶۳ ه) ، تحقیق : مصطفی العلوی ومحمّد عبد الكبیر البكری ، جدّه : مكتبه السوادی ، ۱۳۸۷ ه .

۵۵ . التنبیه والإشراف ، علی بن الحسین المسعودی (ق ۴ ه) ، تصحیح : عبد

اللّه إسماعيل الصاوى ، قاهره : دار الصاوى .

۵۶ . تنزيه الأنبياء ، على بن الحسين الموسوى (السيّد المرتضى) (ت ۴۳۶ ه) ، قمّ : منشورات الشريف الرضى .

۵۷ . التوحيد ، أبو جعفر محمّد بن على بن الحسين بن بابَوَيه القمّى المعروف بالشيخ الصدوق (ت ۳۸۱ ه) ، تحقيق : هاشم الحسينى الطهرانى ، قمّ : مؤسّسه النشر الإسلامى ، الطبعه الاُولى ، ۱۳۹۸ ه .

۵۸ . تهذيب الأحكام فى شرح المقنعه ، محمّد بن الحسن الطوسى (ت ۴۶۰ ه) ، تحقيق : السيّد حسن الموسوى ، طهران : دار الكتب الإسلاميه ، الطبعه الثالثه ، ۱۳۶۴ ش .

۵۹ . تهذيب الكمال فى أسماء الرجال ، يونس بن عبد الرحمن المزّى (ت ۷۴۲ ه) ، تحقيق : الدكتور بشّار عوّاد معروف ، بيروت : مؤسّسه الرساله ، الطبعه الرابعه ، ۱۴۰۶ ه .

۶۰ . الثقات ، محمّد بن حبّان البستى (ت ۳۵۴ ه) ، بيروت : مؤسّسه الكتب الثقافيه ، الطبعه الاُولى ، ۱۴۰۸ ه .

۶۱ . جامع أحاديث الشيعه ، السيّد البروجردى (ت ۱۳۸۳ ه) ، قمّ : المطبعه العلميه .

۶۲ . الجامع الصغير فى أحاديث البشير النذير ، جلال الدين عبد الرحمن بن أبى بكر السيوطى (ت ۹۱۱ ه) ، بيروت : دار الفكر للطباعه والنشر والتوزيع ، الطبعه الاُولى ، ۱۴۰۱ ه .

۶۳ . الجواهر السنيه فى الأحاديث القدسيه، محمّد بن الحسن بن على بن الحسين الحرّ العاملى (ت ۱۱۰۴ ه)، قمّ: مكتبه المفيد.

۶۴ . جواهر الكلام فى شرح شرائع الإسلام ، محمّد حسن النجفى (ت ۱۲۶۶ ه

) ، بيروت : مؤسّسه المرتضى العالميه .

۶۵ . الحدائق الناضره فى أحكام العتره الطاهره ، يوسف بن أحمد البحرانى (ت ۱۱۸۶ ه) ، تحقيق : وإشراف : محمّد تقى الإيروانى ، قمّ : مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرّسين .

۶۶ . الخرائج والجرائح ، أبو الحسين سعيد بن عبد اللّه الراوندى المعروف بقطب الدين الراوندى (ت ۵۷۳ ه) ، تحقيق : مؤسّسه الإمام المهدى عج ، قمّ : مؤسّسه الإمام المهدى عج ، الطبعه الاُولى ، ۱۴۰۹ ه .

۶۷ . خصائص الأئمّه (خصائص أمير المؤمنين) ، محمّد بن الحسين الموسوى (الشريف الرضى) (ت ۴۰۶ ه) ، تحقيق : محمّد هادى الأمينى ، مشهد : مجمع البحوث الإسلاميّه التابع للحضره الرضويّه المقدّسه ، ۱۴۰۶ ه .

۶۸ . خصائص الإمام أمير المؤمنين ، أبو عبد الرحمن أحمد بن شعيب النسائى (ت ۳۰۳ ه) ، تحقيق: محمّد باقر المحمودى ، الطبعه الاُولى، ۱۴۰۳ ه .

۶۹ . الخصال ، أبو جعفر محمّد بن على بن الحسين بن بابَوَيه القمّى المعروف بالشيخ الصدوق (ت ۳۸۱ ه) ، تحقيق : على أكبر الغفارى ، قمّ : منشورات جماعه المدرّسين فى الحوزه العلميه .

۷۰ . الدرّ المنثور فى التفسير المأثور ، جلال الدين عبد الرحمن بن أبى بكر السيوطى (ت ۹۱۱ ه) ، بيروت : دار الفكر ، الطبعه الاُولى ، ۱۴۱۴ ه .

۷۱ . دعائم الإسلام وذكر الحلال والحرام والقضايا والأحكام ، أبو حنيفه النعمان بن محمّد بن منصور بن أحمد بن حيّون التميمى المغربى (ت ۳۶۳ ه) ، تحقيق : آصف بن على أصغر فيضى ، قمّ : مؤسسه

آل البيت ، بالأُوفسيت عن طبعه دار المعارف فى القاهره ، ۱۳۸۳ ه .

۷۲ . ذخائر العقبى فى مناقب ذوى القربى ، أبو العبّاس أحمد بن عبد اللّه الطبرى (ت ۶۹۳ ه) ، بيروت : دار المعرفه .

۷۳ . ذخيره المعاد فى شرح الإرشاد ، العلاّمه المولى محمّد باقر السبزوارى (ت ۱۰۹۰ ه) ، قمّ : مؤسّسه آل البيت لإحياء التراث .

۷۴ . روح المعانى فى تفسير القرآن (تفسير الآلوسى) ، محمود بن عبد اللّه الآلوسى (ت ۱۲۷۰ ه) ، بيروت : دار إحياء التراث العربى .

۷۵ . روضه الطالبين، محيى الدين النووى الدمشقى (ت ۶۷۶ ه)، تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود وعلى محمّد معوّض، بيروت: دار الكتب العلميه.

۷۶ . روضه الواعظين ، محمّد بن الحسن بن علىّ الفتّال النيسابورى (ت ۵۰۸ ه) ، تحقيق : حسين الأعلمى ، بيروت : مؤسّسه الأعلمى ، الطبعه الاُولى ، ۱۴۰۶ ه .

۷۷ . رياض المسائل، السيد على الطباطبائى (ت ۱۲۳۱ ه)، تحقيق ونشر: مؤسّسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرّسين بقمّ المقدّسه، الطبعه الاُولى، ۱۴۱۲ ه .

۷۸ . زاد المسير فى علم التفسير ، عبد الرحمن بن على القرشى البغدادى (ابن الجوزى) (ت ۵۹۷ ه) ، تحقيق : محمّد عبد اللّه ، بيروت : دار الفكر ، الطبعه الاُولى، ۱۴۰۷ ه .

۷۹ . سبل السلام (شرح بلوغ المرام) ، محمّد بن إسماعيل الكحلانى المعروف بالأمير (ت ۱۱۸۲ ه) ، تحقيق: محمّد عبد العزيز الخولى ، القاهره : مطبعه البابى الحلبى ، الطبعه الرابعه ، ۱۳۷۹ ه .

۸۰ . سبل الهدى والرشاد فى سيره خير العباد،

الإمام محمّد بن يوسف الصالحى الشامى (ت ۹۴۲ ه) ، تحقیق : عادل أحمد عبد الموجود وعلى محمّد معوّض ، بيروت : دار الكتب العلميه ، الطبعه الاُولى ، ۱۴۱۴ ه .

۸۱ . السرائر الحاوى لتحرير الفتاوى ، محمّد بن منصور الحلّى (ت ۵۹۸ ه) ، تحقيق : مؤسّسه النشر الإسلامى ، قمّ : مؤسّسه النشر الإسلامى، الطبعه الثانيه، ۱۴۱۰ ه .

۸۲ . سعد السعود ، أبو القاسم علىّ بن موسى الحلّى المعروف بابن طاووس (ت ۶۶۴ ه) ، قم : مكتبه الرضى ، الطبعه الاُولى ، ۱۳۶۳ ه . ش .

۸۳ . السقيفه وفدك، أبو بكر أحمد بن عبد العزيز الجوهرى البصرى البغدادى (ت ۳۲۳ ه)، تحقيق: محمّد هادى الأمينى، بيروت: شركه الكتبى للطباعه والنشر، الطبعه الاُولى، ۱۴۰۱ ه .

۸۴ . سنن ابن ماجه ، أبو عبداللّه محمّد بن يزيد بن ماجه القزوينى (ت ۲۷۵ ه) ، تحقيق : محمّد فؤاد عبد الباقى ، بيروت : دار الفكر للطباعه والنشر والتوزيع .

۸۵ . سنن أبى داود ، أبو داود سليمان بن أشعث السِّجستانى الأزدى (ت ۲۷۵ ه) ، تحقيق : سعيد محمّد اللحّام ، بيروت : دار الفكر للطباعه والنشر والتوزيع ، الطبعه الاُولى ، ۱۴۱۰ ه .

۸۶ . سنن الترمذى (الجامع الصحيح) ، أبو عيسى محمّد بن عيسى بن سوره الترمذى (ت ۲۷۹ ه) ، تحقيق : عبد الرحمن محمّد عثمان ، بيروت : دار الفكر للطباعه والنشر والتوزيع ، الطبعه الثانيه ، ۱۴۰۳ ه .

۸۷ . سنن الدارمى ، أبو محمّد عبد اللّه بن عبد الرحمن الدارمى (ت

۲۵۵ ه) ، تحقيق : مصطفى ديب البغا ، بيروت : دار العلم .

۸۸ . السنن الكبرى ، أبو بكر أحمد بن الحسين بن على البيهقى (ت ۴۵۸ ه) ، بيروت : دار الفكر للطباعه والنشر والتوزيع .

۸۹ . السنن الكبرى ، أبو عبد الرحمن بن شعيب النسائى (ت ۳۰۳ ه) ، بيروت : دار الفكر للطباعه والنشر والتوزيع ، الطبعه الاُولى ، ۱۳۴۸ ه .

۹۰ . سنن النسائى (بشرح الحافظ جلال الدين السيوطى وحاشيه الإمام السندى) ، أبو بكر عبد الرحمن أحمد بن شعيب النسائى (ت ۳۰۳ ه) ، بيروت : دارالمعرفه ، الطبعه الثالثه ، ۱۴۱۴ ه .

۹۱ . سير أعلام النبلاء ، أبو عبد اللّه محمّد بن أحمد الذهبى (ت ۷۴۸ ه) ، تحقيق : شُعيب الأرنؤوط ، بيروت : مؤسّسه الرساله ، الطبعه العاشره، ۱۴۱۴ ه .

۹۲ . السيره الحلبيّه ، على بن برهان الدين الحلبى الشافعى (ت ۱۱ ه) ، بيروت : دار إحياء التراث العربى .

۹۳ . السيره النبويّه ، إسماعيل بن عمر البصروى الدمشقى (ابن كثير) (ت ۷۴۷ ه) ، تحقيق : مصطفى عبد الواحد ، بيروت : دار إحياء التراث العربى .

۹۴ . الشافى فى الإمامه ، أبو القاسم على بن الحسين الموسوى المعروف بالسيّد المرتضى (ت ۴۳۶ ه)، تحقيق : عبد الزهراء الحسينى الخطيب ، طهران : مؤسّسه الإمام الصادق ، الطبعه الثانيه ، ۱۴۱۰ ه .

۹۵ . شرح الأخبار فى فضائل الأئمّه الأطهار ، أبو حنيفه القاضى النعمان بن محمّد المصرى (ت ۳۶۳ ه) ، تحقيق : السيّد محمّد الحسينى الجلالى ، قمّ

: مؤسّسه النشر الإسلامی ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۱۲ ه .

۹۶ . شرح مسلم بشرح النووی، النووی (ت ۶۷۶ ه)، بیروت: دار الکتاب العربی، ۱۴۰۷ ه .

۹۷ . شرح نهج البلاغه ، عبد الحمید بن محمّد المعتزلی (ابن أبی الحدید) (ت ۶۵۶ ه) ، تحقیق : محمّد أبو الفضل إبراهیم ، بیروت : دار إحیاء التراث ، الطبعه الثانیه، ۱۳۸۷ ه .

۹۸ . شواهد التنزیل لقواعد التفضیل ، أبو القاسم عبیداللّه بن عبد اللّه النیسابوریّ المعروف بالحاکم الحسکانیّ (ق ۵ ه) ، تحقیق : محمّد باقر المحمودیّ ، طهران : مؤسّسه الطبع والنشر التابعه لوزاره الثقافه والإرشاد الإسلامیّ ، الطبعه الاُولی ۱۴۱۱ ه .

۹۹ . الصافی فی تفسیر القرآن (تفسیر الصافی) ، محمّد محسن بن شاه مرتضی (الفیض الکاشانی) (ت ۱۰۹۱ ه) ، طهران : مکتبه الصدر ، الطبعه الاُولی، ۱۴۱۵ ه.

۱۰۰ . صحیح ابن حبّان ، علیّ بن بلبان الفارسی المعروف بابن بلبان (ت ۷۳۹ ه) ، تحقیق : شعیب الأرنؤوط ، بیروت : مؤسّسه الرساله ، الطبعه الثانیه ، ۱۴۱۴ ه .

۱۰۱ . صحیح ابن خزیمه ، أبو بکر محمّد بن إسحاق السلمی النیسابوری المعروف بابن خزیمه (ت ۳۱۱ ه) ، تحقیق : محمّد مصطفی أعظمی ، بیروت : المکتبه الإسلامیه ، الطبعه الثالثه ، ۱۴۱۲ ه .

۱۰۲ . صحیح البخاری ، أبو عبد اللّه محمّد بن إسماعیل البخاری (ت ۲۵۶ ه) ، تحقیق : مصطفی دیب البغا ، بیروت : دار ابن کثیر ، الطبعه الرابعه، ۱۴۱۰ ه .

۱۰۳ . صحیح مسلم ، أبو الحسین مسلم بن الحجّاج القشیری النیسابوری (ت ۲۶۱ ه)

، بیروت : دار الفکر ، طبعه مصحّحه ومقابله علی عدّه مخطوطات ونسخ معتمده .

۱۰۴ . الطبقات الکبری (الطبقه الخامسه من الصحابه) ، محمّد بن سعد منیع الزهری (ت ۲۳۰ ه) ، الطائف : مکتبه الصدّیق ، الطبعه الاُولی، ۱۴۱۴ ه .

۱۰۵ . الطرائف فی معرفه مذاهب الطوائف ، أبو القاسم رضی الدین علیّ بن موسی بن طاووس الحسنی (ت ۶۶۴ ه) ، مطبعه الخیام قمّ ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۰۰ ه .

۱۰۶ . العدد القویه، رضی الدین علی بن یوسف الحلّی (ق ۸ ه) ، تحقیق : مهدی الرجائی ، قمّ : مکتبه آیه اللّه المرعشی العامّه ، ۱۴۰۸ه .

۱۰۷ . علل الشرائع ، أبو جعفر محمّد بن علی بن الحسین بن بابَوَیه القمّی المعروف بالشیخ الصدوق (ت ۳۸۱ ه) ، تقدیم : السیّد محمّد صادق بحر العلوم ، ۱۳۸۵ ه ، النجف الأشرف : منشورات المکتبه الحیدریه .

۱۰۸ . عمده القاری شرح البخاری ، أبو محمّد بدر الدین أحمد العینی الحنفی (ت ۸۵۵ه) ، مصر : دار الطباعه المنیریه .

۱۰۹ . عمده عیون صحاح الأخبار فی مناقب إمام الأبرار (العمده) ، یحیی بن الحسن الأسدی الحلّی المعروف بابن البطریق (ت ۶۰۰ ه) ، قمّ : مؤسّسه النشر الإسلامی ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۰۷ ه .

۱۱۰ . عون المعبود (شرح سنن أبی داود) ، محمّد شمس الحقّ العظیم الآبادی (ت ۱۳۲۹ه) ، بیروت : دار الکتب العلمیه، الطبعه الاُولی ، ۱۴۱۵ ه .

۱۱۱ . عیون أخبار الرضا علیه السلام ، أبو جعفر محمّد بن علی بن الحسین بن بابَوَیه القمّی المعروف بالشیخ الصدوق (

ت ۳۸۱ ه) ، تحقیق : الشیخ حسین الأعلمی ، ۱۴۰۴ ه ، بیروت : مؤسسه الأعلمی للمطبوعات .

۱۱۲ . عیون الأثر فی فنون المغازی والشمائل والسیر (السیره النبویّه لابن سیّد الناس) ، محمّد عبد اللّه بن یحیی بن سیّد الناس (ت ۷۳۴ ه) ، بیروت : مؤسّسه عزّ الدین ، ۱۴۰۶ ه .

۱۱۳ . غایه المرام وحجّه الخصام فی تعیین الإمام ، هاشم بن إسماعیل البحرانی (ت ۱۱۰۷ ه) ، تحقیق : السیّد علی عاشور ، بیروت : مؤسّسه التاریخ العربی ، ۱۴۲۲ ه .

۱۱۴ . الغدیر فی الکتاب والسنّه والأدب ، عبد الحسین أحمد الأمینی (ت ۱۳۹۰ ه) ، بیروت : دار الکتاب العربی ، الطبعه الثالثه ، ۱۳۸۷ ه .

۱۱۵ . الغیبه ، أبو جعفر محمّد بن الحسن بن علی بن الحسن الطوسی (ت ۴۶۰ ه) ، تحقیق : عباد اللّه الطهرانی ، وعلی أحمد ناصح ، قمّ : مؤسّسه المعارف الإسلامیه ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۱۱ ه .

۱۱۶ . فتح الباری شرح صحیح البخاری ، أحمد بن علی العسقلانی (ابن حجر) (ت ۸۵۲ ه) ، تحقیق : عبد العزیز بن عبد اللّه بن باز ، بیروت : دار الفکر ، الطبعه الاُولی ، ۱۳۷۹ ه .

۱۱۷ . فتح القدیر الجامع بین فنّی الروایه والدرایه من علم التفسیر، محمّد بن علی بن محمّد الشوکانی (ت ۱۲۵۰ ه).

۱۱۸ . فتوح البلدان ، أحمد بن یحیی البلاذری (ت ۲۷۹ ه) ، تحقیق : عبد اللّه أنیس الطباع ، بیروت : مؤسّسه المعارف ، الطبعه الاُولی، ۱۴۰۷ ه .

۱۱۹ . فرائد السمطین فی فضائل المرتضی والبتول والسبطین والأئمّه

من ذرّيّتهم ، إبراهيم بن محمّد بن المؤيّد بن عبد اللّه الجوينيّ (ت ۷۳۰ ه) ، تحقيق : محمّد باقر المحموديّ ، بيروت : مؤسّسه المحموديّ ، الطبعه الاُولى، ۱۳۹۸ ه .

۱۲۰ . الفصول المختاره من العيون والمحاسن ، أبو القاسم عليّ بن الحسين الموسوى المعروف، بالشريف المرتضى وعلم الهدى (ت ۴۳۶ ه) ، قمّ : المؤتمر العالمى بمناسبه ذكرى ألفيه الشيخ المفيد ، الطبعه الاُولى ، ۱۴۱۳ ه .

۱۲۱ . الفصول المهمّه فى معرفه أحوال الأئمّه ، عليّ بن محمّد بن أحمد المالكى المكّى المعروف بابن صبّاغ (ت ۸۵۵ ه) ، بيروت : مؤسّسه الأعلمى .

۱۲۲ . فضائل الصحابه ، أبو عبد اللّه أحمد بن محمّد بن حنبل المعروف بالنسائى (ت ۲۴۱ ه) ، تحقيق : وصيّ اللّه بن محمّد عبّاس ، جدّه : دار العلم ، الطبعه الاُولى، ۱۴۰۳ ه .

۱۲۳ . فضائل أمير المؤمنين، أبو العبّاس أحمد بن محمّد بن عقده الكوفى (ت ۳۳۳ ه)، تحقيق عبد الرزّاق محمّد حسين فيض الدين.

۱۲۴ . فقه القرآن ، سعيد بن عبد اللّه الراوندى (قطب الدين الراوندى) (ت ۵۷۳ ه) ، تحقيق : أحمد الحسينى ، قمّ : مكتبه آيه اللّه المرعشى النجفى ، الطبعه الاُولى ، ۱۳۹۷ ه .

۱۲۵ . الفقيه = كتاب من لا يحضره الفقيه ، أبو جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين بن بابويه القمّى المعروف بالشيخ الصدوق (ت ۳۸۱ ه) ، تحقيق : على أكبر الغفّارى ، قمّ : مؤسّسه النشر الإسلامى .

۱۲۶ . فيض القدير، شرح الجامع الصغير، محمّد عبد الرؤوف المناوى، تحقيق: أحمد عبد السلام، بيروت : دار الكتب العلميه،

الطبعه الأُولى، ۱۴۱۵ ه .

۱۲۷ . قرب الإسناد، أبو العبّاس عبد اللّه بن جعفر الحِميَرى القمّى (ت بعد ۳۰۴ ه) ، تحقيق : مؤسّسه آل البيت ، قمّ : مؤسّسه آل البيت ، الطبعه الأُولى ، ۱۴۱۳ ه .

۱۲۸ . قصص الأنبياء ، أبو الحسين سعيد بن عبد اللّه الراوندى المعروف بقطب الدين الراوندى (ت ۵۷۳ ه)، تحقيق: غلام رضا عرفانيان، مشهد : الحضره الرضويّه المقدّسه ، الطبعه الأُولى ، ۱۴۰۹ ه .

۱۲۹ . الكافى ، أبو جعفر ثقه الإسلام محمّد بن يعقوب بن إسحاق الكلينى الرازى (ت ۳۲۹ ه) ، تحقيق : على أكبر الغفارى ، طهران : دار الكتب الإسلاميه ، الطبعه الثانيه ، ۱۳۸۹ ه .

۱۳۰ . كامل الزيارات ، أبو القاسم جعفر بن محمّد بن قولويه (ت ۳۶۷ ه) ، تحقيق : عبد الحسين الأمينى التبريزى ، النجف الأشرف : المطبعه المرتضويه ، الطبعه الأُولى ، ۱۳۵۶ ه .

۱۳۱ . الكامل، عبد اللّه بن عدى، (ت ۳۶۵ ه)، تحقيق: يحيى مختار غزّاوى، بيروت : دار الفكر للطباعه والنشر والتوزيع، الطبعه الثالثه ، ۱۴۰۹ ه .

۱۳۲ . الكامل فى التاريخ ، أبو الحسن علىّ بن محمّد الشيبانىّ الموصلىّ المعروف بابن الأثير (ت ۶۳۰ ه) ، تحقيق : على شيرى ، بيروت : دار إحياء التراث العربىّ ، الطبعه الأُولى ۱۴۰۸ ه .

۱۳۳ . كتاب الغيبه ، الشيخ ابن أبى زينب محمّد بن إبراهيم النعمانى (ت ۳۴۲ ه) ، تحقيق : على أكبر الغفارى ، طهران : مكتبه الصدوق ، ۱۳۹۹ ه .

۱۳۴ . كتاب سليم بن قيس ، سليم بن قيس الهلالى العامرى (ت

حوالی ۹۰ ه) ، تحقیق : محمّد باقر الأنصاری ، قمّ : نشر الهادی ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۱۵ ه .

۱۳۵ . کشف الغمّه فی معرفه الأئمّه ، علیّ بن عیسی الإربلیّ (ت ۶۸۷ ه) ، تصحیح : السیّد هاشم الرسولیّ المحلاّتیّ ، بیروت : دارالکتاب الإسلامیّ ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۰۱ ه .

۱۳۶ . کشف المحجّه لثمره المهجه ، أبو القاسم رضیّ الدین علی بن موسی بن طاووس الحسنی (ت ۶۶۴ ه)، تحقیق: محمّد الحسّون ، قمّ : مکتب الإعلام الإسلامی ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۱۲ ه .

۱۳۷ . کمال الدین وتمام النعمه ، أبو جعفر محمّد بن علی بن الحسین بن بابَوَیه القمّی المعروف بالشیخ الصدوق (ت ۳۸۱ ه) ، تحقیق : علی أکبر الغفّاری ، قمّ : مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرّسین ، الطبعه الاُولی ،۱۴۰۵ ه .

۱۳۸ . کنز العمّال فی سنن الأقوال والأفعال ، علاء الدین علی المتّقی بن حسام الدین الهندی (ت ۹۷۵ ه) ، ضبط وتفسیر : الشیخ بکری حیّانی ، تصحیح وفهرسه : الشیخ صفوه السقا ، بیروت : مؤسسه الرساله ، الطبعه الاُولی ،۱۳۹۷ ه .

۱۳۹ . کنز الفوائد ، أبو الفتح الشیخ محمّد بن علیّ بن عثمان الکراجکی الطرابلسی (ت ۴۴۹ ه) ، إعداد : عبد اللّه نعمه ، قمّ : دار الذخائر ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۱۰ ه .

۱۴۰ . لباب النقول فی أسباب النزول، جلال الدین السیوطی (ت ۹۱۱ ه)، بیروت: دار إحیاء العلوم.

۱۴۱ . لسان العرب ، أبو الفضل جمال الدین محمّد بن مکرم بن منظور المصری (ت ۷۱۱ ه) ، بیروت

: دار صادر ، الطبعه الاُولى ، ۱۴۱۰ ه .

۱۴۲ . لسان الميزان ، أبو الفضل أحمد بن على بن حجر العسقلانى (ت ۸۵۲ ه) ، بيروت : مؤسّسه الأعلمى ، الطبعه الثالثه ، ۱۴۰۶ ه .

۱۴۳ . لغتنامه دهخدا، على أكبر دهخدا (ت ۱۳۳۴ ش)، طهران: جامعه طهران، الطبعه الاُولى، ۱۳۷۳ ش .

۱۴۴ . المبسوط فى فقه الإماميّه ، أبو جعفر محمّد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسى (ت ۴۶۰ ه) ، تحقيق : محمّد على الكشفى ، طهران : المكتبه المرتضويّه ، الطبعه الثالثه، ۱۳۸۷ ه .

۱۴۵ . مجمع البحرين ، فخر الدين الطريحى (ت ۱۰۸۵ ه) ، تحقيق: السيّد أحمد الحسينى ، طهران : مكتبه نشر الثقافه الإسلاميّه ، الطبعه الثانيه، ۱۴۰۸ ه .

۱۴۶ . مجمع البيان فى تفسير القرآن ، أبو علىّ الفضل بن الحسن الطبرسىّ (ت ۵۴۸ ه .) ، تحقيق : السيد هاشم الرسولىّ المحلّاتىّ والسيّد فضل اللّه اليزدىّ الطباطبائىّ ، بيروت : دار المعرفه ، الطبعه الثانيه ، ۱۴۰۸ ه .

۱۴۷ . مجمع الزوائد ومنبع الفوائد ، نور الدين على بن أبى بكر الهيثمى (ت ۸۰۷ه) ، بيروت : دار الكتب العلميه ، الطبعه الاُولى ، ۱۴۰۸ ه .

۱۴۸ . المجموع (شرح المهذّب) ، الإمام أبو زكريا محى الدين بن شرف النووى (ت۶۷۶ ه) ، بيروت : دار الفكر .

۱۴۹ . المحاسن ، أبو جعفر أحمد بن محمّد بن خالد البرقى (ت ۲۸۰ ه) ، تحقيق : السيّد مهدى الرجائى، قمّ : المجمع العالمى لأهل البيت ، الطبعه الاُولى ، ۱۴۱۳ ه .

۱۵۰ . المحبَّر ، محمّد بن حبيب

الهاشمی البغدادی (ت ۲۴۵ ه) ، بیروت : دار الآفاق الجدیده ، ۱۳۶۱ ه .

۱۵۱ . المحلّی ، أبو محمّد علی بن أحمد بن سعید (ابن حزم) (ت ۴۵۶ ه) ، تحقیق : أحمد محمّد شاکر ، بیروت : دار الفکر .

۱۵۲ . مختار الصحاح، الإمام محمّد بن أبی بکر بن عبد القادر الجزائری، تحقیق: أحمد شمس الدین، بیروت: دار الکتب العلمیه، الطبعه الاُولی، ۱۴۱۵ ه .

۱۵۳ . مختصر بصائر الدرجات ، حسن بن سلیمان الحلّی (ق ۹ ه) ، قمّ : انتشارات الرسول المصطفی .

۱۵۴ . مختلف الشیعه ، أبو منصور الحسن بن یوسف بن المطهّر الأسدی الحلّی (ت ۷۲۶ ه) ، تحقیق : مؤسّسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرّسین ، قمّ : مؤسّسه النشر الإسلامی ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۱۲ ه .

۱۵۵ . مدارک الأحکام، السیّد محمّد العاملی، (ت ۱۰۰۹ ه)، قمّ : مؤسّسه آل البیت لإحیاء التراث ، الطبعه الاُولی، ۱۴۱۰ ه .

۱۵۶ . مدینه المعاجز، السیّد هاشم بن سلیمان الحسینی البحرانی (ت ۱۱۰۷ ه)، قم: مؤسّسه المعارف الإسلامیه، الطبعه الاُولی، ۱۴۱۳ ه .

۱۵۷ . المراجعات ، عبد الحسین شرف الدین العاملی (ت ۱۳۷۷ ه) ، تحقیق : حسین الراضی ، قمّ : دار الکتاب الإسلامی .

۱۵۸ . المزار ، محمّد مکّی العاملی الجزینی الشهیر بالشهید الأوّل (ت۷۸۶ ه) ، تحقیق ونشر : مدرسه الإمام المهدی قمّ الطبعه الاُولی ، ۱۴۱۰ ه .

۱۵۹ . مسار الشیعه فی مختصر تواریخ الشریعه ، أبو عبد اللّه محمّد بن محمّد بن نعمان العکبری البغدادی (ت ۴۱۳ ه) ، تحقیق :

مهدی نجف ، بیروت : دار المفید للطباعه والنشر ، الطبعه الثانیه ، ۱۴۱۴ ه .

۱۶۰ . مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل ، المیرزا حسین النوری (ت ۱۳۲۰ ه) ، تحقیق : مؤسّسه آل البیت ، قمّ : مؤسّسه آل البیت ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۰۸ ه .

۱۶۱ . مستدرک سفینه البحار، الشیخ علی النمازی الشاهرودی (ت ۱۴۰۵ ه)، تحقیق: الشیخ حسن بن علی النمازی، قمّ: مؤسّسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرّسین، ۱۴۱۸ ه .

۱۶۲ . المستدرک علی الصحیحین ، أبو عبد اللّه محمّد بن عبد اللّه الحاکم النیسابوری (ت ۴۰۵ ه)، تحقیق : مصطفی عبد القادر عطا ، بیروت : دار الکتب العلمیّه ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۱۱ ه .

۱۶۳ . المسترشد فی إمامه أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب ۷ ، أبو جعفر محمّد بن جریر الطبری الإمامی (ق ۵ ه) ، تحقیق : أحمد المحمودی ، طهران : مؤسّسه الثقافه الإسلامیّه لکوشانبور ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۱۵ ه .

۱۶۴ . مستند الشیعه فی أحکام الشریعه ، العلّامه المولی أحمد بن محمّد مهدی النراقی (ت ۱۲۴۵ ه) ، تحقیق : مؤسّسه آل البیت لإحیاء التراث ، مشهد : مؤسّسه آل البیت لإحیاء التراث ، ۱۴۱۵ ه .

۱۶۵ . مسند أبی داوود الطیالسی ، سلیمان بن داوود الجارود البصری المعروف بأبی داوود الطیالسی (ت ۲۰۴ ه) ، بیروت : دار المعرفه .

۱۶۶ . مسند أبی یعلی الموصلی ، أبو یعلی أحمد بن علیّ بن المثنّی التمیمی الموصلی (ت ۳۰۷ ه) ، تحقیق : إرشاد الحقّ الأثری ، جدّه : دار القبله ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۰۸ ه

١٦٧ . مسند أحمد ، أحمد بن محمّد بن حنبل الشيبانى (ت ٢٤١ ه) ، تحقيق : عبد اللّه محمّد الدرويش ، بيروت : دار الفكر ، الطبعه الثانيه ، ١٤١٤ ه .

١٦٨ . مشكل الآثار ، أبو جعفر أحمد بن محمّد الأزدى الحجرى الطحاوى (ت ٣٢١ ه) ، بيروت : دار صادر.

١٦٩ . مصباح المتهجّد ، أبو جعفر محمّد بن الحسن بن عليّ بن الحسن الطوسى (ت ٤٦٠ ه) ، تحقيق : عليّ أصغر مرواريد ، بيروت : مؤسّسه فقه الشيعه ، الطبعه الاُولى ، ١٤١١ ه .

١٧٠ . المصباح فى الأدعيه والصلوات والزيارات ، تقى الدين إبراهيم بن زين الدين الحارثى الهمدانى المعروف بالكفعمى (ت ٩٠٥ ه) ، قمّ : منشورات الرضى .

١٧١ . المصنّف ، أبو بكر عبد الرزّاق بن همام الصنعانى (ت ٢١١ ه) ، تحقيق : حبيب الرحمن الأعظمى ، بيروت : المجلس العلمى .

١٧٢ . معانى الأخبار ، أبو جعفر محمّد بن على بن الحسين بن بابَوَيه القمّى المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ ه) ، تحقيق : على أكبر الغفّارى ، ١٣٧٩ ه ، قمّ : مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرّسين ، الطبعهالاُولى، ١٣٦١ ه .

١٧٣ . المعجم الأوسط ، أبو القاسم سليمان بن أحمد اللخمى الطبرانى (ت ٣٦٠ ه) ، تحقيق : قسم التحقيق بدار الحرمين ، ١٤١٥ ه ، القاهره : دار الحرمين للطباعه والنشر والتوزيع .

١٧٤ . معجم البلدان ، أبو عبد اللّه شهاب الدين ياقوت بن عبد اللّه الحموى الرومى (ت ٦٢٦ ه) بيروت : دار إحياء التراث العربى ، الطبعه الاُولى ،

١٣٩٩ ه .

١٧٥ . المعجم الكبير ، أبو القاسم سليمان بن أحمد اللخمى الطبرانى (ت ٣٦٠ ه) ، تحقيق : حمدى عبد المجيد السلفى ، بيروت : دار إحياء التراث العربى ، الطبعه الثانيه ، ١٤٠٤ ه .

١٧٦ . معجم قبائل العرب ، عمر رضا كحّاله ، بيروت : مؤسّسه الرساله ، ١٤١٤ ه ، هفتم .

١٧٧ . معجم ما استعجم ، عبد اللّه بن عبد العزيز البكرى (ت ٤٨٧ ه) ، تحقيق : مصطفى السقّا ، بيروت : عالم الكتب ، الطبعه الثالثه ، ١٤٠٣ ه .

١٧٨ . المغنى ، أبو محمّد عبد اللّه بن أحمد بن محمّد بن قدامه (ت ٦٢٠ ه) ، بيروت : دار الكتاب العربى .

١٧٩ . مقاتل الطالبيّين ، أبو الفرج على بن الحسين بن محمّد الإصبهانى (ت ٣٥٦ ه) ، تحقيق : السيّد أحمد صقر ، قمّ : منشورات الشريف الرضى ، الطبعه الاُولى، ١٤٠٥ ه .

١٨٠ . الملل والنحل ، أبو الفتح محمّد بن عبد الكريم الشهرستانى (ت ٥٤٨ ه) ، بيروت : دار المعرفه ، ١٤٠٦ ه .

١٨١ . مناقب آل أبى طالب (مناقب ابن شهر آشوب) ، أبو جعفر رشيد الدين محمّد بن على بن شهر آشوب المازندرانى (ت ٥٨٨ ه) ، قمّ : المطبعه العلميه .

١٨٢ . مناقب الإمام أميرالمؤمنين ، محمّد بن سليمان الكوفى القاضى (ت ٣٠٠ ه) ، تحقيق : محمّد باقر المحمودى ، قمّ : مجمع إحياءالثقافه الإسلاميّه قمّ ، الطبعه الاُولى، ١٤١٢ ه .

١٨٣ . المناقب (المناقب للخوارزمى) ، للحافظ الموفّق بن أحمد البكرى المكّى الحنفى الخوارزمى (٥٦٨ ه

)، تحقيق : مالك المحمودى ، قمّ : مؤسّسه النشر الإسلامى ، الطبعه الثانيه ، ۱۴۱۴ ه .

۱۸۴ . المنتخب من ذيل المذيّل ، محمّد بن جرير الطبرى (ت ۳۱۰ ه) .

۱۸۵ . منتقى الجمان فى الأحاديث الصحاح والحسان ، جمال الدين أبو منصور الحسن بن زين الدين الشهيد (ت ۱۰۱۱ ه) ، تحقيق : على أكبر الغفارى ، قمّ : جامعه المدرّسين ، الطبعه الاُولى ، ۱۳۶۲ ه .

۱۸۶ . الموطّأ ، مالك بن أنس (ت ۱۵۸ ه) ، تحقيق : محمّد فؤاد عبد الباقى ، بيروت : دار إحياء التراث العربى، الطبعه الاُولى ، ۱۴۰۶ ه .

۱۸۷ . المهذّب ، عبد العزيز بن البرّاج الطرابلسى (ت ۴۸۱ ه) ، قمّ : مؤسّسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرّسين ، ۱۴۰۶ش .

۱۸۸ . ميزان الاعتدال فى نقد الرجال ، محمّد بن أحمد الذهبى (ت ۷۴۸ ه) ، تحقيق : على محمّد البجاوى ، بيروت : دار الفكر .

۱۸۹ . نصب الرايه ، عبد اللّه بن يوسف الحنفى الزيلعى (ت ۷۶۲ ه) ، القاهره : دار الحديث ، ۱۴۱۵ ش .

۱۹۰ . نظم درر السمطين ، محمّد بن يوسف الزرندى (ت ۷۵۰ ه) ، إصفهان : مكتبه الإمام أمير المؤمنين ، ۱۳۷۷ ش .

۱۹۱ . النفحه المسكيه فى الرحله المكّيه، عبد اللّه بن الحسين بن مرعى بن ناصر الدين السويدى (ت ۱۱۷۴ ه).

۱۹۲ . النوادر (مستطرفات السرائر) ، أبو عبد اللّه محمّد بن أحمد بن إدريس الحلّى (ت ۵۹۸ ه) ، تحقيق : مؤسّسه الإمام المهدى عج ، قمّ : مؤسّسه الإمام المهدى عج ، الطبعه الاُولى ، ۱۴۰۸ ه

.

۱۹۳ . النهایه فی غریب الحدیث والأثر ، أبو السعادات مبارک بن مبارک الجزری المعروف بابن الأثیر (ت ۶۰۶ ه) ، تحقیق : طاهر أحمد الزاوی ، قمّ : مؤسّسه إسماعیلیان ، الطبعه الرابعه ، ۱۳۶۷ ش .

۱۹۴ . نهج الإیمان ، علی بن یوسف بن جبر (ق ۷ ه) ، تحقیق : السیّد أحمد الحسینی ، مشهد : مجتمع الإمام الهادی ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۱۸ ه .

۱۹۵ . نیل الأوطار من أحادیث سیّد الأخیار ، العلاّمه محمّد بن علی بن محمّد الشوکانی (ت ۱۲۵۵ ه) ، بیروت : دار الجیل .

۱۹۶ . الوافی بالوفیات ، خلیل بن أیبک الصَّفَدی (ت ۷۴۹ ه) ، ویسبادن (آلمان): فرانْزشْتایْنر ، الطبعه الثانیه، ۱۳۸۱ ه .

۱۹۷ . وسائل الشیعه ، محمّد بن الحسن الحرّ العاملی (ت ۱۱۰۴ ه) ، تحقیق : مؤسّسه آل البیت ، قمّ : مؤسّسه آل البیت لإحیاء التراث ، الطبعه الثانیه ، ۱۴۱۴ ه .

۱۹۸ . الیقین باختصاص مولانا علی بإمره المسلمین ، أبو القاسم علی بن موسی الحلّی المعروف بابن طاووس (ت ۶۶۴ ه) ، تحقیق : محمّد باقر أنصاری ، قمّ : مؤسّسه دار الکتاب ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۱۳ ه .

۱۹۹ . ینابیع المودّه لذوی القربی ، سلیمان بن إبراهیم القندوزی الحنفی (ت ۱۲۹۴ ه) ، تحقیق : علی جمال أشرف الحسینی ، طهران : دارالاُسوه ، الطبعه الاُولی ، ۱۴۱۶ ه .

نویسنده، کتب، ناشر

ارتباط با نویسنده

اشاره

دوستان خوبم! دوست دارم نظر شما را درباره این کتاب بدانم، نظر شما، سرمایه من است.

پیامک خود را به سامانه پیام کوتاه من به شماره ۳۰۰۰۴۵۶۹ بفرستید.

شما را دوست دارم

و فقط به عشق شما می نویسم.

سامانه پیام کوتاه ۳۰۰۰۴۵۶۹

سایت www.hasbi.ir

ایمیل khodamian@yahoo.com

درباره نویسنده

دکتر مهـدی خُدّامیان آرانی به سال ۱۳۵۳ در شهرسـتان آران و بیدگل اصـفهان دیده به جهان گشود. وی در سال ۱۳۶۸ وارد حوزه علمیّه کاشان شد و در سال ۱۳۷۲ در دانشگاه علامه طباطبائی تهران در رشته ادبیات عرب مشغول به تحصیل گردید.

ایشـان در سال ۱۳۷۶ به شـهر قمّ هجرت نمود و دروس حوزه را تـا مقطع خـارج فقه و اصول ادامه داد و مـدرک سـطح چهـار حوزه علمیّه قم (دکترای فقه و اصول) را أخذ نمود.

موفقیّت وی در کسب مقـام اوّل مسـابقه جهـانی کتاب رضوی بیروت در تاریـخ ۸۸/۸/۸ مایه خوشـحالی هموطنانش گردید و اوّلین بار بود که یک ایرانی توانست در این مسابقات، مقام اوّل را کسب نماید.

بازسازی مجموعه هشت کتاب از کتب رجالیّ شـیعه از دیگر فعالیّت های پژوهشـی این استاد است که فهارس الشیعه نام دارد، این کتاب ارزشـمند در اوّلین دوره جایزه شهاب، چهاردهمین دوره کتاب فصل و یازدهمین همایش حامیان نسخ خطّی به رتبه برتر دست یافته است و در سال ۱۳۹۰ به عنوان اثر برگزیده سیزدهمین همایش کتاب سال حوزه انتخاب شد.

دکتر خدّامیان هرگز جوانان این مرز و بوم را فراموش نکرد و در کنار فعالیّت های علمی، برای آنها نیز قلم زد. او تاکنون بیش از ۵۰ کتاب فارسی نوشته است که بیشتر آنها جوایز مهمّی در جشنواره های مختلف کسب نموده است. قلم روان، بیان جذاب و همراه بودن با مستندات تاریخی – حدیثی از مهمترین ویژگی این آثار می باشد.

آثار فارسـی ایشان با عنوان «مجموعه انـدیشه سبز» به بیان زیبایی های مکتب شـیعه می پردازد و تلاش می کنـد تا جوانان را با آموزه های دینی بیشتر

آشنا نماید. این مجموعه با همّت انشارات وثوق به زیور طبع آراسته شده است.

کتب نویسنده

کتب فارسی

اشاره

ناشر همه کتاب های فارسی، نشر وثوق می باشد.

این فهرست کتاب های چاپ شده تا سال ۱۳۹۲ می باشد.

رمان مذهبی

۱ – مهاجر بهشت: حوادث روزهای پایانی زندگی پیامبر

۲ – قصه معراج : حوادث و شگفتی های معراج پیامبر

۳ – بانوی چشمه: زندگی حضرت خدیجه(س)

۴ – فریاد مهتاب: زندگی حضرت زهرا(س)

۵ – روشنی مهتاب: پاسخ به شبهات وهابیت – دفاع از حقیقت و ولایت

۶ – سرزمین یاس: ماجرای بخشش فدک به فاطمه(س)

۷ – روی دست آسمان: عید غدیر

۸ – سکوت آفتاب: شهادت حضرت امیر المؤنین

۹ – آرزوی سوم: ماجرای جنگ خندق

۱۰ – فانوس اول: ماجرای شهادت مالک بن نویره

۱۱ – الماس هستی: دهه امامت، غدیر خم.

۱۲ – در قصر تنهایی: ماجرای صلح امام حسن(ع)

۱۳–۱۹: هفت شهر عشق: نگاهی نو به حماسه عاشورا (این کتاب در چاپ اول در هفت کتاب چاپ شد، در چاپ دوم به بعد

در یک جلد چاپ شد).

۲۰ – در اوج غربت: ماجرای شهادت مسلم بن عقیل

کتاب «سلام بر خورشید» در موضوع امام حسین(ع) می باشد (شرح زیارت عاشورا).

۲۱ – صبح ساحل: حوادث زندگی امام صادق(ع)

۲۲ – لذت دیدار ماه: ثواب زیارت امام رضا(ع)

۲۳ – داستان ظهور: زیبایی های ظهور امام زمان(ع)

۲۴ – حقیقت دوازدهم: اثبات ولادت امام زمان(ع)

۲۵ – آخرین عروس: داستان میلاد امام زمان(ع)

کتاب «راهی به دریا» شرح زیارت آل یاسین می باشد و کتاب «گمگشته دل» در فضیلت انتظار ظهور نوشته شده است. این دو کتاب نیز در موضوع امام زمان(ع) می باشد.

آموزه های دینی

۲۶ – خدای خوبی ها: خداشناسی، توحید ناب

۲۷ – با من تماس بگیرید: راه و روش دعا کردن

۲۸ – با من مهربان باش: مناجات با خدا

۲۹ – خدای قلب من: مناجات با خدا

۳۰ – تا خدا راهی نیست: سخنان خدا با پیامبران

۳۱ – در آغوش خدا: زیبایی های مرگ مومن

۳۲ – یک سبد

آسمان: نگاهی به چهل آیه قرآن

۳۳ – راهی به دریا: شرح زیارت آل یاسین معرفت امام زمان(ع)

۳۴ – سلام بر خورشید: شرح زیارت عاشورا

۳۵ – نردبان آبی: شرح زیارت جامعه، امام شناسی

۳۶ – گمگشته دل: فضیلت انتظار ظهور

۳۷ – آسمانی ترین عشق: فضلیت محبت به اهل بیت(ع)

۳۸ – همسر دوست داشتنی: زندگی زناشویی بهتر

۳۹ – بهشت فراموش شده: احترام به پدر و مادر

۴۰ – سمت سپیده: ارزش علم دانش

۴۱ – چرا باید فکر کنیم: ارزش فکر و اندیشه

۴۲ – لطفا لبخند بزنید: ارزش لبخند و شادمانی

۴۳ – راز خشنودی خدا: آثار کمک کردن به مردم

۴۴ – به باغ خدا برویم: فضیلت حضور در مسجد

۴۵ – راز شکرگزاری: شکر نعمت های خدا

۴۶ – فقط به خاطر تو: آثار اخلاص در عمل

۴۷ – معجزه دست دادن : آثار دست دادن، ارتباط اجتماعی

کتب عربی

۴۹ – تحقیق « فهرست سعد » .

۵۰ –تحقیق « فهرست الحمیری » .

۵۱ – تحقیق « فهرست حمید ».

۵۲ – تحقیق « فهرست ابن بطّه ».

۵۳ – تحقیق « فهرست ابن الولید » .

۵۴ – تحقیق « فهرست ابن قولویه » .

۵۵ – تحقیق « فهرست الصدوق » .

۵۶ – تحقیق « فهرست ابن عبدون » .

۵۷ – تحقیق « آداب أمیر المؤمنین» .

۵۸ – الصحیح فی فضل الزیاره الرضویه .

۵۹ – الصحیح فی البکاء الحسینی .

۶۰ – الصحیح فی فضل الزیاره الحسینیه .

۶۱ – الصحیح فی کشف بیت فاطمه(س).

۶۲ – صرخه النور.

۶۳ – إلی الرفیق الأعلی.

نشر وثوق

(ناشر همه کتاب های فارسی، نشر وثوق می باشد).

انتشارات وثوق از سال ۱۳۷۶ فعالیت خود را درحوزه نشر کتاب آغاز کرد و امروز بسیار خرسند است که قدمی هر چند کوچک در جهت ترویج تعالیم اسلام و پاسخ گویی به نیازهای فکری وفرهنگی نسل جوان کشورعزیزمان ایران برداشته واین توفیق الهی قرین راهش بوده که محققان واندیشوران علم و ادب را همچنان از این دریای معرفت وبصیرت جرعه نوش کند.

چاپ و نشر بیش از ۳۵۰ عنوان اثر در موضوعات مذهبی ، اخلاقی ، اجتماعی ، فلسفه وکلام به صورت عمومی و تخصصی حاصل کوشش های این انتشارات است.

از جمله کارهای بسیار مهم و ارزشمند انتشارات وثوق قرارداد مجموعه کتابهایی تحت عنوان اندیشه سبز می باشد که این قرارداد از ابتدای سال ۱۳۸۶ شروع شده است و تاکتون توانستم ۴۸ عنوان کتاب تحت عوان اندیشه سبز روانه بازار نماییم.

از ویژگی های مهم این مجموعه می توان به سادگی و روانی مطالب مذهبی با رویکرد داستان و رمان اشاره

کرد که با توجه به مستند بودن مطالب و استفاده از منابع دست اول کتب شیعه و سنی با قلمی بسیار شیوا جوانان عزیز را جذب کرده و کلام ناب معصومین علیهم السلام را ترویج نماییم.

۱ . قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله: ما بین منبری وبیتی روضه من ریاض الجنّه: الکافی ج ۴ ص ۵۵۳، کامل الزیارات ص ۵۱، تهذیب الأحکام ج ۶ ص ۷، وسائل الشیعه ج ۵ ص ۲۸۰، مستدرک الوسائل ج ۱۰ ص ۱۹۵، المزار لابن المشهدی ص ۷۶، مسند احمد ج ۲ ص ۳۹۷، صحیح مسلم ج ۴ ص ۱۲۳، مجمع الزوائد ج ۴ ص ۹. ۲ . وقد تداخلت الروایات بعضها فی بعض، أنّه لمّا قدم المهاجرون إلی المدینه بنوا حوالی مسجده بیوتاً فیها أبواب شارعه فی المسجد، ونام بعضهم فی المسجد... : مناقب آل أبی طالب ج ۷ ص ۳۶، بحار الأنوار ج ۳۹ ص ۲۷، نهج الإیمان لابن جبر ص ۴۳۵. ۳ . عن أمیر المؤنین علیه السلام قال: إنّ رسول اللّه صلی الله علیه و آله لمّا بنی مسجده بالمدینه وأشرع بابه وأشرع المهاجرون والأنصار أبوابهم، أراد اللّه عزّ وجلّ إبانه محمّد وآله الأفضلین بالفضیله، فنزل جبرئیل علیه السلام عن اللّه بأن سدّوا الأبواب عن مسجد رسول اللّه صلی الله علیه و آله قبل أن ینزل بکم العذاب، فأوّل من بعث إلیه رسول اللّه یأمره بسدّ الأبواب... : بحار الأنوار ج ۳۹ ص ۲۳؛ فیما بین الرضا علیه السلام من فضائل العتره الطاهره قال: فأمّا الرابعه فإخراجه الناس من مسجده ما خلا العتره، حتّی تکلّم الناس فی ذلک، وتکلّم العبّاس فقال: یا رسول اللّه، ترکت علیّاً وأخرجتنا! فقال رسول اللّه صلی الله علیه و آله: ما أنا ترکته وأخرجتکم، ولکنّ اللّه ترکه

وأخرجكم... : الأمالى للصدوق ص ۶۱۸، عيون أخبار الرضا ج ۲ ص ۲۱۰، تحف العقول ص ۴۳۰، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۲۲۴ و ج ۳۹ ص ۲۰، تفسير نور الثقلين ج ۲ ص ۳۱۴. ۴ . ثمّ إنّ عمر بن الخطّاب جاء فقال: إنّى أُحبّ النظر إليك يا رسول اللّه إذا مررت إلى مصلاّك، فأذنْ لى فى خوخه أنظر إليك منها! فقال: قد أبى اللّه ذلك، فقال: فمقدار ما أضع عليه وجهى، قال: قد أبى اللّه ذلك، قال فمقدار ما أضع عليه عينى، فقال: قد أبى اللّه ذلك، ولو قلتَ: قدر طرف إبره لم آذن لك، والذى نفسى بيده ما أنا أخرجتكم ولا أدخلتهم: بحار الأنوار ج ۳۹ ص ۲۳؛ فقال عمر: دع لى خوخه أطّلع منها إلى المسجد، فقال: لا ولا بقدر إصبعه، فقال أبو بكر: دع لى كوّه أنظر إليها، فقال: ولا رأس إبره... : مناقب آل أبى طالب ج ۲ ص ۳۸، بحار الأنوار ج ۳۹ ص ۲۹، نهج الإيمان لابن جبر ص ۴۴۳. ۵ . فمرّ بهم رسول اللّه صلى الله عليه و آله، فقال لها: ما بالكِ قاعده؟ فقالت: أنتظر أمر رسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله بسدّ الأبواب، فقال صلى الله عليه و آله: إنّ اللّه تعالى أمرهم بسدّ الأبواب واستثنى منهم رسوله، وأنتم نفس رسول اللّه... : بحار الأنوار ج ۳۹ ص ۲۳. ۶ . للاطّلاع أكثر راجع: المجموع ج ۲ ص ۱۶۱، روضه الطالبين ج ۵ ص ۳۵۲، تفسير ابن كثير ج ۱ ص ۵۱۳، تاريخ مدينه دمشق ج ۴۲ ص ۱۴۰، سبل الهدى والرشاد ج ۱۰ ص ۴۲۳، ينابيع المودّه ج ۱ ص ۲۵۷، أُسد الغابه ج ۳ ص ۲۱۴، الإصابه ج ۴

ص ۴۶۷، السیره الحلبیه ج ۳ ص ۴۱۶. ۷ . لمّا أمر العبّاس بسدّ الأبواب وأذن لعلی علیه السلام بترک بابه، جاء العبّاس وغیره من آل محمّد صلی الله علیه و آله، فقالوا: یا رسول اللّه، ما بال علیّ یدخل ویخرج؟ فقال رسول اللّه صلی الله علیه و آله: ذلک إلی اللّه، فسلّموا له حکمه، هذا جبرئیل جاءنی عن اللّه عزّ وجلّ بذلک... : بحار الأنوار ج ۳۹ ص ۲۵؛ فخرج العبّاس یبکی وقال: یا رسول اللّه، أخرجت عمّک وأسکنت ابن عمّک؟! فقال: ما أخرجتکَ ولا أسکنته، ولکنّ اللّه أسکنه: مناقب آل أبی طالب ج ۲ ص ۳۷، بحار الأنوار ج ۳۹ ص ۲۸، نهج الإیمان ص ۴۴۳. ۸ . وفی روایه أبی رافع أنّه صلی الله علیه و آله صعد المنبر، وقال: إنّ رجالاً یجدون فی أنفسهم أن سکن علیّ فی المسجد وخرجوا، واللّه ما فعلت إلاّ عن أمر ربّی، إنّ اللّه تعالی أوحی إلی موسی أن یسکن مسجده فلا یدخل جنب غیره وغیر أخیه هارون وذرّیته، واعلموا رحمکم اللّه أنّ علیّاً منّی بمنزله هارون من موسی، إلاّ أنّه لا نبیّ بعدی، ولو کان کان علیّاً... : مناقب آل أبی طالب ج ۲ ص ۴۰، بحار الأنوار ج ۳۹ ص ۳۰، نهج الإیمان ص ۴۴۴. ۹ .سوره نجم، آیه ۴۱، عن بریده الأسلمی: یا أیّها الناس، ما أنا سددتها وما أنا فتحتها، بل اللّه عزّ وجلّ سدّها. ثمّ قرأ: «وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَی»، إلی قوله: «إِنْ هُوَ إِلاَّـ وَحْیٌ یُوحَی» : مناقب آل أبی طالب ج ۲ ص ۳۷، بحار الأنوار ج ۳۹ ص ۲۷، نهج الإیمان ص ۴۴۴. ۱۰ . أبو سعید الخدری: قال النبی صلی الله علیه و آله: یا علی، لا یحلّ لأحدٍ أن یجنب فی هذا المسجد

غیری وغیرک. وفی روایه: یا علی، لا یحلّ لأحدٍ من هـذه الأمّه غیری وغیرک. وفی روایه: ولا یحلّ أن یـدخل مسـجدی جنب غیری وغیره وغیر ذرّیته، فمن شاء فهنا وأشار بیده نحو الشام فقال المنافقون: لقد ضلّ وغوی فی أمر ختنه! فنزل: «مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا غَوَى» : مناقب آل أبی طالب ج ۲ ص ۴۰، بحار الأنوار ج ۳۹ ص ۳۰، نهج الإیمان ص ۴۴۵. ۱۱ . کان فی آخر عمر النبی صلی الله علیه و آله، والأوّل أصحّ وأشهر، وبقی علی کونه، فلم یزل علیّ وولده فی بیته إلی أیّام عبد الملک بن مروان، فعرف الخبر، فحسد القوم علی ذلک واغتاظ، وأمر بهدم الدار، وتظاهر أنّه یرید أن یُزاد فی المسجد... : مناقب آل أبی طالب ج ۲ ص ۳۸، بحار الأنوار ج ۳۹ ص ۲۹. ۱۲ . فقال: یا بنی، هات الحمار والسکّین حتّی أُقرّب القربان. فقال أبان: فقلت لأبی بصیر: ما أراد بالحمار والسکّین؟ قال: أراد أن یذبحه ثمّ یحمله فیجهّزه ویدفنه. قال: فجاء الغلام بالحمار والسکّین، فقال: یا أبتِ، أین القربان؟ قال: ربّک یعلم أین هو، یا بنی أنت واللّه هو! إنّ اللّه قد أمرنی بذبحک، فانظر ماذا تری؟ قال: «يَاأَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِى إِن شَآءَ اللّه مِنَ الصَّابِرِينَ». قال: فلمّا عزم علی الذبح قال: یا أبتِ، خمّر وجهی وشدّ وثاقی، قال: یا بنی، الوثاق مع الذبح! واللّه لا أجمعهما علیک الیوم... : الکافی ج ۴ ص ۲۰۸، جامع أحادیث الشیعه ج ۱۰ ص ۳۴۹، التفسیر الصافی ج ۶ ص ۱۹۵، تفسیر نور الثقلین ج ۴ ص ۴۲۶، وراجع تاریخ الیعقوبی ج ۱ ص ۲۷. ۱۳ . وعندها ظهر له

إبليس، ثمّ أمره بالذبـح... : تفسـير القمّی ج ۲ ص ۲۲۴، بحـار الأنوار ج ۱۲ ص ۱۲۷، وسائل الشـیعه ج ۱۱ص ۲۳۷؛ إنّ الجمار إنّمـا رُمیَت لأنّ جبرئیـل حین أرَی إبراهیم المشاعر برز له إبلیس... : قرب الإسـناد ص ۱۴۷، بحـار الأنوار ج ۱۲ ص ۱۰۲. ۱۴ . صلِّ فی مسجد الخیف... فإنّه قد صلّی فیه ألف نبیّ: الکافی ج ۴ ص ۵۱۹، تهذیب الأحکام ج ۵ ص ۲۷۴، وسائل الشیعه ج ۵ ص ۲۶۸. ۱۵ . فلمّا کان فی آخر یوم من أیّام التشریق... فجاء إلی مسجد الخیف، فدخله ونادی الصلاه جامعه... ثم قال فیها: ایّها الناس إنّی تارک فیکم الثقلین، الثقل الأکبر کتاب اللّه عزّ وجلّ، طرف بید اللّه عزّ وجلّ و طرف بایدیکم، فتمسک وا به، والثقل الأصـغر عترتی أهـل بینی...: إقبـال الأعمال ج ۲ ص ۲۴۲، بحـار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۲۹. ۱۶ . «إنّ القـائم إذا خرج یکـون علیه قمیص یوسف... »: کمـال الـدین ص ۱۴۳، تفسـیر نور الثقلین ج ۲ ص ۴۶۴. ۱۷ . الإمـام الصادق علیه السـلام: «إنّ إبراهیم لمّا أُوقدت النار ، أتاه جبرئیل بثوبٍ من ثیاب الجنّه، فألبسه إیّاه ، فلم یضـرّه معه حرٌّ ولا برد»: بصائر الدرجات ص ۲۰۹، الکافی ج ۱ ص ۲۳۲. ۱۸ . الإمام الصادق علیه السلام: «وکلّ نبیّ ورث علماً أو غیره ، فقد انتهی إلی محمّد وآله»: علل الشرائع ج ۱ ص ۵۳، کمال الـدین ص ۱۴۲. ۱۹ . «وإنّ القـائم إذا خرج یکون علیه قمیص یوسف ومعه عصـا موسـی»: کمـال الـدین ص ۱۴۳، الغیبه للطوسی ص ۲۶۶، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۱۲. ۲۰ . الإمام الباقر علیه السلام: «وهی خضراء کهیئتها حین

انتُزعت من شـجرتها... »: بصائر الدرجات ص ۲۰۳، الإمامه والتبصره ص ۱۱۶. ۲۱ . الإمام الباقر علیه السـلام: «وتصنع ما تؤمر»: الاختصاص ص ۲۷۰، بحار الأنوار ج ۲۶ ص ۲۱۹؛ الإمام الباقر علیه السلام: «وإنّها لتنطق إذا استُنطقت...»: الکافی ج ۱ ص ۲۳۱، الاختصـاص ص ۲۷۰، بحـار الأنوار ج ۲۶ ص ۲۱۹. ۲۲ . «وَأَوْحَيْنَآ إِلَى مُوسَى أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ»: (الأعراف، ۱۱۷). ۲۳ . الإمـام البـاقر علیه السـلام: «... یفتـح له شـعبتان، إحـداهما فی الأرض والأُخری فی السـقف ... تلقف ما یـأفکون بلسانها ...» : بصائر الـدرجات ص ۲۰۳، الإمامه والتبصـره ص ۱۱۶، بحـار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۱۸. ۲۴ . الإمام الباقر علیه السـلام: «... أُعدّت لقائمنا، یصنع بها ما کان یصنع موسی... »: بصائر الدرجات ص ۲۰۳، الإمامه والتبصره ص ۱۱۶، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۱۸. ۲۵ . لمّا نزل قدیـد قال لعلی: یا علی، إنّی سألت ربّی أن یوالی بینی وبینک... وسألت ربّی أن یجعلک وصـیّی ففعل: الکافی ج ۸ ص ۳۷۸، الأمالی للمفید ص ۲۷۹، منـاقب آل أبی طالب ج ۲ ص ۱۶۶، بحار الأنوار ج ۳۶ ص ۱۰۰؛ وسلّم جبرئیل علی علی بإمره المؤنین، فقال علی علیه السـلام: یا رسول اللّه، أسـمع الکلام ولا أحسّ الروه، فقال: یا علی، هـذا جبرئیل أتانی من قِبل ربّی بتصـدیق ما وعـدنی... فلما کان من الغـد خرج رسول اللّه علیه السـلام بجماعه اصـحابه فحمـد اللّه...: الأمالی للصدوق ص ۴۳۶، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۱۱، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۶۵۴. ۲۶ . وکان صلی الله علیه و آله یقول: أُمّ أیمن أُمّی بعد أُمّی: الجامع الصغیر ج ۱ ص ۲۴۷، کنز العمّال ج ۱۲ ص ۱۴۶،

تاریخ مدینه دمشقج ۸ص ۵۱، أَسد الغابه ج ۵ ص ۵۶۷، تهذیب الکمال ج ۳۵ ص ۳۲۹، الإصابه ج ۸ ص ۳۶۸، تهذیب الکمالج ۱۲ ص ۴۰۸،الوافی بالوفیات ج ۱۰ ص ۷۴، البدایه والنهایه ج ۵ ص ۳۴۷، إمتاع الأسماع ج ۶ ص ۳۴۰، السیره الحلبیه ج ۱ ص ۱۷۲، شرح مسلم للنووی ج ۱۶ ص ۹؛ کان رسول اللّه صلی الله علیه و آله یقول لأُمّ أیمن: یا أُمّه: المستدرک للحاکم ج ۴ ص ۶۳،الطبقات الکبری ج ۸ ص ۲۲۳، سیر أعلام النبلاء ج ۲ ص ۲۲۴. ۲۷ . فرجعت به أُمّ أیمن إلی مکّه، وکانت تحضنه، وورث رسول اللّه من أُمّه أُمّ أیمن... : الطبقات الکبری ج ۱ ص۱۱۶، إمتاع الأسماع ج ۴ ص ۹۵، سبل الهدی والرشاد ج ۲ ص ۱۲۱، بحار الأنوار ج ۱۵ ص ۱۱۶. ۲۸ . مَن سرّه أن یتزوّج امرأه من أهل الجنّه فلیتزوّج أُمّ أیمن: الجامع الصغیر ج ۲ ص ۶۰۸، کنز العمّال ج ۱۲ ص ۱۴۵، ۱۴۶، الطبقات الکبری ج ۸ ص ۲۲۴، تاریخ مدینه دمشق ج ۴ ص ۳۰۳، سیر أعلام النبلاء ج ۲ ص ۲۲۴، الإصابه ج ۸ ص۳۵۹، أعیان الشیعه ج ۳ ص ۵۵۵، ینابیع المودّه ج ۲ ص ۱۰۱؛ فقال: لا أشهدُ یا أبا بکر حتّی احتجّ علیک بماقال رسول اللّه ، أنشدک باللّه ألست تعلم أنّ رسول اللّه صلی الله علیه و آله قال: إنّ أُمّ أیمن امرأه من أهل الجنّه ؟ فقال: بلی... : الاحتجاج ج ۱ ص ۱۲۲ ، بحار الأنوار ج ۲۹ ص ۱۲۸ ، تفسیر القمّی ج ۲ ص ۱۵۵ ، تفسیر نور الثقلین ج ۴ ص۱۸۶ ، وراجع الروایات الوارده عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله

بهذا اللفظ: مَن سرّه أن يتزوّج امرأه من أهل الجنّه فليتزوّج أَمّ أيمن... : الطبقات الكبرى ج ۸ ص ۲۲۴ ، تاریخ مدینه دمشق ج ۴ ص ۳۰۲ ، سير أعلام النبلاء ج ۲ ص۲۲۴ ، الإصابه ج ۸ ص ۳۵۹ ؛ إنّ أُمّ أيمن امرأه من أهل الجنّه: الخرائج والجرائح ج ۱ ص ۱۱۳ ، وراجع : الكافيج۲ ص ۴۰۵ ، الاختصاص ص ۱۸۳. ۲۹ . وكان إذا نظر إليها قال: هذه بقيّه بيتى: الطبقات الكبرى ج ۸ ص ۲۲۴، سير أعلام النبلاء ج ۲ ص ۲۲۴، الإصابه ج ۸ ص۳۵۹، المنتخب من ذيل المذيل ص ۱۰۷، البدايه والنهايه ج ۵ ص ۳۴۷، إمتاع الأسماع ج ۶ ص ۳۴۰، الاحتجاج ج ۱ ص ۹۸،المستدرک للحاکم ج ۴ ص ۶۳. ۳۰ . إنّ اللّه تبارک وتعالى لمّا فتح على نبيّه فدک وما والاها... فأنزل اللّه على نبيّه «وَ ءَاتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ»،فلم يدرِ رسول اللّه مَن هم ؟... : الكافى ج ۱ ص ۵۴۳ ، بحار الأنوار ج ۴۸ ص ۱۵۶ ، جامع أحاديث الشيعه ج ۸ ص۶۰۶ ، التفسير الصافى ج ۳ ص ۱۸۶ . ۳۱ . بأنّى كنت يوماً فى منزل فاطمه عليهاالسلام ورسول اللّه صلى الله عليه و آله جالس، فنزل جبرئيل وقال: يا محمّد... : الموسوعه الكبرى عن فاطمه الزهراء ج ۱۲ ص ۸۵ ؛وراجع شواهد التنزيل للحسكانى ج ۱ ص ۴۴۱ ، الدرّ المنثور ج ۴ ص ۱۷۷ ، تفسير الآلوسى ج ۱۵ ص ۶۲ ، وراجع: مجمع الزوائد ج ۷ ص ۴۹ ، مسند أبى يعلى ج ۲ ص ۳۳۴ ؛ وراجع كنزالعمّالج ۳ ص ۷۶۷. ۳۲ . راجع: الكافى ج ۱ ص ۵۴۳، الأمالى للصدوق

ص ۶۱۹، عیون أخبار الرضا ج ۲ ص ۲۱۱، تحف العقول ص ۴۳۰، تهذیب الأحکام ج ۴ ص ۱۴۸، المسترشد ص ۵۰۱، الاحتجاج ج ۱ ص ۱۲۱، سعد السعود ص ۱۰۱، بحار الأنوارج ۲۱ ص ۲۳ و ج ۲۵ ص ۲۲۵ و ج ۲۹ ص ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۱۹ و ج ۴۸ ص ۱۵۷ و ج ۹۳ ص ۱۹۹۹، ۲۱۲، تفسیرالعیاشی ج ۲ ص ۲۸۷، تفسیر القمّی ج ۲ ص ۱۸، ۲۵۵، تفسیر فرات الکوفی ص ۲۳۶، تفسیر مجمع البیان ج ۶ ص ۲۴۳، التفسیر الصافی ج ۳ ص ۱۸۶، تفسیر نور الثقلین ج ۳ ص ۱۸۶، بشاره المصطفی ص ۳۵۳، أعلام الوری ج ۱ ص ۲۰۹، قصص الأنبیاء ص ۳۴۵،الشافی فی الإمامه ج ۴ ص ۹۰، موتمر کشف الغمّه ج ۲ ص ۱۰۵، جامع أحادیث الشیعه ج ۸ ص ۶۰۶، مجمع الزوائد ج ۷ ص۴۹،مسند أبی یعلی ج ۲ ص ۳۳۴، شرح نهج البلاغه ج ۱۶ ص ۲۶۸، کنز العمّال ج ۳ ص ۷۶۷، شواهدالتنزیل ج ۱ ص ۴۴۲، تفسیر ابن کثیر ج ۳ ص ۳۹، الدرّالمنثور ج ۴ ص ۱۷۷، لباب النقول ص ۱۳۶، فتح القدیرللشوکانی ج ۳ ص ۲۲۴،الکامل لابن عدی ج ۵ ص ۱۹۰، میزان الاعتدال ج ۳ ص۱۳۵. ۳۳ . ذکر النبی صلی الله علیه و آله خدیجه یوماً... فبکی: کشف الغمّه ج ۲ ص ۱۳۱، بحار الأنوار ج ۱۶ ص ۹. ۳۴ . قم إلی عمومتک وقل لهم یخطبونی لک من أبی، ولا تخف من کثره المهر فهو عندی، وأنا أقوم لک بالهدایا والمصانعات، فسرّ... : بحار الأنوار ج ۱۶ ص ۶۹. ۳۵ . اشهدوا علیها بقبولها محمّداً وضمانها المهر فی مالها: الکافی ج ۵ ص

۳۷۵، بحار الأنوار ج ۱۶ ص ۱۴، جامع أحاديث الشيعه ج ۲۰ ص ۱۱۳. ۳۶ . قم إلى عمومتک وقل لهم يخطبونی لک من أبی، ولا ـ تخف من كثره المهر فهو عندی، وأنا أقوم لک بالهدايا والمصانعات فسر..: بحار الأنوار ج ۱۶ ص ۶۹. ۳۷ . اعطِ فاطمه فدكاً وهی من ميراثها من أُمّها: مناقب آل أبی طالب ج ۱ ص ۱۲۳، بحار الأنوار ج ۲۹ ص ۱۱۸. ۳۸ . يا بُنيّه، إنّ اللّه قد أفاء على أبيکِ بفدکَ واختصّه بها، فهی له خاصّه دون المسلمين، أفعل بها ما أشاء... :بحار الأنوار ج ۱۷ ص ۳۷۸ و ج ۲۹ ص ۱۱۶. ۳۹ . لست أحدث فيها حدثاً وأنت حیّ، أنت أولى بی من نفسی ومالی لک، فقال: أكره أن يجعلوها عليکِ سُبَّهً فيمنعوکِ إيّاها من بعدی، فقالت: انفذ فيها أمرک: مناقب آل أبی طالب ج ۱ ص ۱۲۳، بحار الأنوار ج ۲۹ص ۱۱۸. ۴۰ . وكتب كتاب النحله علیّ عليه السلام فی أديم، وشهد عليه السلام ذلک وأُمّ أيمن ومولیً لرسول اللّه: مستدرک سفينه البحار ج ۸ص ۱۵۲. ۴۱ . فجاءت بأُمّ أيمن وعلیّ عليه السلام، فقال أبو بكر: يا أُمّ أيمن، إنّک سمعتِ من رسول اللّه يقول فی فاطمه... .:الاختصاص ۱۸۳ . ۴۲ . فدک: قريه بالحجاز بينها وبين المدينه يومان... وفيها عين فوّاره ونخيل كثيره... : معجم البلدان ج ۴ ص ۲۳۸. ۴۳ . فقال رسول اللّه صلى الله عليه و آله وسلم: لأعطينّ الرايه غداً رجلًا ليس بفرّار، يحبّه اللّه ورسوله... : الخصال ص ۵۵۵ ، شرح الأخبارج ۲ ص ۱۹۲ ، الإرشاد ج ۱ ص ۶۴ ، الاحتجاج ج ۲ ص ۶۴ ، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۳ ، الغدير

ج ۳ ص ۲۲ ، مسند أحمد ج ۴ ص ۵۲ ، صحیح البخاری ج ۴ ص ۲۰۷ ، صحیح مسلم ج ۵ ص ۱۹۵ ، فضائل الصحابهللنسائی ص ۱۶ ، فتح الباری ج ۶ص ۹۰ ، عمده القاری ج ۱۴ ص ۲۱۳ ، المعجم الکبیر ج ۷ ص ۳۶ ، کنزالعمّال ج ۱۰ ص ۴۶۷ ، التاریخ الکبیر للبخاری ج ۲ ص ۱۱۵ ، تاریخ بغداد ج ۸ ص ۵ ، السیره النبویّه لابن کثیر ج ۳ ص۳۵۳. ۴۴ . فقال علیّ علیه السلام: أنا الذی سمّتنی أُمّی حیدره... وضرب رأس مرحب فقتله... : نیل الأوطار ج ۸ ص ۸۷ ، روضه الواعظین ص ۱۳۰ ، مقاتل الطالبیّین ص ۱۴ ، شرح الأخبار للقاضی النعمان ص ۱۴۹ ، الإرشاد ج ۱ ص ۱۲۷ ، الأمالی للطوسی ص ۴ ، الخرائج والجرائح ج ۱ ص ۲۱۸ ، مناقب آل أبی طالب ج ۲ ص ۳۰۵ ، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۴ و ۹ و ۱۵ و ۱۸ ، مسند أحمد ج ۴ ص ۵۲ ، صحیح مسلم ج ۵ ص ۱۹۵ ، المستدرک للحاکم ج ۳ ص ۳۹ ، فتح الباری ج ۷ ص ۳۷۶ ، صحیح ابن حبّان ج ۱۵ ص ۳۸۲ ، المعجم الکبیر ج ۷ ص ۱۸ ، الاستیعاب ج ۲ ص ۷۸۷ ، شرح نهج البلاغه ج ۱۹ ص ۱۲۷ ، کنز العمّال ج ۱۰ ص ۴۶۷ ، تفسیر الثعلبی ج ۹ ص ۵۰ ، تفسیر البغوی ج ۴ ص ۱۹۵ ، تفسیر الآلوسی ج ۱ ص ۳۱۲ ، الطبقات الکبری ج ۲ ص ۱۱۲ ،تاریخ دمشق ج ۴۲ ص ۱۶ ، تاریخ

الطبری ج ٢ ص ٣٠١ ، الکامل فی التاریخ ٢ ص ٢٢٠ ، تاریخ الإسلام للذهبی ج ٢ ص٤٠٩ ، البدایه والنهایه ج ٤ ص ٢١٣ ، المناقب للخوارزمی ص ٣٧ ، کشف الغمّه ج ١ ص ٢١۴ ، ینابیع المودّه ج ١ ص١۵۵. ۴۵ . إنّ النبی صلی الله علیه و آله وسلم أسهم یوم خیبر للفارس ثلاثه أسهم، وللفرس سهمان، وللراجل سهم: سنن ابن ماجه ج ٢ ص ٩۵٢ ، وراجع: تاریخ الطبری ج ٢ ص ٣٠۶ ، البدایه والنهایه ج ۴ ص ٢٣٠ ، السیره النبویّه لابن هشام ج ٣ ص ٨١٠ ، عیون الأثر ج ٢ ص ١۴۴. ۴۶ . فلمّا سمع أهل فدک قصّتهم بعثوا محیصه بن مسعود إلی النبیّ یسألونه أن یسترهم بأثواب... : مناقب آل أبیطالب ج ١ ص ١۶٧ ، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٢۵ ؛ وراجع إمتاع الأسماع ج ١ ص ٣٢۵ ؛ السقیفه وفدک ص ٩٩ ، عون المعبود ج ٨ ص ١٧۵ ، الاستذکار لابن عبد البرّ ج ٨ ص ٢۴۶ ، فتوح البلدان ج ١ ص ٣۶ ، کتاب الموطّاج ٢ ص ٨٩٣. ۴٧ . فقال جبرئیل: یا محمّد، انظر إلی ما خصّک اللّه به وأعطاکه دون الناس... : نور الثقلین ج ۵ ص ٢٧٧ ؛ کتاب المحبرص ١٢١ ، إعلام الوری ج ١ ص ٢٠٩ ، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٢٣ . ۴٨ . فجمع الناس إلی منزلها وأخبرهم أنّ هذا المال لفاطمه علیهاالسلام: مناقب آل أبی طالب ج ١ ص ١٢٣، بحارالأنوار ج ٢٩ ص ١١٨. ۴٩ . فأنزل اللّه فیهم هذه الآیه: «وَ یُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَی حُبِّهِ مِسْکِینًا وَ یَتِیمًا وَ أَسِیرًا»: تفسیر فرات الکوفی ص ۵٢٨، وراجع:

تفسیر القمّی ج ۲ ص ۳۹۸، بحار الأنوار ج ۳۰ ص ۲۵۳، أَسد الغابه ج ۵ ص ۵۳۰، البدایه والنهایه ج ۵ ص ۳۵۱، المناقب للخوارزمی ص ۲۷۲، السیره النبویه لابن کثیر ج ۴ ص ۶۴۹، ینابیع المودّه ج ۱ ص ۲۷۹، تفسیرالثعلبی ج ۱۰ ص ۹۸، تفسیر السمعانی ج ۶ ص ۱۱۶، تفسیر القرطبی ج ۱۹ ص ۱۳۰، الدرّ المنثور ج ۶ ص ۲۹۹. ۵۰ . وقد وهب جدّک محمّد صلی الله علیه و آله أُمّک فاطمه علیهاالسلام فدکاً والعوالی من جمله مواهبه، وکان دَخْلها فی روایه الشیخ عبد اللّه بن حمّاد الأنصاری أربعه وعشرون ألف دینار فی کلّ سنه، وفی روایه غیره سبعون ألف دینار: کشف المحجّه ص ۱۲۳ ، بیت الأحزان ص ۱۷۹. ۵۱ . فجمع أُناس إلی منزلها... ففرقّه فیهم وکان کلّ سنه کذلک وتأخذ منه قوتها: مناقب آل أبی طالب ج ۱ ص ۱۲۳، بحار الأنوار ج ۲۹ ص ۱۱۸. ۵۲ . «قد روی لنا عن حبیب بن مظاهر الأسدی بیّض اللّه وجهه أنّه قال للحسین بن علیّ بن أبیطالب علیهماالسلام: أیّ شیء کنتم قبل أن یخلق اللّه عزّ وجلّ آدم علیه السلام؟ قال: کنّا أشباح نور ندور حول عرش الرحمان، فنعلّم الملائکه التسبیح والتهلیل والتحمید»: علل الشرائع ج ۱ ص ۲۳، بحار الأنوار ج ۵۷ ص ۳۱۱؛ «وبنا اهتدوا إلی معرفه اللّه وتسبیحه وتهلیله وتمجیده»: علل الشرائع ج ۱ ص ۵، عیون أخبار الرضا ج ۲ص ۲۳۷، کمال الدین ص ۲۵۵، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۴۶ و ج ۲۶ ص ۳۳۶. ۵۳ . «السلام علیکم یا أهل بیت النبوّه، وموضع الرساله، ومختلف الملائکه... »: عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۳۰۵، کتاب من لا یحضره الفقیه

ج ۲ ص۶۰۹، تهذیب الأحکام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدی ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ص ۱۲۷، جامع أحادیث الشیعه ج ۱۲ ص ۲۹۸. ۵۴ . «عن الرضا، عن أبیه، عن جدّه عن جعفر بن محمّد علیهم السلام، فی قوله: «وَ اللّه یَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن یَشَآءُ»،قال: المختصّ بالرحمه نبیّ اللّه ووصیّه صلوات اللّه علیهما، إنّ اللّه خلق مئه رحمه، تسعه وتسعون رحمه عنده مذخوره لمحمّد صلی الله علیه و آله وعلیّ علیه السلام وعترتهما، ورحمه واحده علی سائرالموجودین»: بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۶۲. ۵۵ . «عن علی بن الحسین قال: مرّ موسی بن عمران علی نبیّنا وآله وعلیه السلام برجلٍ وهو رافع یده إلی السماء یدعو اللّه، فانطلق موسی فی حاجته فغاب سبعه أیّام ثمّ رجع إلیه وهو رافع یده إلی السماء، فقال: یا ربّ، هذا عبدک رافع یدیه إلیک یسألک حاجته ویسألک المغفره منذ سبعه أیّام لاتستجیب له. قال: فأوحی اللّه إلیه: یا موسی، لو دعانی حتّی تسقط یداه أو تنقطع یداه أو ینقطع لسانه، ما استجبت له حتّی یأتینی من الباب الذی أمرته»: المحاسن ج ۱ ص ۲۲۴، مستدرک الوسائل ج ۱ ص ۱۵۷، الجواهر السنیه ص ۷۰، بحار الأنوار ج ۲ ص ۲۶۳ و ج ۱۳ ص ۳۵۵. ۵۶ . «السلام علیکم یا أهل بیت النبوّه وموضع الرساله، ومختلف الملائکه ومهبط الوحی، ومعدن الرحمه وخزّان العلم، ومنتهی الحلم وأصول الکرم، وقاده الأُمم وأولیاء النعم، وعناصر الأبرار ودعائم الأخیار، وساسه العباد وأرکان البلاد، وأبواب الإیمان وأُمناء الرحمان، وسلاله النبیّین وصفوه المرسلین، وعتره خیره ربّ العالمین، ورحمه اللّه وبرکاته... »: عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۳۰۵، کتاب من لا یحضره

الفقیه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذیب الأحکام ج ۶ص ۹۵، وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدی ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع أحادیث الشیعه ج ۱۲ ص ۲۹۸. ۵۷ . «فنحن وشیعتنا حزب اللّه»: التوحید ص ۱۶۶، بحار الأنوار ج ۴ ص ۲۰ و ج ۲۴ ص ۲۱۳. ۵۸ . «عن عبد الملک عن بشیر النبّال، قال: کنت علی الصفا وأبو عبد اللّه قائمٌ علیها، إذا انحدر وانحدرت فی أثره. قال: وأقبل أبو الدوانیق علی جمازته ومعه جنده علی خیلٍ وعلی إبل، فزحمواأبا عبد اللّه علیه السلام حتّی خفت علیه من خیلهم، فأقبلت أقیه بنفسی وأکون بینهم وبینه بیدی. قال:فقلت فی نفسی: یا ربّ، عبدک وخیر خلقک فی أرضک وهؤاء شرّ من الکلاب قد کانوا یعتبونه. قال: فالتفت إلیّ وقال: یا بشیر! قلت: لبّیک، قال: ارفع طرفک لتنظر. قال: فإذا واللّه واقیه وافیه خ د من اللّه أعظم ممّا عسیت أن أصفه. قال: فقال: یا بشیر، إنّا أُعطینا ما تری، ولکنّا أُمرنا أن نصبر فصبرنا»: الأُصول الستّه عشر ص ۱۰۰، مستدرک الوسائل ج ۹ ص ۴۵۳. ۵۹ . کان معه من الصحابه ومن الأعراب وممّن یسکن حول مکّه والمدینه مئه وعشرون ألفاً... : العدد القویّه ص ۱۸۳، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۵۰. ۶۰ . قُدید: موضع بین مکّه والمدینه، بینها وبین الجحفه سبعه وعشرون میلاً: النفحه المسکیه فی الرحله المکّیه ص ۳۲۰. ۶۱ . إنّ رسول اللّه صلی الله علیه و آله لمّا نزل قدید قال لعلی علیه السلام: یا علی، إنّی سألت ربّی أن یوالی بینی وبینک ففعل، وسألت ربّی أن یواخی بینی وبینک ففعل... فأنزل اللّه سبحانه وتعالی: «فَلَعَلَّکَ تَارِکٌ بَعْضَ مَا یُوحَی إِلَیْکَ وَ

ضَـآئِقٌ بِهِ صَـدْرُكَ ... »: الکافی ج ۸ ص ۳۷۸، تفسیر العیّاشی ج ۲ ص ۱۴۱، تفسـیر نور الثقلین ج ۷ ص ۳۴۲؛ فأنزل اللّه علیه: «فَلَعَلَّکَ تَارِکٌ بَعْضَ مَا یُوحَی إِلَیْکَ»، إلی آخر الآیه، قال: ودعا رسول اللّه علیه وآله السـلام لأمیر المؤنین فی آخر صلاته رافعاً بهـا صوته یُسـمع النـاس، یقول: اللّهمّ هب لعلی المودّه فی صـدور المؤنین، والهیبه والعظمه فی صـدور المنافقین، فأنزل اللّه: «إِنَّ الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَـاتِ سَـیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا * فَإِنَّمَـا یَسَّرْنَـاهُ بِلِسَانِکَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِینَ وَ تُنـذِرَ بِهِ قَوْماً لُّدّاً»: تفسـیر العیّاشی ج ۲ ص ۱۴۲، بحـار الأنوار ج ۳۵ ص ۳۵۴، تفسـیر نور الثقلین ج ۲ ص ۳۴۳. ۶۲ . وکـان فی حجّه الـوداع بعرفه یوم الجمعه: المغنی لابن قُدَامه ج ۲ ص ۱۹۴، وراجع: تفسیر مجمع البیان ج ۳ ص ۲۷۳، جامع البیان ج ۶ ص ۱۰۵، عمده القاری ج ۱۸ ص ۱۹۹، سنن الترمذی ج ۴ ص ۳۱۶، وأنت خبیر بأنّه بناءً علی هذا یکون یوم الغدیر الثامن عشر ذی الحجّه یوم الأحد، کما أُشیر إلیه فی هامش الغدیر ج ۱ ص ۴۲. ۶۳ . کان معه من الصحابه ومن الأعراب وممّن یسکن حول مکّه والمدینه مئه وعشرون ألفاً...: العـدد القویّه ص ۱۸۳، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۵۰. ۶۴ . غـدیر خمّ علی ثلاثه أمیال من الجُحفَه: الغـدیر ج ۴ ص ۳۰۲، عمـده القاری ج ۲ ص ۲۱۸، الفصول المهمّه لابن الصبّاغ ج ۱ ص ۲۴۵، تاج العروس ج ۱۶ ص ۲۲۵. ۶۵ . خمّ: موضع غدیر خمّ، من خممت البیت أی کنسته، فکأنّها سُمّیت بذلک لنقائها... وقیل: هو علی ثلاثه أمیال

من الجُحفَه: معجم البلـدان ج ۲ ص ۳۸۹. ۶۶ . أتـاه جبرئيـل علی خمس ساعـات مضت من النهـار... : الاحتجاج ج ۱ ص ۷۰، الیقین ص ۳۴۶، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۲۰۳. ۶۷ . مائده: ۶۷. ۶۸ . نزل رسول اللّه صلی الله علیه و آله من حجّه الوداع، نزل علیه جبرئیـل فقـال: «یَأَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنزِلَ إِلَیْکَ ... »:الکافی ج ۱ ص ۲۹۵، شرح الأخبار ج ۲ ص ۳۴۷، الخرائج والجرائح ج ۲ ص ۴۸۸، مناقب آل أبی طالب ج ۲ ص۲۲۴، تفسیرفرات ص ۱۲۴، الإرشاد ج ۱ ص ۱۷۵، الاحتجاج ج ۱ ص ۷۰، کشف الغمّه ج ۱ ص ۳۱۸، سعد السعودص ۷۰، المزار للشـهید الأوّل ص ۷۶، تفسـیر الثعلبی ج ۴ ص ۹۲، المنـاقب للخوارزمی ص ۷، بحار الأنوارج ۲۱ ص۳۸۶، و ج ۳۷ ص ۱۱۵، فتـح القدیر ج ۲ ص ۶۰، الملل والنحل ج ۱ ص ۱۶۳، شواهد التنزیل ج ۲ ص ۳۹۱، ینابیع المودّه ج ۲ ص ۲۴۹. ۶۹ . أنیخوا نـاقتی، فو اللّه مـا أبرح من هـذا المکان حتّی أبلّغ رساله ربّی... : بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۶۶. ۷۰ . فـأمره أن یردّ مَن تقـدّم منهم ویحبس من تـأخّر عنهم: روضه الواعظین ص ۹۰، الیقین ص ۳۴۵، تفسیر الصافی ج ۲ ص ۵۵، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۶۵۴، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۲۰۴. ۷۱ . «مغیلان»: نام درختی است خاردار، شبیه به درخت اقاقیا که به عربی به آن سَـمَر گویند. به لغتنامه دهخدا مراجعه کنید. ۷۲ . نزل رسول اللّه صـلی الله علیه و آله بین مکّه والمدینه عند سَمُرَات خمس دوحاتٍ عظام... : تاریخ مدینه دمشق ج ۴۲ ص۲۱۶، الغدیر

ج ۱ ص ۳۱؛ فأمر رسول اللّه فقُمَّت السَّمُرَات... : تفسير العيّاشى ج ۱ ص ۳۳۲. ۷۳ . نزل رسول اللّه صلى الله عليه و آله بين مكّه والمـدينه عند سَـمُرات خمس دوحاتٍ عظام... : تاريخ مدينه دمشق ج ۴۲ ص۲۱۶، الغدير ج ۱ ص ۳۱؛ فأمر رسول اللّه فقُمَّت السَّمُرَات... : تفسير العيّاشى ج ۱ ص ۳۳۲؛ فـدعى المقداد وسـلمان وأبا ذر وعمّار... أن يعمدوا إلى أصل الشـجرتين فيقمّوا ما تحتهـا فكسـحوه: إقبال الأعمال ج ۲ ص ۲۴۵، بحارالأنوار ج ۳۷ ص ۱۳۱. ۷۴ . وأمر بمـا تحت الشـجر من شوكٍ فقُمّ: بحـار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۷۹؛ فكنس أُناس ما تحت السَّمُرَات: تاريخ مدينه دمشق ج ۴۲ ص ۲۱۶. ۷۵ . فأمر رسول اللّه صلى الله عليه و آله أن يُقَمَّ مـا تحتهنّ ويُنصب له من الأحجـار كهيئه المنـبر... : روضه الواعظين ص ۹۱۲، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۲۰۴؛ وأمرهم أن يضـعوا الحجـاره بعضـها على بعض كقـامه رسول اللّه صـلى الله عليه و آله: إقبـال الأعمال ج ۲ ص ۲۴۵. ۷۶ . أمر أن يـوّى بأحلاس دوابّنا وأقتاب إبلنا وحقائبنا، فوضـعنا بعضـها على بعض، ثمّ ألقينا عليها ثوباً:تفسير العيّاشى ج ۲ ص ۹۸، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۵۲؛ وأمر أن يُنصب له منبر من أقتـاب الإبـل: بحار الأنوار ج۳۷ ص ۱۶۶. ۷۷ . وظُلِّلَ لرسـول اللّه صـلى الله عليه و آله بثوبٍ على شـجرهٍ من الشمس: مسند أحمد ج ۴ ص ۳۷۲، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۸۷. ۷۸ . لمّا كان يوم غـدير خمّ أمر رسول اللّه صـلى الله عليه و آله منادياً فنادى: «الصلاه جامعه»: الأمالى للصدوق ص ۶۷، روضه الواعظينص ۱۰۳، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۱۲؛ أمر رسول اللّه بالدوحات فى غدير خمّ فقُمن، ثمّ نودى:«الصلاه جامعه»: قرب

الإسناد ص ۵۷، التحصین ص ۵۷۸، نهج الإیمان لابن جبر ص ۹۱؛ وانتهی إلینا رسول اللّه صلی الله علیه و آله فنادی: «الصلاه جامعه»: إقبال الأعمال ج ۲ ص ۲۴۵؛ فنزلنا بغدیر خمّ، فنودی فینا: «الصلاه جامعه»: العمده لابن البطریق ص ۹۲، ذخائر العقبی ص ۷۶، المراجعات ص ۲۶۳، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۴۹. ۷۹ . وإنّ منّا لمن یضع رداءه علی رأسه وبعضه تحت قدمیه من شدّه الحرّ: العمده ص ۱۰۴، الطرائف ص ۱۴۳. ۸۰ . إنّ الناس تنحّوا عن النبیّ، وأمر علیّاً فجمعهم: إقبال الأعمال ج ۲ ص ۲۴۸، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۳۳. ۸۱ . ثمّ نودی بالصلاه فصلّی بأصحابه رکعتین، ثمّ أقبل... : الخصال ص ۶۶، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۲۱. ۸۲ . حتّی إذا کنّا بالجُحفَه بغدیر خمّ صلّی الظهر... : بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۹۱. ۸۳ . أیّها الناس، هل تسمعون؟ فإنّی رسول اللّه إلیکم... : بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۹۱. ۸۴ . مائده: ۶۷. ۸۵ . أیّها الناس، إنّه لم یکن نبیّ من الأنبیاء ممّن کان قبلُ إلّا وقد عمّر، ثمّ دعاه اللّه فأجابه... : تفسیر العیّاشی ج ۱ص ۳۳۴، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۴۱؛ قال: کأنّی دُعیت فأجبت... : فضائل الصحابه ص ۱۵، المستدرک للحاکم ج ۳ ص۱۰۹، مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۶۴، السنن الکبری للنسائی ج ۵ ص ۱۳۰، خصائص أمیر المؤمنین للنسائی ص ۹۳،المعجم الکبیر ج ۵ ص ۱۶۶، تفسیر الآلوسی ج ۶ ص ۱۹۴، أنساب الأشراف ص ۱۱۰. ۸۶ . نشهد أنّک بلّغت ونصحت وأدّیت ما علیک... : تفسیر العیّاشی ج ۱ ص ۳۳۴، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۴۱. ۸۷

. ودعـا أميرَ المؤمنين فرقى معه حتّى قـام عن يمينه... : الإرشاد ج ۱ ص ۱۷۵، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۳۸۷. ۸۸ . سمعتُ رسول اللّه صـلى الله عليه و آله يوم غـدير خمّ وهو يقول: إنّى تارك فيكم الثقلين... : شـرح الأخبار ج ۲ ص ۴۸۱،وراجع: كمال الدين ص ۲۳۴، كشـف المحجه ص ۷۶، فضائل الصحابه ص ۱۵، المستدرک ج ۳ ص ۱۰۹، السنن الكبرى ج ۵ ص ۴۵، تفسير ابن كثير ج ۴ ص ۱۲۲، تفسـير الآلوسى ج ۶ ص ۱۹۴. ۸۹ . قـام فينـا (رسول اللّه صـلى الله عليه و آله) يوماً خطيباً بماءٍ يُـدعى خمّ، وقـال: إنّى تـارک فيكم الثقلين كتـاب اللّه ... اُذكّركم اللّه فى أهـل بيتى. ثلاث مرّات: صـحيح ابن حبّان ج ۴ ص ۶۳، المعجم الكبير ج ۵ ص ۱۸۳، تاريخ مدينه دمشق ج۴۱ ص ۱۹. ۹۰ . فقال النبىّ صلى الله عليه و آله: مَن أولى بكم مِن أنفسكم؟ فجهروا فقـالوا: اللّه ورسوله، ثمّ قال ثانيه... : تفسـير العيّاشـى ج ۱ص ۳۳۲، بحـار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۳۹. ۹۱ . بصائر الـدرجات ص ۹۷، قرب الإسناد ص ۵۷، الكافى ج ۱ ص ۲۹۴، التوحيد ص ۲۱۲، الخصال ص ۲۱۱، كمال الدين ص ۲۷۶، معانى الأخبار ص ۶۵، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ۱ ص ۲۲۹، تحف العقول ص ۴۵۹، تهذيب الأحكام ج ۳ ص ۱۴۴، كتاب الغيبه للنعمانى ص ۷۵، الإرشاد ج ۱ ص ۳۵۱، كنز الفوائد ص ۲۳۲، الإقبال بالأعمال ج ۱ ص ۵۰۶، مسند أحمد ج ۱ ص ۸۴ ، سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۴۵، سنن الترمذى ج ۵ ص ۲۹۷، المستدرک للحاكم ج ۳ ص ۱۱۰، مجمع الزوائد ج ۷ ص۱۷، تحفه الأحوذى ج

۳ ص ۱۳۷، مسند أبی یعلی ج ۱۱ ص ۳۰۷، المعجم الأوسط ج ۱ ص ۱۱۲، المعجم الکبیر ج ۳ ص ۱۷۹، التمهید لابن عبد البرّ ج ۲۲ ص ۱۳۲، نصب الرایه ج ۱ ص ۴۸۴، کنز العمّال ج ۱ ص ۱۸۷ و ج ۱۱ ص ۳۳۲، ۶۰۸، تفسیر الثعلبی ج ۴ ص ۹۲، شواهدالتنزیل ج ۱ ص ۲۰۰، الدرّ المنثور ج ۲ ص ۲۵۹. ۹۲ . مَن کنت مولاه فعلیّ مولاه... فقالها ثلاثاً: تفسیر فرات ص ۵۰۶، ینابیع المودّه ج ۱ ص ۱۰۴ و ج ۳ ص ۱۴۲،الطرائف ص ۱۴۴، وراجع: الکافی ج ۱ ص ۲۹۵، الأمالی للطوسی ص ۲۴۷، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۲۴. ۹۳ . ثمّ ضرب بیده إلی عضده فرفعه... حتّی صارت رجله مع رکبه رسول اللّه صلی الله علیه و آله: الاحتجاج ج ۱ ص ۷۶،التحصینص ۵۸۳، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۲۰۹. ۹۴ . معاشر الناس ، هذا علیّ أخی ووصیّی وواعی علمی ... : المصادر السابقه . ۹۵ . هل سمعتم؟ فقالوا: اللّهمّ بلی، قال: فأقررتم؟ قالوا: بلی... : تفسیر العیّاشی ج ۲ ص ۹۸، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۵۲. ۹۶ . یا رسول اللّه، ما تأویل هذا؟ فقال: مَن کنت نبیّه فهذا علیّ أمیره: تفسیر فرات ص ۵۱۶، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۹۴. ۹۷ . ما مِن علم إلاّ وقد علّمته علیّاً... : الاحتجاج ج ۱ ص ۷۴، التحصین ص ۵۸۲، تفسیر الصافی ج ۲ ص ۵۹، بحارالأنوار ج ۳۷ ص ۲۰۸؛ معاشر الناس، هذا علیّ، أنصرکم لی وأحقّکم بی، وأقربکم إلیَّ وأعزّکم علیَّ: بحارالأنوار ج ۳۷ ص ۲۱۰. ۹۸ . معاشر الناس، ذرّیه کلّ نبیّ من صلبه، وذرّیتی

من صلب عليّ: روضه الواعظين ص ۹۵، التحصين ص ۵۸۴، بحارالأنوار ج ۳۷ ص ۲۱۰. ۹۹ . إنّا صراط اللّه المستقيم... ثمّ عليّ من بعدى: إقبال الأعمال ج ۲ ص ۲۴۷، التحصين ص ۵۸۶، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۳۲. ۱۰۰ . تغابن: ۸. ۱۰۱ . فضائل على بن أبى طالب عند اللّه عزّ وجلّ، وقد أنزلها فى القرآن أكثر مِن أن أُحصيها... مَن يطع اللّه ورسوله وعليّاً والأئمّه الذين ذكرتهم، فقد فاز فوزاً مبيناً: روضه الواعظين ص ۹۹، الاحتجاج ج ۱ ص ۸۳. ۱۰۲ . معاشر الناس، فآمنوا باللّه ورسوله والنور الذى أنزل، أنزل اللّه النور فىَّ ثمّ فى عليّ، ثمّ النسل منه إلى المهدى: الاحتجاج ج ۱ ص ۷۷، إقبال الأعمال ج ۲ ص ۲۴۷، اليقين ص ۳۵۴، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۳۲؛ معاشرالناس، إنّى نبيّ وعليّ وصيّى، ألا إنّ خاتم الأئمّه منّا القائم المهدى... : روضه الواعظين ص ۹۷، الاحتجاج ج ۱ ص ۸۰ ، التحصين ص ۵۸۸، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۲۱۳. ۱۰۳ . وأمرَ الناس أن يبلّغ الشاهد الغائب: الكافى ج ۱ ص ۲۸۹، دعائم الإسلام ج ۱ ص ۱۵، كتاب سليم بن قيس ص ۱۴۵،الأمالى للطوسى ص ۵۶۰، الاحتجاج ج ۱ ص ۱۰۶، ينابيع المودّه ج ۳ ص ۳۶۹. ۱۰۴ . لمّا نزلت: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ... »، قال النبيّ: اللّه أكبر على إكمال الدين... : المسترشد ص ۴۶۸، مناقب آل أبى طالب ج ۲ ص ۲۲۶، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۵۶. ۱۰۵ . مائده: ۳. ۱۰۶ . فقام بولايه عليّ عليه السلام يوم غدير خمّ... فأنزل اللّه : الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ... : الكافى ج ۱

ص ۲۸۹، وراجع: دعائم الإسلام ج ۱ ص ۱۵، الأمالی للصدوق ص ۵۰، روضه الواعظين ص ۳۵۰، إقبال الأعمال ج ۲ ص ۲۶۲، اليقين ص ۲۱۲، بشاره المصطفى ص ۳۲۸، المناقب للخوارزمى ص ۱۳۵، کشف الغمّه ج ۱ ص ۲۹۶، تاريخ بغدادج ۸ ص ۲۸۴، تاريخ مدينه دمشق ج ۴۲ ص ۲۳۳، البدايه والنهايه ج ۷ ص ۳۸۶. ۱۰۷ . انّ علىّ بن إبى طالب أخى ووصيى و خلفتى و الأمام من بعدى، الذى محلّه منى محلّ هارون من موسى الا انّه لا نبىّ بعدى: الاحتجاج ج ۱ ص ۷۳ ، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۲۰۶. ۱۰۸ . فقال له: اما ترضى ان تكون منى بمنزله هارون من موسى الا انّه ليس بعدى نبى انّه لا ينبغى ان اذهب الا وانت خليفتى...: المستدرك للحاكم ج ۳ ص ۱۳۳، و راجع مسند أحمد ج ۱ ص ۳۳۱، مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۲۰، المعجم الكبير ج ۱۲ ص ۷۸، کنز العمّال ج ۱۱ ص ۶۰۶ و راجع ايضا: الكافى ج ۸ ص ۱۰۸، الإحتجاج ج ۱ ص ۱۵۵، صحيح مسلم ج ۷ ص ۱۲۰، سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۴۵، سنن الترمذى ج ۵ ص ۳۰۴. ۱۰۹ . يا قوم، هنّؤونى هنّؤونى... : مناقب آل أبى طالب ج ۲ ص ۲۳۷، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۵۹؛ معاشر الناس، قولواالذى قلت لكم، وسلّموا على علىّ بإمره المؤمنين... ومن جاء بعده من الأئمّه منّى... : روضه الواعظين ص ۹۹، الاحتجاج ج ۱ ص ۸۳ ، تفسير الصافى ج ۲ ص ۶۶، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۳۰۵. ۱۱۰. فنادته القوم: نعم سمعنا وأطعنا أمر اللّه

وأمر رسوله... : روضه الواعظين ص ۹۹، تفسير الصافى ج ۲ ص ۶۶، بحارالأنوار ج ۳۷ ص ۲۱۷. ۱۱۱ . وأمر عليّاً عليه السلام أن يجلس فى خيمهٍ له بإزائه... : الإرشاد ج ۱ ص ۱۷۶، كشف الغمّه ج ۱ ص ۲۳۸، أعلام الورى ج ۱ ص ۲۶۲. ۱۱۲ . عمّمنى رسول اللّه صلى الله عليه و آله يوم غدير خمّ بعمامه... : شرح الأخبار ج ۱ ص ۳۲۱، السنن الكبرى للبيهقى ج ۱۰ ص ۱۴، مسند أبى داود الطيالسى ص ۲۳، نظم درر السمطين ص ۱۱۲، الكامل لابن عدى ج ۴ ص ۱۷۳، ميزان الاعتدال ج ۷ ص ۳۹۶؛ إنّ رسول اللّه عمّم علىّ بن أبى طالب عمامته السحاب: الغدير ج ۱ ص ۲۹۲. ۱۱۳ . لمّا نصّ على أمير المؤمنين بالإمامه فى ابتداء الأمر، جاءه قوم من قريش... : مناقب آل أبى طالب ج ۲ ص ۷۵۵، تنزيه الأنبياء للشريف المرتضى ص ۱۶۷، بحار الأنوار ج ۱۷ ص ۷۱. ۱۱۴ . كان من قول رسول اللّه بغدير خمّ: سلّموا على علىّ بإمره المؤمنين. فقالا: مِن اللّه ورسوله؟ فقال: نعم، حقّاً من اللّه ورسوله: الاحتجاج ص ۱۰۸، بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۲۶۶، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۸۲ . ۱۱۵ . فقال له عمر: بخ بخ يابن أبى طالب، أصبحت مولاى... : روضه الواعظين ص ۳۵۰، الإرشاد ج ۱ ص ۱۷۷، العمدهص ۱۹۵. ۱۱۶ . وكان أوّل من هنّأه بذلك عمر بن الخطّاب، فقال له: بخ بخ يابن أبى طالب... : مسار الشيعه ص ۳۹. ۱۱۷ . إنّ هذا يوم عظيم الشأن، فيه وقع الفرج... : مصباح المتهجّد ص ۷۵۵، إقبال الأعمال ج ۲ ص ۲۵۷، المصباح

ص ۶۹۸،بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۶۴. ۱۱۸ . فجاءت الأبالسه إلی إبلیس الأکبر، وحَثَوا التراب علی رؤوسهم... : تفسیر القمّی ج ۲ ص ۲۱۰، تفسیر الصافی ج ۴ ص ۲۱۸، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۶۵۸، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۲۰. ۱۱۹ . هل عرفتم الفارس؟ ذلک جبرئیل عرض علیکم... : مناقب آل أبی طالب ج ۲ ص ۲۳۹، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۶۱. ۱۲۰ . الأمالی للصدوق ص ۶۷، خصائص الأئمّه ص ۴۲، روضه الواعظین ص ۱۰۳، المسترشد ص ۴۶۹، أقسام الموليص ۳۵، الإرشاد ج ۱ ص ۱۷۷، الفصول المختاره ص ۲۵۹، مناقب آل أبی طالب ج ۲ ص ۲۳۰، بحار الأنوارج ۳۷ ص ۱۱۲. ۱۲۱ . لا تزال یا حسّان مؤیداً بروح القدس ما نصرتنا بلسانک: خصائص الأئمّه ص ۴۲، الإرشاد ج ۱ ص ۱۷۷، بحارالأنوار ج ۲۱ ص ۳۸۸. ۱۲۲ . أکثر المخالفین لجؤوا فی دفع الاستدلال به إلی تجویز کون المراد الناصر والمحبّ: بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۲۴۱، المراجعات ص ۲۸۰. ۱۲۳ . ورسول اللّه صلی الله علیه و آله یقول کلّما بایع قوم: الحمد للّه الذی فضّلنا علی جمیع العالمین: روضه الواعظین ص ۹۹، الاحتجاج ج ۱ ص ۸۴ ، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۲۱۷. ۱۲۴ . قیامت: ۳۱ ۳۵. ۱۲۵ . لقد رأیت معاویه حتّی قام فتمطّی وخرج مغضباً... : تفسیر فرات ص ۵۱۷، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۹۴. ۱۲۶ . أوصلوا البیعه والمصافقه ثلاثاً... : بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۲۱۷. ۱۲۷ . فسمعنا أحد الثلاثه وهو یقول: واللّه محمّد لأحمق إن کان یری أنّ الأمر یستقیم لعلیّ من بعده!: تفسیر العیّاشیج ۲ ص ۹۸،

بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۵۲، تفسیر نور الثقلین ج ۲ ص ۲۴۳. ۱۲۸ . اکتم علینا، فإنّ لکلّ جِوار أمانهً، فقال لهم: ما هذا من جِوار الأمانه... : المصادر السابقه. ۱۲۹ . ثمّ مضـی حتّی أتی رسول اللّه صـلی الله علیه و آله وعلیّ إلی جانبٍ مُحتَبٍ بحمائل سیفه... : المصادر السابقه. ۱۳۰ . فلمّا کان بعد ثلاثه وجلس النبیّ صـلی الله علیه و آله مجلسه، أتاه رجل... : بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۶۶. ۱۳۱ . أخـذ رسـول اللّه بعضـد علی بن أبی طـالب یـوم غـدیر خمّ ثمّ قـال: مَن کنت مولاـه، فقـام إلیه أعرابی... فهـذا عن اللّه أم عنک؟!... : شواهـد التنزیل ج ۲ ص ۳۸۵؛ لمّـا بلغ بغـدیر خمّ وشـاع ذلک فی البلاد، أتی الحارث بن النعمان الفهری... : مناقب آل أبی طالب ج ۲ ص ۲۴۱، إقبال الأعمال ج ۲ ص ۲۵۱، الطرائف ص ۱۵۳. ۱۳۲ . إمّـا أن تتوب وإمّا أن ترحل عنّا، قال: إنّ قلبی لاـ یطـاوعنی إلی التوبه... : منـاقب آل أبی طـالب ج ۲ ص ۱۶۷، نهـج الإیمان ص ۴۸۸. ۱۳۳ . أنفـال: ۳۳. ۱۳۴ . فرکب راحلته، فلمّـا أصـحر أنزل اللّه علیه طیراً من السـماء فی منقاره حصاه: مناقب آل أبی طالب ج ۲ ص ۱۶۷، تفسیر مجمع البیان ج ۱۰ ص ۴۴۵، بحـار الأنوار ج ۱۵ ص ۲ ۱۳۸. ۱۳۵ . معـارج: ۱ ۲، وأنزل اللّه تعـالی علی رسوله: «سَـأَلَ سَآئِلُۢ بِعَـذَابٍ وَاقِعٍ»... : منـاقب آل أبی طالب ۲ ص ۱۶۶، الغدیر ج ۱ ص ۲۴۱، ۲۴۳. ۱۳۶ . طوبی لمن والاـه، والویـل لمن عاداه، کأنّی أنظر إلی علیّ وشیعته یوم القیامه یُزفّون علی نوق... : بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۶۷.

۱۳۷ . عَقَبه هَرشَی إلی ذات الأصافر میلان، ثمّ إلی الجُحفَه، ولیس بین الطریقین إلّا میلین: معجم ما استعجم ج ۳ ص ۹۵۴. ۱۳۸ . قعدوا له فی العقبه وهی عقبه اَرشَی هَرشَی بین الجُحفَه والأبواء، فقعدوا عن یمین العقبه...: تفسیر القمّی ج ۱ ص ۱۷۴، بحار الأنوار ج ۳۱ ص ۶۳۲؛ اتّفقوا علی أن یَنفِروا بالنبیّ ناقَتَهُ علی عقبه هَرشَی، وقد کانوا عملوا مثل ذلک فی غزوه تبوک: بحار الأنوار ح ۲۸ ص ۹۷. ۱۳۹ . والرأی أن نقتل محمّداً قبل أن یدخل المدینه... فقعد سبعه عن یمین العقبه...: إقبال الأعمال ج ۲ ص ۲۴۹. ۱۴۰ . المزار لابن المشهدی ص ۲۶۴، بحار الأنوار ج ۹۷ ص ۲۸۴. ۱۴۱ . این زیارت، در کتاب «مفاتیح الجنان» بعد از زیارت وداع امیرالمؤمنین و قبل از زیارت آن حضرت در روز مولود ذکر شده است. ۱۴۲ . بحار الأنوار ج ۳۱ ص ۴۹۳. ۱۴۳ . عبد اللّه بن سلام که در ماجرای نزول آیه ولایت، درباره اسلام آوردن او سخن به میان آمده است، از «بنیقریظه» است، ایمان آوردن او باید قبل از سال هفتم هجری باشد، زیرا در سال هفتم «بنیقریظه» بعد از جنگ خیبر از بین رفتند. ۱۴۴ . أقبل عبد اللّه بن سلام ومعه نفر من قومه ممّن قد آمنوا بالنبی صلی الله علیه و آله، فقال: یا رسول اللّه، إنّ منازلنا بعیده لیس لنا مجلس ولا متحدّث دون هذا المجلس، وإنّ قومنا لمّا رأونا آمنّا باللّه ورسوله وصدّقناه رفضونا، وآلوا علی أنفسهم أن لا یجالسونا ولا یناکحونا ولا یکلّمونا، فشقّ ذلک علینا... : شواهد التنزیل ج ۱ ص ۲۳۴، تفسیر الآلوسی ج ۶ ص ۱۶۷، أعیان

الشیعه ج ۱ ص ۳۶۸، المناقب للخوارزمی ص ۲۶۴، کشف الغمّه ج ۱ ص ۳۰۶، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۱۹۶. ۱۴۵ . عن أبی جعفر علیه السلام، فی قول اللّه عزّ وجلّ: «إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللّه وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ ءَامَنُواْ» الآیه، قال: إنّ رهطاً من الیهود أسلموا، منهم عبد اللّه بن سلام وأسد وثعلبه وابن یامین وابن صوریا، فأتوا النبی صلی الله علیه و آله فقالوا: یا نبی اللّه، إنّ موسی أوصی إلی یوشع بن نون، فمن وصیّک یا رسول اللّه؟... : الأمالی للصدوق ص ۱۸۶، روضه الواعظین ص ۱۰۲، وسائل الشیعه ج ۹ ص ۴۷۸، مناقب آل أبی طالب ج ۲ ص ۲۰۹، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۱۸۳، جامع أحادیث الشیعه ج ۸ ص ۴۴۲، التفسیر الأصفی ج ۱ ص ۲۸۲، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۴۶، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۶۴۷. ۱۴۶ . مائده: ۵۵. ۱۴۷ . فقاموا فأتوا المسجد فإذا سائل خارج، فقال: یا سائل، أما أعطاک أحد شیئاً؟ قال: نعم هذا الخاتم، قال: من أعطاکه؟ قال: أعطانیه ذلک الرجل الذی یصلّی، قال: علی أیّ حال أعطاک؟ قال کان راکعاً. فکبّر النبی وکبر أهل المسجد، فقال النبی صلی الله علیه و آله: علی بن أبی طالب ولیّکم بعدی، قالوا: رضینا باللّه ربّاً وبالإسلام دیناً وبمحمّدٍ نبیّاً وبعلیّ بن أبی طالب ولیّاً. فأنزل اللّه عزّ وجلّ: «وَمَن یَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِینَ ءَامَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ»، فروی عن عمر بن الخطّاب أنّه قال: واللّه لقد تصدّقت بأربعین خاتماً وأنا راکع لینزل فیّ ما نزل فی علی بن أبی طالب: الأمالی للصدوق ص ۱۸۶، روضه الواعظین ص ۱۰۲، وسائل الشیعه ج ۹ ص ۴۷۸، مناقب آل أبی طالب ج ۲

ص ۲۰۹، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۱۸۳، جامع أحاديث الشيعه ج ۸ ص ۴۴۲، التفسير الأصفى ج ۱ ص ۲۸۲، التفسير الصافى ج ۲ ص ۴۶، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۶۴۷؛ ثمّ إن النبى صلى الله عليه و آله خرج إلى المسجد والناس بين قائم وراكع، وبصر بسائل، فقال له النبى صلى الله عليه و آله: هل أعطاك أحد شيئاً؟ قال: نعم خاتماً من ذهب، فقال له النبى صلى الله عليه و آله من أعطاكه؟ قال: ذاك القائم. وأومأ بيده إلى أمير المؤمنين على عليه السلام، فقال له صلى الله عليه و آله: على أىّ حال أعطاك؟ قال: أعطانى وهو راكع. فكبّر النبى صلّى اللّه عليه وآله... : شواهد التنزيل ج ۱ ص ۲۳۴، تفسير الآلوسى ج ۶ ص ۱۶۷، أعيان الشيعه ج ۱ ص ۳۶۸، المناقب للخوارزمى ص ۲۶۴، كشف الغمّه ج ۱ ص ۳۰۶، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۱۹۶. ۱۴۸ . ... فأعطانى خاتمه. وأشار بيده فإذا هو بعلى بن أبى طالب عليه السلام فنزلت هذه الآيه: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّه وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَوةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكوةَ وَهُمْ رَ اكِعُونَ»، فقال رسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله: هو وليّكم من بعدى: الأمالى للصدوق ص ۱۸۶، روضه الواعظين ص ۱۰۲، بحار الأنوار ج ۹ ص ۳۲۹ و ج ۳۵ ص ۱۸۳، جامع أحاديث الشيعه ج ۸ ص ۴۴۲، تفسير فرات الكوفى ص ۱۲۵، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۶۴۷. ۱۴۹ . فأنشأ حسّان بن ثابت يقول: أبا حسن تفديك نفسى ومهجتى/ وكلّ بطىء فى الهدى ومسارع/أيذهب مدحى والمحبر ضائع...: شواهد التنزيل ج ۱ ص ۲۳۴، تفسير الآلوسى ج ۶ ص ۱۶۷، أعيان الشيعه ج ۱ ص ۳۶۸، المناقب للخوارزمى ص ۲۶۴، كشف الغمّه ج ۱ ص

۳۰۶، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۱۹۶. ۱۵۰ . فرائد السمطين ج ۱ ص ۳۳۴، نظم درر السمطين ص ۱۳۲. ۱۵۱ . نحل: ۸۳. ۱۵۲ . فروى عن عمر بن الخطّاب أنّه قال: واللّه لقد تصدّقت بأربعين خاتماً وأنا راكع لينزل فيّ ما نزل فى على بن أبى طالب، فما نزل: الأمالى للصدوق ص ۱۸۶، روضه الواعظين ص ۱۰۲، وسائل الشيعه ج ۹ ص ۴۷۸، مناقب آل أبى طالب ج ۲ ص ۲۰۹، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۱۸۳، جامع أحاديث الشيعه ج ۸ ص ۴۴۲، التفسير الأصفى ج ۱ ص ۲۸۲، التفسير الصافى ج ۲ ص ۴۶، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۶۴۷، وراجع شرح الأخبار ج ۲ ص ۳۴۶، سعدالسعود ص ۹۷، مستدرک الوسائل ج ۷ ص ۲۵۸. ۱۵۳ . مباهله فى الأصل من مادّه «بهل» على وزن أهل، بمعنى إطلاق وفکّ القيد عن الشىء، وبذلک يقال للحيوان الطلق حيث لا توضع محالبها فى کيس کى يستطيع وليدها أن يرضع بسهوله، يقال له: باهل. وابتهال فى الدعاء بمعنى التضرّع وتفويض الأمر إلى اللّه. وإذا فسّروها بمعنى الهلاک واللعن والبعد عن اللّه کذلک بسبب ترک العبد طلقاً وحرّاً فى کلّ شىء تترتّب عليه هذه النتائج، هذا معنى المباهله لغهً. أمّا مفهوماً ما هو المعروف نزول هذه الآيه، بمعنى الملاعنه بين الشخصين، ولذا يجتمع أفراد للحوار حول مسأله دينيه مهمّه فى مکانٍ واحد ويتضرّعون اللّه أن يفضح الکاذب ويعاقبه: راجع مختار الصحاح ص ۴۲، مجمع البحرين ج ۱ ص ۲۵۸، النهايه لابن الأثير ج ۱ ص ۱۶۷. ۱۵۴ . نيل الاوطار ج ۸ ص ۲۱۶، فتح البارى ج ۸ ص ۷۴ (ذکر قصه اهل

نجران بعد حجّ ابی بکر بالناس فی السنّه التاسعه و قبل حجه الوداع فی السنّه الثامنه). ۱۵۵ . صبیح معنعناً عن شهر بن حوشب، قال: قدم علی رسول اللّه صلی الله علیه و آله عبد المسیح بن أبقی ومعه العاقب وقیس أخوه، ومعه حارث بن عبد المسیح وهو غلام، ومعه أربعون حبراً، فقال: یا محمّد، کیف تقول فی المسیح؟ فواللّه إنّا لننکر ما تقول، قال: فأوحی اللّه تعالی إلیه: «إِنَّ مَثَلَ عِیسَیٰ عِندَ اللَّهِ کَمَثَلِ ءَادَمَ خَلَقَهُ مِن تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ کُن فَیَکُونُ»، فقال إجلالاً له ممّا یقول: بل هو اللّه... : تفسیر فرات الکوفی ص ۸۹، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۸۹. 156 . فقال الأسقف: یا أبا القاسم، موسی من أبوه؟ قال: عمران، قال: فیوسف من أبوه؟ قال: یعقوب، قال: فأنت من أبوک؟ قال: أبی عبد اللّه بن عبد المطّلب، قال: فعیسی من أبوه؟ فأعرض النبی صلی الله علیه و آله عنهم، فنزل: «إِنَّ مَثَلَ عِیسَیٰ عِندَ اللَّهِ...»، فتلاها رسول اللّه فغشی علیه، فلمّا أفاق قال: أتزعم أنّ اللّه أوحی إلیک أنّ عیسی خُلق من تراب؟ ما نجد هذا فیما أُوحی إلیک، ولا نجده فیما أُوحی إلینا، ولا یجده هؤاء الیهود فیما أُوحی إلیهم، فنزل: «فَمَنْ حَآجَّکَ فِیهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَآءَکَ مِنَ الْعِلْمِ...»، قالوا: أنصفتنا یا أبا القاسم، فمتی نباهلک؟ فقال: بالغداه إنشاء اللّه. وانصرف النصاری، فقال السیّد لأبی الحارث: ما تصنعون بمباهلته؟ إن کان کاذباً ما نصنع بمباهلته شیئاً، وإن کان صادقاً لنهلکنّ، فقال الأسقف: إن غدا فجاء بولده وأهل بیته فاحذروا مباهلته، وإن غدا بأصحابه فلیس بشیء... : مناقب آل أبی طالب ج ۳ ص ۱۴۳، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۳۴۴، تفسیر أبی حمزه الثمالی ص ۱۲۳.

۱۵۷ . ولقـد جاءكم بالفصـل من أمر صـاحبكم، واللّه ما باهل قوم نبيّاً قطّ فعاش كبيرهم ولا نبت صـغيرهم، ولئن فعلتم لتهلكنّ: مناقب آل أبى طالب ج ۳ ص ۱۴۳، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۲۸۱ و ج ۳۵ ص ۲۵۸؛ فقال القوم بعضـهم لبعض: حتّى ننظر بمن يباهلنـا غـداً؟ بكـثره أتبـاعه مـن أوبـاش النـاس، أم بـأهله من أهـل الصـفوه والطهـاره؟ فـإنّهم وشـيج الأنبيـاء وموضـع بهلهم... : الاختصاص ص ۱۱۴، سـعد السعود ص ۹۳، بحـار الأنوار ج ۲۱ ص ۳۵۴. ۱۵۸ . روى أنّه عليه السـلام لمّـا أورد الـدلائل على نصـارى نجران، ثمّ إنّهم أصـرّوا على جهلهم، فقـال عليه السـلام: إنّ اللّه أمرنى إن لم تقبلوا الحجّه أن أباهلكم... وروى أنّه عليه السـلام لمّا خرج فى المرط الأسود، فجاء الحسن رضى اللّه عنه فأدخله، ثمّ جاء الحسين رضى اللّه عنه فأدخله، ثمّ فاطمه ثمّ على رضـى اللّه عنهمـا، ثمّ قـال: «إِنَّمَا يُرِيـدُ اللّه لِيُـذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا». واعلم أنّ هـذه الروايه كالمتّفق على صحّتها بين أهل التفسير والحديث: تفسير فخر الرازى ج ۸ ص ۸۵. ۱۵۹ . إذا أنا دعوت فأمّنوا، فقال أسقف نجران: يا معشر النصـارى! إنّى لأرى وجوهاً لو شاء اللّه أن يزيل جبلاً من مكانه لأزاله بها، فلا تباهلوا فتهلكوا فلم يبق على وجه الأرض نصـرانى إلى يوم القيـامه: مناقب آل أبى طالب ج ۳ ص ۱۴۳، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۲۸۱ و ج ۳۵ ص ۲۵۸. ۱۶۰ . إنّ رسول اللّه صلى الله عليه و آله أتاه حبران من أحبار النصارى من أهل نجران، فتكلّما فى أمر عيسـى... فأخـذ بيد على والحسن والحسـين وفاطمه، ثمّ خرج ورفع كفّه إلى السماء

وفرّج بين أصابعه، ودعاهم إلى المباهله... وكذلك المباهله يشبك يده فى يده يرفعهما إلى السماء. فلما رآه الحبران قال أحدهما لصاحبه: واللّه لئن كان نبيّاً لنهلكنّ، وإن كان غير نبىّ كفانا قومه. فكفّا وانصرفا: تفسير العيّاشى ج ۱ ص ۱۷۶، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۳۴۲، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۳۴۸. ۱۶۱ . عن سعد بن أبى وقّاص قال: لمّا نزلت هذه الآيه: «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَآءَنَا وَأَبْنَآءَكُمْ»، دعا رسول اللّه عليّاً وفاطمه وحسناً وحسيناً، فقال: اللّهمّ هؤلاء أهلى: صحيح مسلم ج ۷ ص ۱۲۰، سنن الترمذى ج ۴ ص ۲۹۳، فتح البارى ج ۷ ص ۱۰، تحفه الأحوذى ج ۸ ص ۲۷۸، نظم درر السمطين ص ۱۰۸، زاد المسير ج ۱ ص ۳۳۹، الدرّ المنثور ج ۲ ص ۳۹، فتح القدير ج ۱ ص ۳۴۸، تفسير الآلوسى ج ۳ ص ۱۹۰، أُسد الغابه ج ۴ ص ۲۶، الإصابه ج ۴ ص ۴۶۸، البدايه والنهايه لابن كثير ج ۷ ص ۳۷۶، ينابيع المودّه ج ۲ ص ۱۲۰، مناقب آل أبى طالب ج ۳ ص ۱۴۲، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۳۴۳. ۱۶۲ . فأقبلا ـ إليه فقالا ـ: بمن تباهلنا يا أبا القاسم؟ قال: بخير أهل الأرض وأكرمهم على اللّه عزّ وجلّ، بهؤلاء. وأشار لهما إلى علىّ وفاطمه والحسن والحسين صلوات اللّه عليهم، قالا: فما نراك جئت لمباهلتنا بالكبر ولا من الكثر ولا أهل الشاره ممّن نرى ممّن آمن بك واتّبعك، وما نرى ها هنا معك إلاّ ـ هذا الشاب والمرأه والصبيين، أفبهؤلاء تباهلنا؟! قال: نعم، أولم أخبركم بذلك آنفاً؟ نعم، بهؤلاء أُمرت والذى بعثنى بالحقّ أن أباهلكم، فاصفارت حينئذٍ ألوانهما... ويحكم لا تفعلوا، اذكروا ما

عثرتم عليه فى الجامعه من صفته، فواللّه إنّكم لتعلمون حقّ العلم أنّه لصادق... : إقبال الأعمال ج ٢ ص ٣۴۵، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٣٢١. ١۶٣ . يا محمّد، إنّ اللّه عزّ وجلّ يُقرئک السلام ويقول لک: إنّ عبدى موسى عليه السلام باهل عدوّه قارون بأخيه هارون وبنيه، فخسفت بقارون وأهله وماله وبمن آزره من قومه، وبعزّتى أقسم وبجلالى يا أحمد، لو باهلت بک وبمن تحت الكساء من أهلک أهل الأرض والخلائق جميعاً، لتقطّعت السماء كسفاً والجبال زبراً، ولساخت الأرض فلم تستقرّ أبداً إلاّ أن أشاء ذلک. فسجد النبى صلى الله عليه و آلهووضع على الأرض وجهه، ثمّ رفع يديه حتّى تبيّن للناس عفره إبطيه، فقال: شكراً للمنعم، شكراً للمنعم... : إقبال الأعمال ج ٢ ص ٣۴٨، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٣٢۴، تفسير نور الثقلين ج ۴ ص ١۴٢. ١۶۴ . لأبعثنّ إليكم رجلًا كنفسى، يفتح اللّه به خيبر، سيفه سوطه... : بصائر الدرجات ص ۴٢٢، وراجع الأمالى للصدوق ص ۶١٨، الخصال ص ۵۵۵، عيون أخبار الرضا ج ٢ ص ٢١٠، تحف العقول ص ۴٢٩، الأمالى للطوسى ص ۵۴۶، بحار الأنوار ج ۵ ص ۶٩ و ج ٢١ ص ١٨٠ و ج ٢۵ ص ٢٢۴، مجمع الزوائد ج ٧ ص ١١٠، المصنّف ص ۵٠۶، سنن النسائى ج ۵ ص ١٢٧، شرح نهج البلاغه ج ٩ ص ١۶٧، كنز العمّال ج ۴ ص ۴۴١. ١۶۵ . وعُمَر قائمٌ بالسيف على رأسه، وخالد بن الوليد وأبو عبيده الجرّاح وسالم مولى أبى حذيف... : كتاب سليم بن قيس ص ١۵١ ، الاحتجاج ص ١٠٩ ، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٢٧٠. ١۶۶ . فقال : إن أنا لم أفعل فمه ؟ قالوا

: إذا واللّه الّذی لا إله إلاّ هو نضرب عنقک ... : الإمامه والسیاسه ج ۱ص ۳۰، وراجع الاحتجاج ج ۱ ص ۲۰۷ ، مناقب آل أبی طالب ج ۲ ص ۱۱۵ ، کتاب سلیم بن قیس ج ۲ ص ۵۹۳ ، المسترشد ص ۳۷۸، الاحتجاج ج ۱ ص ۲۱۳ و ۲۱۵ ، بحار الأنوار ج ۴۰ ص ۱۸۰. ۱۶۷ .أنا أحقّ بهذا الأمر منکم ، لا أُبایعکم وأنتم أولی بالبیعه لی: الاحتجاج ج ۱ ص ۹۵ ، بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۱۸۵ ، أخذتم هذا الأمر من الأنصار واحتججتم علیهم بالقرابه من رسول اللّه، فأعطوکم المقاده... : الاحتجاج ج ۱ ص ۹۵ ، بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۱۸۵ ، الغدیر ج ۵ ص ۳۷۱ ، السقیفه وفدک ص ۶۲ ، شرح نهج البلاغه ج ۶ ص ۱۱. ۱۶۸ . قال: فأنشدک باللّه، أبی برز رسول اللّه وبأهلی ووولدی فی مباهله المشرکین؟ أم بک وبأهلک وولدک؟ قال: بل بکم: الاحتجاج ج ۱ ص ۱۶۳ . ۱۶۹ . از آن جهت که پیامبر برای صرف غذا به حضرت زهرا فرمود: «ادعی لی زوجک وابنیک» واسمی از زینب علیهاالسلام، دختر فاطمه علیهاالسلام به میان نمی آید برای همین احتمال می دهم در آن روز، زینب۳ به دنیا نیامده بوده است. تولد زینب در سال ششم هجری بوده است. پس جریان حدیث کسا قبل از سال ششم روی داده است. ۱۷۰ . این غذا که نوعی حلوای رقیق است امروزه به نام «کاچی» یا «آش فاطمه» مشهور است که معمولاً از شکر برای شیرین کردن آن استفاده می شود. ۱۷۱ . قالت أُمّ سلمه زوجه النبی صلی الله علیه و آله حین جاء نعی

الحسين بن على، لعنت أهل العراق وقالت: قتلوه قتلهم اللّه، غرّوه وأذلّوه لعنهم اللّه، فإنّى رأيت رسول اللّه صلى الله عليه و آله وقد جاءته فاطمه غداه ببرمه قد صنعت فيه عصيده، تحملها فى طبق حتّى وضعتها بين يديه، فقال لها: أين ابن عمّك؟ قالت: هو فى البيت، قال: اذهبى فادعيه فأتينى بابنيه. قالت: وجاءت تقود ابنيها كلّ واحد منهما بيد، وعلىّ يمشى فى أثرها، حتّى دخلوا على رسول اللّه صلى الله عليه و آله، فأجلسهما فى حجره، وجلس على عن يمينه، وجلست فاطمه عن يساره. قالت أُمّ سلمه: فاجتذب من تحتى كساءً خيبرياً كان بساطاً لنا على المثابه فى المدينه فلقه رسول اللّه صلى الله عليه و آله، وأخذ طرفى الكساء وألوى بيده اليمنى إلى ربّه عزّ وجلّ وقال: اللّهمّ هؤاء أهل بيتى، أذهب عنهم الرجس وطهّرهم تطهيراً... : العمده لابن البطريق ص ۳۵، الطرائف فى معرفه مذاهب الطوائف ص ۱۲۶، ذخائر العقبى ص ۲۲، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۲۲۱، مسند أحمد ج ۶ ص ۲۹۸، جامع البيان ج ۲۲ ص ۱۱، شواهد التنزيل ج ۲ ص ۱۰۴، تفسير ابن كثير ج ۳ ص ۴۹۲؛ إنّ النبى صلى الله عليه و آله كان فى بيتها، فأتت فاطمه ببرمه فيها حريره فدخلت بها عليه، قال: ادعى لى زوجك وابنيك. قالت: فجاء علىّ وحسن وحسين، فدخلوا وجلسوا يأكلون من تلك الحريره... : العمده لابن البطريق ص ۳۲، سعد السعود ص ۱۰۶، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۲۲۰، تفسير مجمع البيان ج ۸ ص ۱۵۶، تفسير الثعلبى ج ۸ ص ۴۲.

العصيده: دقيق يُلتّ بالسمن ويُطبخ: النهايه فى غريب الحديث ج ۳ ص ۲۴۶، لسان العرب ج ۳ ص ۲۹۱، تاج العروس ج ۵ ص ۱۰۸. ۱۷۲ . ليله أُسرى بى إلى السماء...

فبينما أنا أدور فی قصورها وبساتينها ومقاصيرها ، إذ شممت رائحه طيّبه فأعجبتنی تلک الرائحه، فقلت: يا حبيبی... : مدينه المعاجز ج ٣ ص ٢٢۴. ١٧٣ . کان النبی صلی الله عليه و آله وسلم يُکثر تقبيل فاطمه عليهاالسلام ، فعاتبته علی ذلک عائشه فقالت: يا رسول اللّه، إنّک لتکثر تقبيل فاطمه ! فقال لها: إنّه لمّا عُرج بی إلی السماء ... : تفسير العيّاشی ج ٢ ص ٢١٢، بحار الأنوار ج ٨ ص ١۴٢، وراجع تفسيرالقمّی ج ١ ص ٣۶۵، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ۵٠٢، ينابيع المودّه ج ٢ ص ١٣١، ذخائر العقبی ص ٣۶،تفسير مجمع البيان ج ۶ ص ٣٧؛ رسول اللّه صلی الله عليه و آله:... فأنا إذا اشتقت إلی الجنّه شممت ريحها من فاطمه: الطرائف فی معرفه مذهب الطوائف ص ١١١، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ۶۵؛ رسول اللّه صلی الله عليه و آله:... فأکلتها ليله أُسری بی، فعلقت خديجه بفاطمه ، فکنت إذا اشتقت إلی رائحه الجنّه شممت رقبه فاطمه: المستدرک ج ٣ ص ١۵۶، کنزالعمّال ج ١٢ ص ١٠٩، الدرّ المنثور ج ۴ ص ١۵٣. ١٧۴ . توجّه إلی رسول اللّه صلی الله عليه و آله، فجلستُ أنتظر حتّی جاء رسول اللّه صلی الله عليه و آله فجلس ومعه علی والحسن والحسين عليهم السلام، أخذ کلّ واحد منهما بيده، حتّی دخل فأدنی عليّاً وفاطمه فأجلسهما بين يديه، فأجلس حسناً وحسيناً کلّ واحد منهما علی فخذه: المجموع ج ٣ ص ۴۶٧، بحار الأنوار ج ٣۵ ص ٢١٧، المستدرک للنيشابوری ج ٢ ص ۴١۶، السنن الکبری للبيهقی ج ٢ ص ١۵٢، شواهد التنزيل ج ٢ ص ۶۴، تاريخ مدينه دمشق ج ۴١ ص ٢۵، تاريخ الإسلام ج ۶ ص ٢١٧. ١٧۵ . عن عطيه الطفاوی، عن أبيه، أنّ أُمّ سلمه حدّثته

قالت: بينما رسول اللّه صلى الله عليه و آله فى بيتى يوماً، إذ قال الخادم: إنّ عليّاً وفاطمه فى السدّه. قالت: فقال لى: قومى فتنحّى لى عن أهل بيتى. قالت: فقمت فتنحّيت فى البيت قريباً، فدخل على وفاطمه والحسن والحسين وهما صبيّان صغيران. قالت: فأخذ الصبيّين فوضعهما فى حجره فقبّلهما، واعتنق عليّاً بإحدى يديه وفاطمه باليد الأُخرى، وقبّل فاطمه... : العمده لابن البطريق ص ۳۲، بحار الأنوار ج ۲۵ ص ۲۴۰ و ج ۳۵ ص ۲۱۹، مسند أحمد ج ۶ ص ۲۹۶، مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۶۶، تفسير ابن كثير ج ۳ ص ۴۹۳، وراجع كشف الغمّه ج ۱ ص ۴۷؛ فقالت فاطمه: ذهب يأتى برسول اللّه صلى الله عليه و آله، فجاءا جميعاً فدخلا ودخلت معهما، فأجلس عليّاً عن يساره وفاطمه عن يمينه والحسن والحسين بين يديه، ثمّ التفع عليهم بثوبه... : العمده لابن البطريق ص ۳۴، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۲۱۸. ۱۷۶ . ثمّ لفّ عليهم ثوبه أو قال: كساءً ثمّ تلا هذه الآيه: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللّه لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»، ثمّ قال: اللّهمّ هؤاء أهل بيتى، وأهل بيتى أحقّ: المجموع للنووى ج ۳ ص ۴۶۷، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۲۱۷، المستدرك للنيشابورى ج ۲ ص ۴۱۶، السنن الكبرى للبيهقى ج ۲ ص ۱۵۲، شواهد التنزيل ج ۲ ص ۶۴، تاريخ مدينه دمشق ج ۴۱ ص ۲۵، تاريخ الإسلام ج ۶ ص ۲۱۷؛ فدخلا ودخلت معهما، فأجلس عليّاً عن يساره وفاطمه عن يمينه والحسن والحسين بين يديه، ثمّ التفع عليهم بثوبه وقال: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللّه لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»: العمده لابن البطريق ص ۳۴، بحار الأنوار ج ۳۵

ص ۲۱۸؛ رأیتنی ذات یوم وقد جئت رسول اللّه صلی الله علیه و آله وهو فی بیت أَمّ سلمه، فجاء الحسن فأجلسه علی فخذه الیمنی وقبّله، وجاء الحسین فأجلسه علی فخذه الیسری وقبّله، ثمّ جاءت فاطمه فأجلسها بین یدیه، ثمّ دعا علیّاً فجاء، ثمّ أغدف علیهم کساءً خیبریّاً کأنّی أنظر إلیه، فقال: «إِنَّمَا یُرِیدُ اللّه لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا»: العمده لابن البطریق ص ۳۴، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۲۱۸، شواهد التنزیل ج ۲ ص ۶۹، نهج الإیمان ص ۸۳؛ عن ابن عبّاس قال: قال النبی صلی الله علیه و آله: إنّ علیّاً وصیّی وخلیفتی، وزوجته فاطمه سیّده نساء العالمین ابنتی، والحسن والحسین سیّدا شباب أهل الجنّه ولدای، مَن والاهم فقد والانی، ومن عاداهم فقد عادانی، ومن ناوأهم فقد ناوأنی، ومن جفاهم فقد جفانی، ومن برّهم فقد برّنی، وصَلَ اللّه من وصلهم، وقطع من قطعهم... : الأمالی للصدوق ج ۱ ص ۱۱۱، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۲۱۰، جامع أحادیث الشیعه ج ۱ ص ۱۶۷؛ قال صلی الله علیه و آله: اللّهمّ هؤاء أهل بیتی وأطهار عترتی وأطائب أرومتی من لحمی ودمی، إلیک لا إلی النار، أذهب عنهم الرجس وطهّرهم تطهیراً. وکرّر هذا الدعاء ثلاثاً: المسترشد ص ۵۵۹، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۲۳۲. ۱۷۷ . فأدخلت رأسی البیت وقلت: وأنا معکم یا رسول اللّه؟ قال: إنّکِ لعلی خیر، إنّکِ لعلی خیر: العمده لابن البطریق ص ۳۲، سعد السعود ص ۱۰۶، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۲۲۰، تفسیر مجمع البیان ج ۸ ص ۱۵۶، تفسیر الثعلبی ج ۸ ص ۴۲. ۱۷۸ . لمّا بنی أمیر المؤنین بفاطمه علیهاالسلام اختلف رسول اللّه صلی الله علیه و آله إلی بابها أربعین صباحاً، کلّ غداه یدقّ الباب ویقول: السلام علیکم

يـا أهـل بيت النبوّه ومعـدن الرسـاله ومختلف الملائكه، الصـلاه رحمكم اللّه «إِنّمَا يُرِيـدُ اللّه لِيُـذْهِبَ عَنكَمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا». ثمّ قـال: يـدقّ دقّاً أشـدّ من ذلـك ويقول: أنا سـلم لمن سالمتم وحرب لمن حاربتم: تفسـير فرات الكوفى ص ۳۹۹، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۲۱۶. ۱۷۹ . عن أبى الحمراء قال: شـهدت النبى صلى الله عليه و آله أربعين صباحاً يجىء إلى باب على وفاطمه عليهماالسـلام فيأخذ بعضادتى الباب ثمّ يقول: السـلام عليكم أهل البيت ورحمه اللّه وبركاته، الصـلاه يرحمكم اللّه «إِنّمَـا يُرِيـدُ اللّه لِيُـذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْـلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»: الأمالى للطوسـى ص ۲۵۱، بحـار الأنوار ج ۳۵ ص ۲۰۹، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۴۱۰، فضائل أمير المؤنين لابن عقـده ص ۲۱۲؛ فلمّا أنزل اللّه تعالى هذه الآيه، كان رسول اللّه صـلى الله عليه و آله يجىء كلّ يوم عند صلاه الفجر حتّى يأتى باب على وفاطمه والحسن والحسين عليهم السلام فيقول: السلام عليكم ورحمه اللّه وبركاته، فيقول: على وفاطمه والحسن والحسـين عليهم السـلام: وعليك السلام يا رسول اللّه ورحمه اللّه وبركاته، ثمّ يأخـذ بعضادتى الباب ويقول: الصـلاه الصـلاه يرحمكم اللّه «إِنّمَا يُرِيدُ اللّه لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»، فلم يزل يفعل ذلك كلّ يوم إذا شـهد المدينه حتّى فارق الدنيا: تفسـير القمّى ج ۲ ص ۶۷، تفسير الصافى ج ۳ ص ۳۲۸، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۴۰۹، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۲۰۷، جامع أحاديث الشيعه ج ۱۵ ص ۶۱۲. ۱۸۰ . سوره «هل اتى» به تصريح ابن عبّاس قبل از سوره «طلاق» نازل شـده است، سوره طلاق هم در سال شـشم نازل شده است، بنابراين تاريخ نزول سوره «هل اتى» سال

ششم می باشـد، راجع شواهـد التنزیل ج ۲ ص ۴۱۰، الإتقان للسـیوطی ج ۱ ص ۳۸، تفسـیر مجمع البیان ج ۱۰ ص ۲۱۱، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۲۵۶. ۱۸۱ . إنّ علیّاً علیه السـلام آجر نفسه لیلهً إلی الصـبح یسـقی نخلًا بشـیءٍ من شعیر، فلمّا قبضه طحن ثلثه واتّخذوا منه طعاماً، فلمّا تمّ أتی مسـکین، فأخرجوا إلیه الطعام... : أسباب نزول الآیات للواحدی النیشابوری ص ۲۹۶، زاد المسیر ج ۸ ص ۱۴۵، کشف الغمّه ج ۱ ص ۱۶۸، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۲۴۴. ۱۸۲ . در این منـابع فقـط به روزه گرفتن علی وفاطمه علیهماالسـلام وفضه اشاره شده است: فنذر علی وفاطمه والجاریه نذراً إن برءا صاموا ثلاثه أیّام شکراً للّه، فوفوا بالنذر وصاموا... : تفسـیر البرهان ج ۱۰ ص ۸۳ ح ۹؛ فقـال علی بن أبی طـالب علیه السـلام: إن عـافی اللّه ولـدیَّ ممّا بهما صـمت للّه ثلاثه أیّام متوالیـات، وقالت الزهراء علیهاالسـلام مثل ما قال زوجها، وکانت لهما جاریه بربریه تُـدعی فضه، قالت: إن عافی اللّه سیّدَی ممّا بهمـا صـمت للّه ثلاـثه أیّام. وساق الحـدیث نحواً ممّا مرّ إلی أن قال: وإنّ أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السـلام أخـذ بید الغلاـمین، وهمـا کـالفرخین لاـ ریش لهما یرتعشان... : تفسـیر فرات الکوفی ص ۵۲۰، بحـار الأنوار ج ۳۵ ص ۲۴۹، مستدرک الوسائل ج ۱۶ ص ۸۸. ۱۸۳ . مرض الحسن والحسین علیهماالسلام وهما صبیان صغیران، فعادهما رسول اللّه صلی الله علیه و آله ومعه رجلان، فقال أحـدهما: یا أبا الحسن، لو نـذرت فی ابنیک نذراً إن اللّه عافاهما، فقال: أصوم ثلاثه أیّام شـکراً للّه عزّ وجلّ، وکذلک قالت فاطمه علیهاالسلام... : الأمالی للصدوق ص ۳۲۹، روضه الواعظین ص

۱۶۰، وسائل الشیعه ج ۲۳ ص ۳۰۴، مستدرک الوسائل ج ۲ ص ۱۵۳، جامع أحادیث الشیعه ج ۱۷ ص ۳۷۵، تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۴۷۴؛ إنّ الحسن والحسین مرضا، فنذر علی وفاطمه والحسن والحسین علیهم السلام صیام ثلاثه أیّام، فلمّا عافاهما اللّه وکان الزمان قحطاً... فلمّا کان عند المساء أتی یتیم فأعطوه ولم یذوقوا إلاّ الماء... وکان مضی علی رسول اللّه أربعه أیّام والحجر علی بطنه وقد علم بحالهم... : بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۲۴۴. ۱۸۴ . وأقبل علی بالحسن والحسین علیهم السلام نحو رسول اللّه صلی الله علیه و آله وهما یرتعشان کالفرخ من شدّه الجوع، فلمّا بصر بهم النبی صلی الله علیه و آله قال: یا أبا الحسن، شدّ ما یسوؤی ما أری بکم!؟ انطلق إلی ابنتی فاطمه. فانطلقوا إلیها وهی فی محرابها، قد لصق بطنها بظهرها من شدّه الجوع وغارت عیناها، فلمّا رآها رسول اللّه صلی الله علیه و آله ضمّها إلیه وقال: وا غوثاه باللّه؟ أنتم منذ ثلاث فیما أری؟ فهبط جبرئیل فقال: یا محمّد، خذ ما هیّأ اللّه لک فی أهل بیتک، قال: وما آخذ یا جبرئیل؟ قال: «هَلْ أَتَی عَلَی الْاءِنسَنِ حِینٌ مِّنَ الدَّهْرِ»... : الأمالی للصدوق ص ۳۳۲، روضه الواعظین ص ۱۶۳، مناقب أمیر المؤمنین لمحمّد بن سلیمان الکوفی ج ۱ ص ۱۸۲، الطرائف فی معرفه مذاهب الطوائف ص ۱۰۸، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۲۴۰، تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۴۷۷، تفسیر الثعلبی ج ۱۰ ص ۱۰۱، تفسیر القرطبی ج ۱۹ ص ۱۳۴، المناقب للخوارزمی ص ۲۷۱، کشف الغمّه ج ۱ ص ۳۰۹، ینابیع المودّه ج ۱ ص ۲۸۰. ۱۸۵ . وضحک النبی صلی الله علیه و آله وقال: «إنّ اللّه أعطاکم نعیماً لا ینفد، وقرّه عین أبد الآبدین، هنیئاً لکم

یـا بیت النبی بالقرب من الرحمان... وهو راضٍ عنکم غیر غضـبان: تفسـیر البرهان ج ۱۰ ص ۸۳. ۱۸۶ . وأصـبحوا مفطرین لیس عنـدهم شـیء، ثمّ قال: فرآهم النبی صـلی الله علیه و آله جیاعاً، فنزل جبرئیل ومعه صـحفه من الـذهب مرصّـعه بالـدرّ والیاقوت، مملوءه من الثریـد وعراق یفوح منه رائحه المسک والکافور، فجلسوا وأکلوا حتّی شـبعوا، ولم تنقص منها لقمه واحده... : مناقب آل أبی طالب ج ۳ ص ۱۴۸، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۲۴۱، التفسیر الصافی ج ۵ ص ۲۶۲ و ج ۷ ص ۳۵۹، تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۴۷۳. ۱۸۷ . فأکلّ النبی وعلی وفاطمه والحسن والحسین علیهم السلام، ویأکلّ النبی صلی الله علیه و آله وینظر إلی علی علیه السـلام متبسّـماً، وعلی یأکلّ وینظر إلی فاطمه متعجّباً، فقال له النبی صـلی الله علیه و آله: کل یا علی ولا تسأل فاطمه الزهراء عن شیء، الحمـد للّه الذی جعل مثلک ومثلها مثل مریم بنت عمران وزکریا «کُلَّمَا دَخَلَ عَلَیْهَا زَکَرِیَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا»... : تفسیر فرات الکوفی ص ۵۲۶، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۲۵۱. ۱۸۸ . وهی الجفنه التی یأکلّ منها القائم، وهی عندنا: تفسیر العیّاشی ج ۱ ص ۱۷۲، التفسیر الصافی ج ۱ ص ۳۳۳، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۳۳۴، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۳۱. ۱۸۹ . عن أبی بصیر قال: حججنا مع أبی عبد اللّه فی السنه التی ولد فیها ابنه موسی علیه السلام، فلمّا نزلنا الأبواء وضع لنا... : المحاسن ج ۲ ص ۳۱۴، بحار الأنوار ج ۳ ص ۴۸؛ عن أبی بصـیر قال: کنت مع أبی عبد اللّه علیه السـلام فی السـنه التی ولد فیها ابنه موسی علیه السلام، فلمّا نزلنا الأبواء وضع لنا أبو عبد اللّه علیه السلامالغداء...

إذ أتاه رسول حميـده أنّ الطلق قد ضـربني، وقد أمرتني أن لا أسـبقک بابنک هذا... فقال: وهب اللّه لي غلاماً، وهو خير من برأ اللّه... : بصائر الدرجات ص ۴۶۰، الکافي ج ۱ ص ۳۸۵، بحار الأنوار ج ۲۵ ص ۴۲. ۱۹۰ . عن أبي بصير قال: کنت مع أبي عبد اللّه عليه السـلام في السـنه التي ولد فيها ابنه موسى عليه السلام، فلمّا نزلنا الأبواء وضع لنا أبو عبد اللّه عليه السلام الغداء... إذ أتاه رسول حميـده أنّ الطلق قد ضـربني، وقد أمرتني أن لا أسـبقک بابنک هذا... فقال: وهب اللّه لي غلاماً، وهو خير من برأ اللّه... : بصائر الـدرجات ص ۴۶۰، الکافي ج ۱ ص ۳۸۵، بحـار الأنوار ج ۲۵ ص ۴۲؛ عن أبي بصـير قـال: حججنا مع أبي عبـد اللّه في السـنه التي ولد فيها ابنه موسـى عليه السلام، فلمّا نزلنا الأبواء وضع لنا... : المحاسن ج ۲ ص ۳۱۴، بحار الأنوار ج ۳ ص ۴۸؛ عن منهال القصّاب قال: خرجت من مکّه وأنا أريد المدينه، فمررت بالأبواء وقد ولد لأبي عبد اللّه عليه السـلام، فسـبقته إلى المدينه، ودخـل بعـدي فأطعم الناس ثلاثاً... : المحاسن ج ۲ ص ۴۱۸، بحـار الأنوار ج ۴۸ ص ۴. ۱۹۱ . عن يعقوب السـرّاج قال: دخلت على أبي عبـد اللّه عليه السـلام وهو واقف على رأس أبي الحسن موسـى وهو في المهد، فجعل يسارّه طويلاً، فجلست حتّى فرغ، فقمت إليه فقـال: ادنُ إلى مولاک فسـلّم عليه، فـدنوت فسـلّمت عليه، فردّ عليّ بلسان فصـيح، ثمّ قال لي: اذهب فغيّر اسم ابنتک التي سمّيتها أمس، فإنّه اسم يبغضه اللّه، وکانت ولدت لي بنت وسمّيتها بالحميراء، فقال أبو عبد اللّه عليه السلام: انته إلى أمره

ترشد. فغيّرت اسـمها: الكافى ج ۱ ص ۳۱۰، الإرشاد للمفيد ج ۲ ص ۲۱۹، مناقب آل أبى طالب ج ۳ ص ۴۰۷، بحار الأنوار ج ۴۸ ص ۱۹. ۱۹۲ . سوره ق: ۱۶. ۱۹۳ . عن محمّـد بن مسـلم قال: دخل أبو حنيفه على أبى عبد اللّه عليه السـلام فقال له: رأيت ابنك موسـى يصـلّى والناس يمرّون بين يديه فلا ينهاهم، وفيه ما فيه... نعم يا أبه، إنّ الذى كنت أصـلّى له كان أقرب إلىّ منهم، يقول اللّه عزّ وجلّ: «وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»... : الكافى ج ۳ ص ۲۹۷، الاختصاص ص ۱۸۹، مناقب آل أبى طالب ج ۳ ص ۴۲۶، بحار الأنوار ج ۴۸ ص ۱۷۱، جامع أحاديث الشـيعه ج ۵ ص ۵۴۴. ۱۹۴ . جوّزتم للعامّه والخاصّه أن ينسـبوكم إلى رسول اللّه صلى الله عليه و آله ويقولوا لكم: يا بنى رسول اللّه، وأنتم بنو على، وإنّما يُنسب المرء إلى أبيه، وفاطمه إنّما هى وعاء، والنبى جدّكم من قبل أُمّكم! فقلت: يا أمير المؤمنين، لو أنّ النبى نُشـر فخطب إليك كريمتك، هل كنت تجيبه؟ قال: سبحان اللّه! ولم لا أجبه؟ بـل أفتخر على العرب والعجم وقريش بـذلك؟ فقلت له: لكنّه لا يخطب إلىّ ولا أُزوّجه، فقـال: ولم؟ فقلت: لأنّه ولـدنى ولم يلـدك. فقـال: أحسـنت يـا موسـى! ثمّ قال: كيف قلتم إنّا ذرّيه النبى والنبى لم يعقب، وإنّما العقب الـذكر لا الأُنثى، وأنتم ولد الابنه، ولا يكون ولدها عقباً له... ولم يدّع أحد أنّه أدخله النبى صـلى الله عليه و آله تحت الكساء عند مباهله النصارى إلاّ على بن أبى طـالب عليه السـلام وفـاطمه والحسن والحسـين، الحسن والحسـين أبنائنـا، ونسائنـا فاطمه، وأنفسـنا على بن أبى: الاحتجاج ج ۲ ص ۱۶۴، بحار

الأنوار ج ۴۸ ص ۱۲۸، أعيان الشيعه ج ۱ ص ۱۰۱.

۱۹۵ . لمّا ورد أبو الحسن موسى عليه السلام على المهدى، رآه يردّ المظالم، فقال: يا أمير المؤنين، ما بال مظلمتنا لا تردّ؟ فقال له: وما ذاک يا أبا الحسن؟... يا أبا الحسن حدّها لی، فقال: حدٌّ منها جبل أُحد، وحدٌّ منها عريش مصر، وحدٌّ منها سيف البحر، وحدٌّ منها دومه الجندل! فقال له: كلّ هذا؟ قال: نعم يا أمير المؤنين هذا كلّه، إنّ هذا كلّه ممّا لم يوجف على أهله رسول اللّه صلى الله عليه و آله بخيل ولا ركاب. فقال: كثير، وأنظر فيه: الكافى ج ۱ ص ۵۴۳، تهذيب الأحكام ج ۴ ص ۱۴۸، بحار الأنوار ج ۴۸ ص ۱۵۶، جامع أحاديث الشيعه ج ۸ ص ۶۰۶، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۱۵۴. ۱۹۶ . عن على بن يقطين قال: كنت عند هارون الرشيد يوماً إذ جاءت هدايا ملک الروم، وكانت فيها دراعه ديباج سوداء لم أرَ أحسن منها، فرآنى أنظر إليها، فوهبها لی، وبعثتها إلى أبى إبراهيم عليه السلام، ما عسى أن أصنع بها، ألبسها فى أوقات وأُصلّى فيها ركعات، وقد كنت دعوت بها عند منصرفى من دار أمير المؤنين الساعه لألبسها... : الخرائج والجرائح ج ۲ ص ۵۵۶، بحار الأنوار ج ۴۸ ص ۵۹. ۱۹۷ . عن هشام بن الحكم قال: قال لی أبو الحسن موسى بن جعفر عليهماالسلام: يا هشام، إنّ اللّه تبارک وتعالى بشّر أهل العقل والفهم فى كتابه فقال: «فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَائِکَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ أُولَائِکَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ»... يا هشام، قليل العمل من العالِم مقبول مضاعف، وكثير العمل من أهل الهوى والجهل مردود. يا هشام،

إنّ العاقل رضـى بالـدون من الـدنيا مع الحكمه، ولم يرض بالدون من الحكمه... : الكافى ج ۱ ص ۱۳، تحف العقول ص ۳۸۴، بحار الأنوار ج ۱ ص ۱۳۵. ۱۹۸ . ويوم سـدّ الأبواب وفتـح بابه، وهو يوم عرفه: بحار الأنوار ج ۹۷ ص ۳۸۳. ۱۹۹ . فلمّا كان فى آخر يوم من أيّام التشـريق... فجاء إلى مسجد الخيف فدخله ونادى: الصلاه جامعه... : إقبال الأعمالج ۲ ص ۲۴۲، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۲۹. ۲۰۰ . ودخـل [رسول اللّه] مكّه، فأقـام بها يوماً واحـداً... .فخلا به يوم ذلك وليلته، واسـتودعه العلم والحكمه التى أتاه إيّاه: بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۹۶. ۲۰۱ . أوحى اللّه تعالى إليه أن يا محمّد قد قضيت نبوّتك واستكملت أيّامك، فاجعل العلم الذى عندك والإيمان والاسم الأكبر وميراث العلم وآثار علم النبوّه فى أهل بيتك، على بن أبى طالب...: الكافى ج ۱ ص ۲۹۳، بصائر الدرجات ص ۴۸۸، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۴۸، تفسير العيّاشى ج ۱ ص ۱۶۸. ۲۰۲ . لمّا نزل قديد قال لعلى: يا على، إنّى سـألت ربّى أن يوالى بينى وبينـك... وسـألت ربّى أن يجعلـك وصـيّى ففعـل: الكافى ج ۸ ص ۳۷۸، الأمالى للمفيـد ص ۲۷۹، مناقب آل أبى طالب ج ۲ ص ۱۶۶، بحار الأنوار ج ۳۶ ص ۱۰۰؛ وسـلّم جبرئيل على على بإمره المؤنين، فقال على عليه السلام: يـا رسول اللّه، أسـمع الكلاـم ولا أحسّ الروه، فقال: يا على، هـذا جبرئيل أتانى من قِبل ربّى بتصـديق ما وعـدنى... فلما كان من الغد خرج رسول اللّه عليه السـلام بجماعه اصـحابه فحمد اللّه...: الأمالى للصدوق ص ۴۳۶، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۱۱، تفسير نور الثقلين

ج ۱ ص ۶۵۴. ۲۰۳ . ویوم الرابع عشر من ذی الحجّه أملاک الزهراء علیهاالسلام: بحار الأنوار ج ۹۵ ص ۱۸۸. ۲۰۴ . ولی صلّی اللّه علیه للنصف من ذی الحجّه سنه اثنتی عشره ومئتین: الکافی ج ۱ ص ۴۹۷، وراجع تهذیب الأحکام ج ۶ ص ۹۲، الإرشاد للمفید ج ۲ ص ۲۹۷، مناقب آل أبی طالب ج ۳ ص ۵۰۵، بحار الأنوار ج ۵۰ ص ۱۱۶. ۲۰۵ . قُدید: موضع بین مکّه والمدینه، بینها وبین الجحفه سبعه وعشرون میلًا: النفحه المسکیه فی الرحله المکّیه ص ۳۲۰. ۲۰۶ . إنّ رسول اللّه صلی الله علیه و آله لمّا نزل قدید قال لعلی علیه السلام: یا علی، إنّی سألت ربّی أن یوالی بینی وبینک ففعل، وسألت ربّی أن یواخی بینی وبینک ففعل... فأنزل اللّه سبحانه وتعالی: «فَلَعَلَّکَ تَارِکٌ بَعْضَ مَا یُوحَی إِلَیْکَ وَ ضَآئِقٌ بِهِ صَدْرُکَ ...»: الکافی ج ۸ ص ۳۷۸: الکافی ج ۸ ص ۳۷۸، تفسیر العیّاشی ج ۲ ص ۱۴۱، تفسیر نور الثقلین ج ۷ ص ۳۴۲. ۲۰۷ . فأنزل اللّه علیه: «فَلَعَلَّکَ تَارِکٌ بَعْضَ مَا یُوحَی إِلَیْکَ»، إلی آخر الآیه. قال: ودعا رسول اللّه علیه وآله السلام لأمیر المؤنین فی آخر صلاته رافعاً بها صوته یسمع الناس، یقول: اللّهمّ هب لعلی المودّه فی صدور المؤنین، والهیبه والعظمه فی صدور المنافقین، فأنزل اللّه: «إِنَّ الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا * فَإِنَّمَا یَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِکَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِینَ وَ تُنذِرَ بِهِ قَوْماً لُّدّاً»: تفسیر العیّاشی ج ۲ ص ۱۴۲، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۳۵۴، تفسیر نور الثقلین ج ۲ ص ۳۴۳. ۲۰۸ . انّ علیّ بن إبی طالب أخی ووصیی و خلفتی و

الأمام من بعـدی، الـذی محلّه منی محلّ هارون من موسـی الا انّه لا نبیّ بعدی: الاحتجاج ج ۱ ص ۷۳ ، بحـار الأنوار ج ۳۷ ص ۲۰۶. ۲۰۹ . المزار لابن المشـهدی ص ۲۶۴، بحار الأنوار ج ۹۷ ص ۲۸۴. ۲۱۰ . فی الثامن عشـر من ذی الحجّه من سنه خمس وثلاـثین من الهجره قتـل عثمـان... وفی هـذا الیوم بایع الناس أمیر المؤنین علیه السـلام بعـد عثمان: بحار الأنوار ج ۳۱ ص ۴۹۳. ۲۱۱ . فلمّا کان بعد ثلاثه وجلس النبیّ صـلی الله علیه و آله مجلسه، أتاه رجل من بنی مخزوم یسمّی عمر بن عتبه وفی خبر آخر حـارث بن النعمان الفهری فقال: یا محمّـد، أسألک عن ثلاث مسائل... فامطر علینا حجارهً من السـماء... : بحارالأنوار ج ۳۷ ص ۱۶۶. ۲۱۲ . قعدوا له فی العقبه وهی عقبه اَرشَـی هَرشَـی بین الجُحفَه والأبواء، فقعدوا عن یمین العقبه... : تفسـیر القمّی ج ۱ ص ۱۷۴، بحار الأنوار ج ۳۱ ص ۶۳۲. ۲۱۳ . فی الرابع و العشـرین تصدّق أمیرالمومنین علیه السلام بالخاتم و هو راکع فنزلت ولایته فی القرآن: بحـار الأنوار ج ۹۵ ص ۱۹۸. ۲۱۴ . أقبل عبـد اللّه بن سـلام ومعه نفر من قومه ممّن قد آمنوا بالنبی صـلی الله علیه و آله، فقال: یا رسول اللّه، إنّ منازلنا بعیـده...: شواهد التنزیل ج ۱ ص ۲۳۴، تفسیر الآلوسی ج ۶ ص ۱۶۷، أعیان الشیعه ج ۱ ص ۳۶۸، المنـاقب للخوارزمی ص ۲۶۴، کشـف الغمّه ج ۱ ص ۳۰۶، بحـار الأنوار ج ۳۵ ص ۱۹۶. ۲۱۵ . وغسـل یوم المباهله وهو الرابع والعشـرون من ذی الحجّه: تهذیب الأحکام ج ۱ ص ۴۰، وراجع مصباح المتهجّد ص ۷۶۴،السرائر ج ۱ ص ۱۲۵، الحدائق الناضره

ج ۴ ص ۱۹۰، ریاض المسائل ج ۲ ص ۲۷۹، جواهر الکلام ج ۵ ص ۳۹، وسائل الشیعه ج ۸ ص ۱۷۱، بحار الأنوار ج ۷۸ ص ۲۳. ۲۱۶ . روی أنّه علیه السلام لمّا أورد الدلائل علی نصاری نجران، ثمّ إنّهم أصرّوا علی جهلهم، فقال علیه السلام: إنّ اللّه أمرنی إن لم تقبلوا الحجّه أن أباهلکم... وروی أنّه علیه السلام لمّا خرج فی المرط الأسود، فجاء الحسن رضی اللّه عنه فأدخله، ثمّ جاء الحسین رضی اللّه عنه فأدخله، ثمّ فاطمه ثمّ علی رضی اللّه عنهما، ثمّ قال: «إِنَّمَا یُرِیدُ اللّه لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا». واعلم أنّ هذه الروایه کالمتّفق علی صحّتها بین أهل التفسیر والحدیث: تفسیر فخر الرازی ج ۸ ص ۸۵. ۲۱۷ . روی أنّه علیه السلام لمّا أورد الدلائل علی نصاری نجران، ثمّ إنّهم أصرّوا علی جهلهم، فقال علیه السلام: إنّ اللّه أمرنی إن لم تقبلوا الحجّه أن أباهلکم... وروی أنّه علیه السلام لمّا خرج فی المرط الأسود، فجاء الحسن رضی اللّه عنه فأدخله، ثمّ جاء الحسین رضی اللّه عنه فأدخله، ثمّ فاطمه ثمّ علی رضی اللّه عنهما، ثمّ قال: «إِنَّمَا یُرِیدُ اللّه لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا». واعلم أنّ هذه الروایه کالمتّفق علی صحّتها بین أهل التفسیر والحدیث: تفسیر فخر الرازی ج ۸ ص ۸۵. ۲۱۸ . از آن جهت که پیامبر برای صرف غذا به حضرت زهرا فرمود: «ادعی لی زوجک وابنیک» واسمی از زینب علیهاالسلام، دختر فاطمه علیهاالسلام به میان نمی آید برای همین احتمال می دهم در آن روز، زینب۳ به دنیا نیامده بوده است. تولد زینب در سال ششم هجری بوده است.

پس جریان حدیث کسا قبل از سال ششم روی داده است. ۲۱۹ . وکانت الصدقه فی لیله خمس وعشرین من ذی الحجّه، ونزل: «هل أتی» فی یوم الخامس والعشرین منه: مناقب آل أبی طالب ج ۳ ص ۱۴۸، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۲۴۲؛ فی لیله خمس وعشرین من ذی الحجّه تصدّق أمیر المؤنین وفاطمه علیهماالسلام، وفی الیوم الخامس والعشرین منه نزلت فیهما وفی الحسن والحسین علیهم السلام سوره «هل أتی»: مناقب آل أبی طالب ج ۳ ص ۱۴۸، إقبال الأعمال ج ۲ ص ۸، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۲۴۲. ۲۲۰ . سوره «هل اتی» به تصریح ابن عبّاس قبل از سوره «طلاق» نازل شده است، سوره طلاق هم در سال ششم نازل شده است، بنابراین تاریخ نزول سوره «هل اتی» سال ششم می باشد، راجع شواهد التنزیل ج ۲ ص ۴۱۰، الإتقان للسیوطی ج ۱ ص ۳۸، تفسیر مجمع البیان ج ۱۰ ص ۲۱۱، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۲۵۶. ۲۲۱ . عن أبی بصیر قال: حججنا مع أبی عبد اللّه فی السنه التی ولد فیها ابنه موسی علیه السلام، فلمّا نزلنا الأبواء وضع لنا... : المحاسن ج ۲ ص ۳۱۴، بحار الأنوار ج ۳ ص ۴۸؛ عن أبی بصیر قال: کنت مع أبی عبد اللّه علیه السلام فی السنه التی ولد فیها ابنه موسی علیه السلام، فلمّا نزلنا الأبواء وضع لنا أبو عبد اللّه علیه السلامالغداء... إذ أتاه رسول حمیده أنّ الطلق قد ضربنی، وقد أمرتنی أن لا أسبقک بابنک هذا... فقال: وهب اللّه لی غلاماً، وهو خیر من برأ اللّه... : بصائر الدرجات ص ۴۶۰، الکافی ج ۱ ص ۳۸۵، بحار الأنوار ج ۲۵ ص ۴۲. --------------

------------ -------------- --

١ --

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹